

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیمی در معارف اسلام

ارزش تئکر در آموزه‌های دینی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

خوی - جلسه مجازی - دهه دوم محرم - ۱۴۰۰ هش



www.erfan.ir

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی
(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - بیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
 - ویرایش: وفهیمی.....
 - صفحه‌آرا: م.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
 - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۴۲ - ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همواره:

فهرست مطالب

۹	جلسه اول: اهمیت اندیشه و تفکر در اسلام
۱۱	اندیشه و تفکر، از اساسی‌ترین مسائل مطرح شده.....
۱۲	حکایتی شنیدنی از حاج شیخ جعفر شوشتاری.....
۱۳	اندیشه در جهان هستی، راهی برای وصال به پروردگار.....
۱۳	عقل و اندیشه، حقیقتی الهی در وجود انسان
۱۴	نماز، زیباترین نوع سخن گفتن با پروردگار.....
۱۴	ارزش نماز اول وقت.....
۱۵	عشق امیرالمؤمنین ﷺ به نماز اول وقت
۱۶	عروج مؤمن به سوی پروردگار با نماز.....
۱۸	اثر صدای الهی بر قلب مرد دزد.....
۱۹	کلام آخر؛ فلک! شمع خود را تو خاموش کن
۲۰	دعای پایانی.....
۲۱	جلسه دوم: تفکر، عالی‌ترین و سودمندترین سفر معنوی
۲۳	پروردگار، پایان سفر معنوی تفکر
۲۴	جهان هستی، دارای دو وجه.....
۲۴	عاقبت حذف حقایق الهی از زندگی.....
۲۶	اهل تعمق و تفکر، به دور از هر خسارت و زیان
۲۶	تقل در آیات الهی، راهی برای رسیدن به خداوند.....
۲۶	اندیشه در آفرینش آسمان و زمین.....
۲۷	اراده خداوند در حرکت کشتی
۲۸	گردش پادها
۲۹	ابرهای مسخر بین آسمان و زمین
۲۹	آیات الهی برای اندیشه و تعقل
۲۹	افکار نجات‌بخش حر ریاحی در آخرین لحظات



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

رحمت و کرم بی‌نهایت پروردگار.....	۳۱
قرآن، پاسخ‌گوی سؤالات انسان.....	۳۱
کلام آخر؛ کسی گل را به چشم تر نبوسید	۳۲
جلسه سوم: نشانه‌های پروردگار برای خودروزان حقیقی.....	۳۳
عبادت واقعی، تفکر در فعل پروردگار.....	۳۵
عادی‌نگری، از عوامل نیندیشیدن در خلقت دنیا	۳۶
وابستگی همه عالم به وجود قائم به نفس	۳۷
راه افتادن در صراط مستقیم.....	۳۸
رواج فرهنگ نادرست غرب در جوامع اسلامی.....	۳۹
بروز مشکلات در پی خلاً قرآنی و روایتی در جامعه	۴۰
یافتن مالک حقیقی با تفکر و تعقل.....	۴۱
نشانه‌هایی از پروردگار برای خودروزان حقیقی.....	۴۲
کلام آخر؛ به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی؟	۴۴
جلسه چهارم: ارزش اندیشه و تفکر در نگاه امیرالمؤمنین ﷺ.....	۴۷
دانش امیرالمؤمنین ﷺ، شاعر دانش پروردگار.....	۴۹
معرفی امیرالمؤمنین ﷺ در کلام امیرالمؤمنین ﷺ.....	۵۰
مقام ولایتی، پیش از خلقت آدم ﷺ.....	۵۰
همراهی با پیامبران الهی در پنهان.....	۵۰
ترس انبیای الهی از بیان تمام حقایق ملکوتی	۵۱
ارزش اندیشه و تفکر از منظر امیرالمؤمنین ﷺ.....	۵۱
قدرت اندیشه، از ویژگی‌های انسان.....	۵۳
حکایتی شنیدنی از آیت‌الله بروجردی	۵۴
دو درس مهم در هزینه عمر	۵۶
دانش هدایت‌گری، تنها نزد اهل بیت ﷺ.....	۵۷
تفکر و تعقل، بیشترین عبادت ابودر	۵۸
کلام آخر؛ علی اصغر ششم‌ماهه، ذخیره قیامت ابی عبدالله ﷺ.....	۵۹
جلسه پنجم: زمینه‌های اندیشه برای انسان در قرآن	۶۱
مقدمه بحث	۶۳
ساختمان‌سازی شگفت‌آور خداوند در وجود انسان	۶۴
انسان، ترکیبی از چهار حقیقت	۶۵
رزق پروردگار به بندگان، رزقی حلال	۶۶

فهرست مطالب

۶۷.....	انرژی نوری روح انسان از رزق حلال
۶۹.....	حسابرسی دقیق عمل انسان در روز قیامت
۶۹.....	حکایتی شنیدنی از دقت در حلال خوری
۷۰.....	دو شرط پروردگار برای مصرف رزق
۷۱.....	حقیقت معنایی شکر پروردگار
۷۱.....	میل به صعود رزق الله و انرژی‌های پاک
۷۴.....	کلام آخر؛ این بیان جای خواب ناز نیست
۷۵.....	جلسه ششم: تفکر و اندیشه، غذایی مفید برای عقل
۷۷.....	اهمیت اندیشه و تفکر در مکتب الهی
۷۸.....	انبیا و ائمه طاهرین، معلمان شناخت توحید
۷۹.....	دعوت قرآن و اهل بیت به اندیشه در جهان آفرینش
۸۰.....	انتقال حقایق از طریق اندیشه به درون انسان
۸۱.....	وجود عالی‌ترین مباحث در روایات اهل بیت علیهم السلام
۸۲.....	اندیشه در کلام امیرالمؤمنین علیهم السلام
۸۳.....	غلبه چشم بر تفکر در دنیای امروز
۸۴.....	عاقبت بی‌توجهی به فکر و مشورت امام
۸۶.....	عقل، راهنمای انسان در شناخت حقیقت
۸۷.....	کلام آخر؛ ای وارث سریر امامت ز جای خیز
۸۷.....	دعای پایانی
۸۹.....	جلسه هفتم: بیماری‌های دل، مانع دریافت فیوضات الهی
۹۱.....	موانع بیماری قلب در کلام الهی
۹۱.....	بخل، از موانع دریافت فیوضات الهی
۹۲.....	تفاوت نیازمندان آبرودار با گدایان مفت خور
۹۲.....	کارکردن، باعث عزت و کرامت انسانی
۹۴.....	روشنایی چراغ اخلاق پروردگار در دل امیرالمؤمنین علیهم السلام
۹۶.....	هشدار پروردگار به افراد بخیل
۹۶.....	سفرارش پروردگار به پیغمبر ﷺ در خصوص حسودان
۹۸.....	اهمیت سلامت قلب در کلام رسول خدا ﷺ
۹۸.....	(الف) نور انبیاء، امانتی در قلب مؤمنین
۹۹.....	(ب) ویرانی دل بدون بهره‌مندی از حکمت
۹۹.....	آموختن حکمت
۱۰۰.....	آموزش حکمت به دیگران
۱۰۱.....	شناخت حقایق



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

۱۰۱.....	سرانجام نادانی نسبت به حقایق الهی
۱۰۱.....	ارزش فراغی‌ی حکمت و شرکت در مجالس دینی
۱۰۳.....	کلام آخر؛ عاشقی را قابلیت لازم است
۱۰۴.....	دعای پایانی.....
۱۰۷.....	جلسه هشتم: در ک حقایق با عمل به اهداف چهارگانه قرآن
۱۰۹.....	قرآن، تأمین‌کننده خیر دنیا و آخرت.....
۱۰۹.....	قاریان بدون عمل، مورد لعن حقیقت قرآن
۱۱۰.....	چهار منزل تا دیدن حقیقی با قرآن.....
۱۱۱.....	قطع فاصله با پروردگار در پرتو عمل به قرآن
۱۱۳.....	سفرارش قرآن به نگاه عقلایی در آفرینش.....
۱۱۳.....	آگاهی امیرالمؤمنین ﷺ از حقایق قرآن
۱۱۴.....	محبت به دیگران در شعاع محبت به پروردگار
۱۱۴.....	نجات انسان با عملی کردن اهداف چهارگانه قرآن
۱۱۶.....	قرآن، کتابی مبارک و سودمند برای بشر.....
۱۱۷.....	حکایتی شنیدنی از نادرشاه و مرد تهی دست
۱۱۸.....	کلام آخر؛ روضه کربلا از زبان امام زمان علیه السلام
۱۲۱.....	جلسه نهم: قرآن، نشان‌دهنده راه اندیشه در جهان هستی
۱۲۳.....	سفرارش پروردگار به تدبیر در قرآن
۱۲۳.....	ترکیب ظاهر و باطن پیغمبر ﷺ از قرآن
۱۲۴.....	قرآن مجید، شامل انتخاب‌ها و حذف‌ها
۱۲۴.....	انتخاب‌کردنی‌ها در آیات قرآن
۱۲۵.....	(الف) آیه ۱۷۷ سوره بقره
۱۲۶.....	اصلاح انسان، نیازمند اصلاح قلب
۱۲۷.....	بی‌دینی، عامل مشکلات در جامعه
۱۲۹.....	حقیقت معنایی توحید
۱۳۰.....	(ب) ده آیه اول سوره مؤمنون
۱۳۱.....	(ج) آیات آخر سوره فرقان
۱۳۲.....	(د) آیات سوره مبارک معارج
۱۳۲.....	اخلاق پیغمبر ﷺ، اخلاق قرآنی
۱۳۳.....	ارزش قرآن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۳۳.....	اتصال به اندیشه در کل شیء با قرآن
۱۳۵.....	کلام آخر؛ در ددل ابی عبدالله علیه السلام با پیکر قمرینی‌ها اسم علیه السلام
۱۳۶.....	دعای پایانی



جلسہ اول

اہمیت اندیشہ و تفکر

در اسلام

اندیشه و تفکر، از اساسی‌ترین مسائل مطرح شده

از اساسی‌ترین مسائلی که انبیای خدا، قرآن مجید و ائمه طاهرین علیهم السلام مطرح کرده‌اند و نسبت به آن اصرار داشته‌اند، مسئله باعظمت و مفید اندیشه و تفکر بود. اینها فضای اندیشه را به گسترده‌گی عالم هستی قرار داده‌اند؛ چنان‌که در آیات پایانی سوره مبارکه آل عمران می‌خوانیم که درباره خردمندان واقعی بیان فرموده است: «يَتَفَكَّرُونَ فِيْ حَقِيقَةِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ اینان تا پایان عمرشان در رابطه با آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند. هرچه بیشتر هم اندیشه می‌کنند، به خالق آسمان‌ها و زمین نزدیک‌تر می‌شوند و بیشتر به مقام قرب او می‌رسند. البته درباره اشیا و عناصر عالم، ستارگان، خورشید، ماه، شب، روز، رویدنی‌ها و حیوانات، دستور به اندیشه و تفکر داده شده است. در جزء آخر قرآن می‌خوانیم: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَيْلِ كَيْفَ خُلِقُوا؟»^۲ «نظر» به معنای توجه عقلی است. نظر یعنی یک سفر اندیشه‌ای و فکری که انسان حقیقت را در پایان سفر ببیند و مشاهده کند. آیا در کیفیت خلقت شتر اندیشه نمی‌کنید که شتر دقیق‌ترین جرثقیل جهان است تا الان. تمام حیوانات را به صورت ایستاده بار می‌کنند، ولی شتر را خوابیده بار می‌کنند. باری سنگین‌تر از دیگر حیوانات برابر به روی شتر می‌گذارند و وقت بلندشدن، درحالی که هر حیوانی را اگر نشسته

۱. آل عمران: ۱۹۱.

۲. غاشیه: ۱۷.

بار بکنند، نمی‌تواند بلند شود؛ ولی شتر با به کارگرفتن تمام قواعد جرثقیل، خودش و بارش را از روی زمین بلند می‌کند و در سنگلاخ‌ترین جاده‌ها به آرامی راه می‌رود. شتر چون باید در کویر حرکت کند، آب یک هفتادash را می‌نوشد و تا به آب بعدی برسد، اندک‌اندک از این آب ذخیره استفاده می‌کند. کویر جاده، علامت و جهت‌یابی ندارد، اما شتر راهش را هم گم نمی‌کند. از مقصدی به مقصد دیگر بارش می‌کنند که بین مقصد اول و دوم نیز کویر (مثل کویر مرکزی ایران و کویر لوت) است؛ ولی وقتی از آن مقصد اول حرکت می‌کند، گاهی ساربان روی بار خواب است، شتر راه را درست می‌رود و بار را به مقصد می‌رساند.

حکایتی شنیدنی از حاج شیخ جعفر شوشتري

اینجا در پرانتز، قطعه زیبای هشداری برایتان نقل کنم. آیت‌الله العظمی مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتري که واقعاً آیت‌الله العظمی و از مجتهدان بزرگ شیعه در نجف بود، یک سفر برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} به ایران آمد. روزی که وارد ایران شد، مردم مشتاق و عالمان دین از ایشان درخواست کردند توقفی در ایران داشته باشد که توقفشان هم به ماه رمضان برخورد کرد و بنا شد ماه رمضان در بزرگ‌ترین مسجد تهران که الان در سرچشمۀ تهران واقع شده است، به منبر برود. گفته و نوشته‌اند که جمعیت کم‌نمونه‌ای آمده بود.

بعد از عید فطر، می‌خواهند سفر به مشهد را آغاز کنند. بارها بسته شده و مركب‌ها آماده است، یک مرتبه دیدند این مرد بزرگ الهی که همین کارش هم اندیشه، فکر و تفکر بوده، شروع به گریه می‌کند. همه فکر می‌کنند که دردی بر بدنش عارض شده است، دور او جمع می‌شوند و عرض می‌کنند اتفاقی برایتان افتاده است؟ ایشان می‌گوید: نه! من دیدم که آقایی این مرکب را بار کرده، مقصد بارش هم اینجا نزدیک مسجد بود. وقتی صاحب‌ش بارش را خالی کرد، این مرکب به من نگاه کرد و گفت: آقا شیخ! من بار صاحب‌م را به منزل رساندم، تو در این شصت سال عمرت، بار تکلیف صاحبت را به منزل رسانده‌ای یا هنوز درجا می‌زنی؟



اندیشه در جهان هستی، راهی برای وصال به پروردگار

این هم یک نوع فکر است که انسان اگر بخواهد در تمام حرکات، سکنات و جریانات اندیشه کند و به نتیجه مثبت و مطلوبی برسد، جا دارد. خدا در قرآن می‌فرماید: «**أَفَلَا يَنْتَظُرُونَ إِلَى الْأَيْلِ كَيْفَ خُلِقُتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ ثُبِّثَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِّحَتْ**»^۱ به راستی اندیشه نمی‌کنید که چگونه من زمین را با اینکه کروی شکل است، برای شما گسترده قرار داده‌ام؛ به گونه‌ای نیست که نتوانید روی آن زندگی کنید، خانه‌سازی و کشاورزی کنید و حیوانات خودتان را به چرا ببرید؟! به راستی فکر نمی‌کنید که این خورشید، ماه و ستارگان را که وزن هر کدامشان میلیاردها تن است، بدون اینکه روی ستون قرار بدهم یا با زنجیر به سقفی بیندم، چگونه میلیاردها سیاره چه نظامی دارند که به همدیگر درآورده‌ام؟! به راستی فکر نمی‌کنید این میلیاردها سیاره که آنها را بر گرده زمین نصب نمی‌خورند و عالم بالا را دچار آشوب نمی‌کنند؟! در این کوهها که آنها را به عنوان مکانی برای زندگی شما را به باد بدنه‌ند، زیبایی خاصی هم برای کره زمین دارند و منبع انرژی‌ها و عناصر مختلفی هم هستند. در دل این کوهها، مس، روی، طلا و نقره قرار داده‌ام؛ هم معدن عناصر قیمتی و معمولی برای شماست و هم سطح زمین را از اینکه دائمًا گرفتار بادهای طوفانی باشند، حفظ می‌کنم. آیا به این فکر نمی‌کنید که پروردگار عالم چگونه جهان را برافراشته است تا با فکر کردن، به لقا، وصال او و به عشق ورزی به این صاحب‌خانه و خالق مهربان برسید که جهانی را مجانية در اختیار شما قرار داده است؟

عقل و اندیشه، حقیقتی الهی در وجود انسان

ای انسان‌های بی‌فکر! آیا در این هفتاد سال عمر، وظیفه‌تان این بوده که شکم پُر کنید و بر مركب شهوت براید، پیر بشوید و بمیرید و وارد گورتان کنند؟! اصلاً هدف من از آفرینش

۱. غاشیه: ۱۷-۲۰.

شما همین بوده است؟! آن حقیقتی که من در وجود شما قرار داده‌ام و حدود هزار بار در قرآن از آن اسم برده‌ام، عقل و اندیشه است. برای چه این عقل و قدرت اندیشه را به شما داده‌ام؟ برای اینکه با اندیشه کردن در خودت و دیگر موجودات، پرده‌ها کنار برود و جمال ازل و ابد و زیبایی بی‌نهایت مرا با چشم دل تماشا کنی. اصلاً برای چه این عقل را به تو داده‌ام؟ عقل را به تو داده‌ام که فقط کره را از پنیر، پارچه بافت پنبه‌ای را از پشمی و کتانی، فرش ماشینی را از دستباف، سنگ مرمر را از سنگ معمولی تشخیص بدی؟ اینها تو را به کجا می‌رسانند؟ همه حیوانات هم این تشخیص امور محدود شکم، شهوت و بدن را دارند، پس این خلقت، اهداف و حقایق عالم من چه شد؟ چرا از همه هستی بیگانه مانده‌ای؟ اگر این بیگانه‌ماندنت ادامه پیدا بکند و به عالم بعد وارد بشوی، در عالم بعد و قیامت طبق قرآن، تکوتنهای و بیگانه از من، انبیاء، ائمه و قرآن می‌مانی. بیگانه از این حقایق نیز لیاقت پاداش و بهشت من را ندارد.

نماز، زیباترین نوع سخن‌گفتن با پروردگار

بیگانگی تا چه وقت؟ این آیه سوره مبارکه حديد چه آیه فوق العاده‌ای است! این آیه نیمه شب در بغداد بر اثر قرائت یک بیدار شب که خدا را وقت سحر عبادت می‌کرد، به دامن مشوق آویخته بود، با محظوظ ازل و ابد عشق‌بازی می‌کرد، کلام او را بعد از نماز شب با سوز دل می‌خواند و زبانش مترنم به کلام الهی بود. خیلی جالب است که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: اگر می‌خواهید با خدا حرف بزنید، نماز بخوانید که زیباترین نوع حرف‌زن با خدادست. وقتی نوبت تو به حرف‌زن با خدا می‌رسد، در پیشگاه او با یک دنیا ادب، وقار و حال، فروتنی، تواضع، تدبیر و دریافت واقعی نماز بخوان و حرف بزن. او هم بنا دارد که به حرف تو گوش بدهد و از زبان، گلو و حرف‌های پاک خوشش می‌آید.

ارزش نماز اول وقت

خداآنند زبان را برای چه به من داده است؟ آیا زبان را داده که همه‌اش خرج غیر بشود و برای آشنا خرج نشود؟! این که خیلی خطرناک است! خداوند زبان را به من داده که اول با

خودش حرف بزنم، بعد با دیگران. نوبت اول نوبت اوست، نه نوبت آخر! این بی محلی به پروردگار است! نوبت آخر، یعنی کار بی ارزش؛ یعنی حالا اگر رسیدم، یک سر هم در نوبت آخر به تو می زنم. گاهی آدم اول وقت فرصت دارد و در خانه، اداره یا مغازه هستن، تلقین منفی به خودش می کند و می گوید حالا بعداً نماز را می خوانم یا ساعت چهار می خوانم. ساعت چهار می شود، می گوید هنوز وقت دارم، ساعت پنج می خوانم. ساعت پنج می شود، می گوید حالا وقت دارم، ساعت شش می خوانم. در آخر هم، این قدر فضای خواندن تنگ می شود که مجبور است حمد و سوره، رکوع، سجود، تشهید و قنوت را با همدیگر مخلوط کند تا زودتر از شرّ این نماز راحت بشود. این نمازخوان است. آن هم که نمازخوان نیست، نوبت حرفزدن به خدا نمی دهد. انگار خدا را لایق نمی داند که با پروردگار حرف بزنند!

آن کسی هم که در کمال تواضع است، وقتی صدای اذان بلند می شود، یا اهل نماز جماعت است و به مسجد می رود یا عاشق نماز است، به مسجد نمی رود، ولی دغدغه دارد که دیر نشود و نمازش را همان اول وقت می خواند؛ چه در مسجد، چه در منزل و یا اگر فرصت ندارد، در مغازه یا اداره اش جانمایی می اندازد و نماز می خواند. نماز می خواند؛ نه اینکه سر و ته حرفزدن با خدا را بهم بیاورد که زودتر به کار اداری، فروشنده‌گی یا کارخانه اش برسد. اول وقت هم که نماز می خواند، غرق در نماز است و به مغازه، اداره و کارخانه بی توجه است. آدم عاشق نمی تواند غیر از این باشد! اصلاً عشق نمی گذارد که آدم نسبت به معشوقش بی حال باشد.

عشق امیرالمؤمنین ﷺ به نماز اول وقت

شما می دانید که امیرالمؤمنین ﷺ از نظر بدنی هم قدرت اول بود. همه شیعه و غیرشیعه نوشته‌اند: اگر حضرت می خواستند معطلِ آمدن نیرو بشوند تا در خیر را از قفل و لولا در بیاورند، برای جنگ مشکل پیش می آمد. نوشته‌اند که چهل نفر آدم قوی برای باز و بسته کردن نیاز بود. قلعه‌های خیر آماده فتح بود. آن وقت امیرالمؤمنین ﷺ ۲۷ ساله بودند. ایشان در زمان درگذشت پیغمبر سی سال داشتند و خیر برای سال هفتم هجری است.

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

حضرت چفت در قلعه را گرفتند، خیلی سریع در را از چهارچوب و لولا گندند و وارد چاله‌ای شدند که بین ارتش اسلام و خیر بود. در را بلند کردند و گفتند: با اسب و بار و بنه و اسلحه از اینجا رد بشوید، من عین پل نگه می‌دارم.

همین انسان، بچه‌هایش امام مجتبی، ابی عبدالله، زینب، ام کلثوم و قمرینی‌هاشم^{علیهم السلام} می‌دیدند که وقتی آفتاب به نصف‌النهار می‌رسید و وقت ظهر بود، اگر وضو داشت، به نماز می‌ایستاد. حضرت در نماز، رابطه‌اش با همهٔ هستی قطع می‌شد و فقط به معشوق وصل بود. محل بود که در نمازشان به فکر خانه، زن و بچه، مغازه، کشاورزی، حکومت و کشور باشند و اینها فکرشان را مشغول کند! نمازشان این بود:

سود تو سرمایه سودای من گر بشکافند سرا پای من
جز تو نجویند در اعضای من

اما اگر وضو نداشتند و می‌خواستند وضو بگیرند، بچه‌ها این قدرت بدنی و روحی را می‌دیدند که وقتی دستش را به آب می‌زنند و روی صورت بریزد، مثل بیدی که باد به آن می‌وزید، می‌لرزید و نفس گیر می‌شد و تا دم مردن می‌آمد. حالا بچه‌های حضرت این وضعیت را می‌دانستند؛ یک نفر که این را ندیده بود، می‌گفت: علی جان، چه شده است؟! حضرت می‌گفتند: نمی‌دانی وقت ملاقات جمال ازل و ابد، قدرت ابدی، حکمت بی‌نهایت و رحمت فراگیر رسیده است. خدا به من انسان ضعیف مسکین حقیر ذلیل مستکین اجازه داده است که نیم ساعت با او حرف بزنم، ندیده‌ای؟ نمی‌دانی؟!

عروج مؤمن به سوی پروردگار با نماز

من چرا تا حالا از این حال در نماز غافل بوده‌ام؟ چرا نماز مرا تکان و حرکت نمی‌دهد؟ مگر پیغمبر^{علیهم السلام} نفرموده‌اند «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۱ نماز عروج دهندهٔ مؤمن به پیشگاه مبارک پروردگار عظیم‌الشأن عالم است؟ آخوند ملاعبدالله، از علمای بزرگ کمنظیر زمان شاه عباس صفوی بود که در اصفهان زندگی می‌کرد. محل بود که ایشان نماز صبح، ظهر

۱. میبدی، کشف‌الأسرار، ج ۲، ص ۷۶۴؛ مجلسی، اعتقادات، ص ۲۹.

و عصر، مغرب و عشا را اول وقت نخواند؛ هیچ‌چیزی در زندگی آخوند، بازدارنده او از نماز اول وقت نبود.

شما هم کم نیاورید! کاسی در تهران، نزدیک پاساز پلاسکو بود که ظاهرش خیلی امروزی و به قول معروف، فُکُل کراواتی بود و صورتش را هم می‌زد. او پای منبر من می‌آمد. گاهی هم با من هم صحبت می‌شد و من هم واقعاً دوستش داشتم. البته نزدیک مغازه‌اش دهه سوم محرم برای ظهر به منبر می‌رفتم؛ چون آن مسجد برنامه‌ای برای شب نداشت. آنجا محل زندگی مردم نبود و منبرهایشان ظهر بود. من نمی‌دانستم مغازه‌اش کجاست، ولی می‌دانستم همان خیابان نزدیک پلاسکوست. او الان از دنیا رفته است و بعد از فوت شدن برای من تعریف کردند: منزل او شمران بود و ماشین نداشت. عاشق نماز جماعت صبح بود. نماز صبح را که با جماعت می‌خواند، به خانه می‌آمد و صبحانه می‌خورد. بعد هم سوار اتوبوس می‌شد و به محل کسبش می‌آمد. ظهر هم به مسجد هدایت، نزدیک مغازه‌اش می‌آمد و نماز جماعت می‌خواند. ساعت پنج‌شش بعد از ظهر هم در مغازه را به تناسب ایام بهار، تابستان، پاییز و زمستان می‌بست و همانجا در میدان خبرالدوله سوار اتوبوس‌های شمران می‌شد. همیشه گوشش آماده بود و تا صدای الله اکبر از یک مسجد در راه بلند می‌شد، پیاده می‌شد و به مسجد می‌رفت. نمازش را به جماعت می‌خواند و وقتی اوراد و اذکارش تمام می‌شد، به ایستگاه اتوبوس می‌آمد، اتوبوس دیگری سوار می‌شد و به خانه‌اش می‌رفت.

چرا همه حوصله نماز و عشق به آن را ندارند؟! پیغمبر ﷺ به ما یاد داده‌اند که نماز، یعنی صحبت کردن با محبوبی که از دست نمی‌رود، فنا نمی‌شود و محبّش را رها نمی‌کند. پس بایست و عاشقانه و فروتنانه با او صحبت کن. نام مبارکش را به زبان ببر و در ذهن‌ت هم بگو. وقتی می‌گویی «الله اکبر! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، در ذهن‌ت هم بگذران: «هزار مرتبه شُستم دهان به مُشك و گلاب // هنوز نام تو بردن نشان بی‌ادبی است». وقتی با او حرف می‌زنید، این یادتان بماند! چون تا آخر حمد و سوره، اسم مبارک او چندبار به‌طور آشکار و نهان مطرح است. اسمش در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دو بار، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ



الْعَالَمِينَ» دو بار، «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» دو بار و «مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ» هم یک بار به طور آشکار مطرح است. همچنین در «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نیز یک بار به صورت کنایه مطرح است. در سوره توحید، از «فُلٌ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» هم تا «كَفُوا اَحَدٌ» نام محبوب مطرح است. یادتان بماند، یاد من هم بماند که با او حرف می‌زنم؛ هزار در خاطرم باشد که «هزار مرتبه سُستم دهان به مشک و گلاب// هنوز نام تو بردن شان بی‌ادبی است».

اثر صدای الهی بر قلب مرد دزد

به راستی این آیه سوره حیدر چه آیه عجیبی است که نصفه شب در بغداد، یک عاشق و دل‌سوخته با چه صدای محزون اثرگذاری، این آیه را می‌خواند.
برادران و خواهرانم! صدای ما همه‌جا باید اثرگذار باشد؛ در خانه برای بچه‌ها و همسرمان، بیرون هم برای دوستان و مشتری‌هایمان. من در تهران رفیقی داشتم که صدای اثرگذار و شناخت عجیبی داشت. وقتی یک بی‌دین در مغازه‌اش می‌آمد، آرام‌آرام و باعطفه، دو کلمه درباره خدا حرف می‌زد. آن بی‌دین هم می‌دید که این شخص با بردن اسم خدا اشک در پهنه‌ای صورتش سرازیر می‌شود. تا صبح هفتم محرم که مرد، نمی‌دانم چندهزار نفر را با این ژن صدای مؤثرش الهی کرد! نوع حرف‌زدن ما هم باید اثر و نور داشته باشد.

این مرد عاشق و دل‌سوخته این آیه را در تاریکی شب با سوز و گریه خواند: **﴿أَلَّا يَأْنِي لِلَّذِينَ آمُوا أَنَّنَخَسَعَ قُلُوبُهُمْ﴾**^۱ آیا وقت نشده است که قلبتان (نه بدن‌تان) از یاد من حالت فروتنی پیدا کند؟! خداوند در این آیه به مردم مؤمن بی‌خبر ناگاهه بی‌تفاوت می‌گوید. به چه کسی می‌گوید؟ آیا وقتش نرسیده است که قلبتان دارای خشوع بشود؟! گردن کلفت‌ترین دزد بغداد این آیه را روی پشت بام شنید، گریه کرد و گفت: با من هستی؟ چرا وقتش رسیده است. این آیه دزد را به یک عالم عارف، مربی نفووس و اثرگذار تبدیل کرد. تمام اینهایی هم که امشب شنیدید، مورد اندیشه است. در همه‌چیز فکر کنیم! یک علف بیابان جای فکر دارد.

هر گیاهی که از زمین روید وَحْدَةُ لَا شَرِيكَ لَهُ گوید

امشب ما گوشش را نداریم، و گرنه قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّمَنِ شَيْءٍ إِلَّا يُسْتَعِذُ بِهِمْ﴾^۱ همه اینها داد می‌زنند «ما سمعیم و بصیریم و هوشیم» // با شما نامحرمان ما خاموشیم». و گرنه قرآن می‌گوید که همه داد می‌زنند و این صدا از همه جای عالم به گوش می‌رسد:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وَحْدَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

این فکر و اندیشه، مسئله اساسی اسلام است. وقتی یک آیه از قرآن را می‌خوانیم، الان ترجمه‌های خوبی هست، ترجمه هم بخوانیم؛ ولی فکر و اندیشه کنیم که خدا چه می‌گوید و به چه کسی می‌گوید. پیغمبر ﷺ می‌گویند: اگر می‌خواهی با خدا حرف بزنی، نماز بخوان؛ اما اگر می‌خواهی خدا با تو حرف بزند، قرآن بخوان. قرآن سخن گفتن خدا با بندگانش است.

کلام آخر؛ فلک! شمع خود را تو خاموش کن

برادران و خواهران! شما دیشب کجا بودید؟ دیروز روز عاشورا بود، گریه کردید و سینه زدید. بعد که خسته شدید، به خانه آمدید. در را برای شما باز کردند و آب خنک جلوی شما گذاشتند، سفره پهن کردند و جای خوابتان آماده بود؛ اما دیشب بچه‌های پیغمبر ﷺ در بیابان چه کردند! زینب کبری ﷺ در تاریکی شب روی خاک نشسته است. همه خیمه‌ها را سوزانندند و یک خیمه نگذاشتند که این زن و بچه زیر آن خیمه بروند. همه خاکستر شده بود و بچه‌ها در بیابان پراکنده بودند. بین خیمه‌ها و زمین بعد از خیمه‌ها، چون ابی عبدالله علیه السلام دور خیمه‌ها خندق کنده بود، جای باریکی بود که وقتی این زنان و دختران و بچه‌ها در آتش‌زدن خیمه‌ها فرار می‌کردند و لشکر هم حمله کرده بود، دوسره تا بچه در این باریکه زیر دست و پای اسبان از دنیا رفتند.

بعد از آرامشدن کار، زین العابدین علیه السلام فرمودند: عمه! این بچه‌ها را بیاور تا من نمازشان را بخوانم. به حضرت پیشنهاد کردند که شما بعد از این آتش‌ها، خسته و رنجیده هستید، فردا نماز

۱. إِسْرَاءٌ: ۴۴

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

بخوانید. فرمودند: بدن این کودکان طاقت سم اسب ندارد. همین امشب باید دفتشان بکنیم.

خدا می‌داند که شب یازدهم چه شبی بود! زینب کبری^ع با ماه شب یازدهم حرف زد:

ندارد دگر احتیاجی به ماه
درخشش چو خورشید بر روی خاک
سرابا بود گرم راز و نیاز
گل و لاله بر مقدمش ریخته
جهان را از این غم سیه پوش کن
مگر ساربان گم کند راه را
به غم‌ها فزاید غم دیگری
بییند جگرگوش‌هاش چاک‌چاک
خیام حرم سر به سر سوخته
به غُل بسته بازوی زین‌العباد

متاب امشب ای مه! که این بزمگاه
ز هر سوی مه‌پاره‌ای تابناک
کنون شه در این بزم پرسوز و ساز
به دامان معشوق آویخته
فلک! شمع خود را تو خاموش کن
بپوشان تو امشب رخ ماه را
مبادا که از بهر انگشتتری
اگر چشم زهرا بیفتد به خاک
بییند عدو آتش افروخته
همان قوم بی‌دانش بدنها داد

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا و لِوَالِدَيْنَا و لِوَالِدَيِ الَّذِينَا و لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقُّ عَلَيْنَا».

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ إِشْفِ مَرْضَانَا».

خدایا! به حقیقت ابی عبدالله^ع، این میکروب را از شیعه و غیرشیعه ریشه‌کن کن.

خدایا! ما را دیگر بیشتر جریمه نکن. با درهای رحمت تو این بیماری به روی ما بسته شده

است؛ می‌خواهیم به کربلا برویم، نمی‌شود؛ می‌خواهیم اربعین برویم، نمی‌شود؛ می‌خواهیم

جلسه بگیریم، دور هم بنشینیم و گریه کنیم، نمی‌شود. خدایا! دیگر بیشتر از این ما را

جریمه نکن و درهای رحمت را به روی ما باز کن.

خدایا! وجود مبارک امام زمان^ع را دعاگوی ماء، زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.



جلسه دوم

تکر، عالی ترین و سودمند ترین

سفر معنوی

پروردگار، پیامان سفر معنوی تکر

تفکر، تعقل و تعمق در آیات قرآن و معارف الهی به فراوانی ذکر شده است. خداوند مهربان نیروی فکر، اندیشه و تعقل را از باب لطف و رحمتش به همه بندگان عطا کرده است. شکر چنین نعمت عظیمی این است که انسان این نیروی معنوی ملکوتی را در همه مسائل و حقایق، همچنین درباره وجود خودش و موجودات دیگر به کار بگیرد و تا جایی که دسترسی و ظرفیت دارد، اندیشه و فکر کند.

فکر بالاترین و سودمندترین سفر معنوی است که پایانش هم بپروردگار است. در قرآن می خوانیم: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُوًّا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ پایانش نیز این است: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هُذَا بِاطِّلاً» وقتی به روییت حضرت حق می رسد، در می یابد که باطلی در آفرینش وجود ندارد. خود انسان یکی از اجزای آفرینش است و می فهمد که خودش هم باطل نیست، بلکه حق است. او می فهمد موجودی که حق است، حرکاتش هم نهایتاً حق خواهد بود. حرکات حق در دستگاه آفرینش نیز بدون پاداش نخواهد ماند و در همین سفر فکری، به قیامت، محشر، معاد و رحمت بی نهایت حق هم می رسد. حال اگر اندیشه نکند، حق بودن خودش و هستی را نمی فهمد و باطل گرا می شود. بی شک، انسانی که حق بودن خودش را نیابد و نفهمد، ضرورتاً در باطل می افتد.

۱. آل عمران: ۱۹۱.



جهان هستی، دارای دو وجه

کتاب شریف «محاسن» برقی یک روایت بسیار مهم و قابل توجه از وجود مبارک رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌سلام‌علی‌ہ} نقل می‌کند که حضرت در این روایت فرموده‌اند: «إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ، وَ التَّورُ وَ الظُّلْمَةُ وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْأَجْلَةُ» در همه عالم فقط همین است، دنبال غیر از این نگردید؛ یا خدا در کار، زندگی و فکر تان است یا شیطان؛ یا حق، یعنی واقعیات ثابت استوار غیرقابل تغییر است یا باطل، یعنی مسائل پوج و پوک و بدون تکیه‌گاه فرو ریختنی و برپادرفتنی؛ یا تاریکی است یا روشنایی؛ یا دنیاست یا آخرت.

بعد حضرت می‌فرمایند: «فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ، فَلِلَّهِ» هرچه خوبی در این عالم است، از خداست. خودت هم خوب و مِنَ اللَّهِ هستی، البته اگر رنگ بدی، بی‌عقلی و جهل، بی‌فکری، بی‌تعقلی، بی‌تعمقی و بی‌تدبری به خودت نزنی. اگر خودت را رنگ نکنی و به همان حالت طبیعی اولیه آفرینشت بمانی، حق هستی و همه حسنات الهی بدرقه زندگی تو می‌شود؛ اما اگر خودت را رنگ کنی، «وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ» آنچه از بدی‌های ظاهری و باطنی وجود دارد، از شیطان هستی.

عاقبت حذف حقایق الهی از زندگی

تو حق آفریده شده‌ای، چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا يَنْهَا مَا بَاطِلًا»^۱ که ما یکی از آن «بَيْنَهُمَا»، یعنی موجود بین زمین و آسمان هستیم. همچنین در آیه دیگر هم آمده است: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا يَنْهَا مَا إِلَّا لِحُقْقِ»^۲ آنچه آسمان و زمین است و آنچه موجود بین آسمان و زمین است، جز بر پایه حق، درستی، استواری، حقیقت، سودمندی و منفعت نیافریده‌ام.

قطرهای که از جویباری می‌رود
از پی انجام کاری می‌رود
سوzen ما دوخت، هر جا هرچه دوخت
ز آتش ما سوخت، هر شمعی که سوخت



ناخدايان را کياسـت اندـكـي است ناخـدـايـان رـا کـشـتـي اـمـكـان يـكـي است و اـين يـكـي هـم مـيلـيارـدـها مـيلـيارـدـها آـفـريـيدـه دـارـد کـه هـمـه بـراـسـاسـ حقـ اـسـت؛ مـگـرـ اـينـكـه مـنـ اـنسـانـ اـزـ حقـبـودـنـ خـودـمـ دـسـتـ بـرـدارـمـ وـ حـذـفـ بـكـنـمـ. بـهـراـسـتـيـ چـهـ مـىـ مـانـدـ؟ اـگـرـ منـ حقـبـودـنـ رـاـ حـذـفـ بـكـنـمـ، اـينـ جـورـ نـيـسـتـ کـهـ هـيـچـچـيزـ نـيـمـانـدـ! وـقـتـيـ حقـبـودـنـ رـاـ حـذـفـ بـكـنـمـ، هـمـانـ لـحظـهـ حـذـفـ، باـطـلـ جـايـ خـالـيـ حقـ رـاـ پـرـ مـىـ كـنـدـ. درـ وـاقـعـ، مـنـ اـگـرـ اـيمـانـ رـاـ حـذـفـ بـكـنـمـ، بـىـ دـيـنـ وـ باـطـلـ مـىـ شـوـمـ. وـقـتـيـ اـنسـانـيـتـ رـاـ حـذـفـ بـكـنـمـ، **﴿كـالـأـنـعـامـ إـلـيـنـ هـوـأـصـلـ﴾**^۱ مـىـ شـوـمـ. وـقـتـيـ عـبـادـتـ رـاـ حـذـفـ بـكـنـمـ، بـرـدهـ هـوـایـ نـفـسـ مـىـ شـوـمـ.

کـسـیـ فـکـرـ نـكـنـدـ کـهـ اـگـرـ هـرـ حقـ، هـرـ اـمـرـ مـثـبـتـیـ وـ هـرـ وـاقـعـيـتـیـ رـاـ درـ فـکـرـ، قـلـبـ، اـعـضـاـ وـ جـوـارـحـ وـ وجـوـدـشـ حـذـفـ بـكـنـدـ، چـيـزـ بـهـتـرـیـ جـايـ آـنـ رـاـ پـرـ مـىـ كـنـدـ! يـقـيـنـاـ چـيـزـ بـهـتـرـ اـزـ حقـ، صـدقـ، حقـقـيـتـ، وـاقـعـيـتـ، رـاستـيـ وـ درـستـيـ درـ عـالـمـ وـجـوـدـ نـدارـدـ. چـهـ بـسـاـ اـگـرـ وـجـوـدـ دـاشـتـ، خـداـونـدـ اـزـ بـيـانـشـ بـخـيـلـ نـبـودـ. اـگـرـ خـداـونـدـ بـخـلـ اـزـ بـيـانـ مـىـ كـرـدـ، اـزـ اـنسـانـ کـمـ گـذاـشـتـهـ بـودـ وـ اـخـلـاقـ كـرـيـمـ، کـمـ گـذاـشـتـنـ نـيـسـتـ. كـرـيـمـ باـ پـيـمانـهـ پـرـ عـطاـ مـىـ كـنـدـ وـ طـبـقـ آـيـاتـ قـرـآنـ درـ سـوـرهـ فـاطـرـ وـ سـوـرهـ نـورـ، اـضـافـهـ هـمـ عـطاـ مـىـ كـنـدـ. درـ قـرـآنـ مـىـ خـواـنـيـمـ؛ **﴿إـنـ قـيـمـهـمـ أـجـوـرـهـنـ﴾**^۲ کـيـلـ عـقـلـ، قـلـبـ، رـوحـ وـ اـعـضـاـ وـ جـوـارـحـ رـاـ اـزـ رـحـمـتـ، مـغـفـرـتـ، پـادـاشـ وـ بـهـشـتـمـ پـرـ مـىـ كـنـمـ، «وـيـزـيـدـهـمـ مـنـ فـضـلـهـ» کـهـ منـ مـعـنـيـ اـيـنـ بـخـشـ اـزـ آـيـهـ رـاـ نـمـيـ فـهـمـ! وـقـتـيـ هـرـچـهـ ظـرفـ درـ وـجـوـدـ منـ آـفـريـدـهـ اـسـتـ، عـقـلـ، رـوحـ، قـلـبـ، اـعـضـاـ وـ جـوـارـحـ مـنـ پـرـ كـرـدـ؛ اـيـنـ زـيـادـيـ کـهـ خـداـ مـىـ خـواـهـدـ بـهـ منـ عـطاـ بـكـنـدـ، چـيـسـتـ وـ کـجاـ مـىـ خـواـهـدـ جـاـ بـدـهـ؟ خـداـونـدـ جـاـ مـىـ دـهـدـ وـ مـىـ گـوـيـدـ «وـيـزـيـدـهـمـ مـنـ فـضـلـهـ»، اـماـ ماـ نـمـيـ فـهـمـيـمـ! اـيـنـ اـقـتصـاـيـ کـرـمـ كـرـيـمـ اـسـتـ.

منـ اـگـرـ تـامـ حـقـاـيقـ رـاـ حـذـفـ بـكـنـمـ، شـيـاطـيـنـ درـونـ وـ بـرـونـ، شـيـاطـيـنـ شـرقـ وـ غـربـ، هـمـهـ ظـرفـهـاـيـ خـالـيـ وـ هـوـايـ نـفـسـ رـاـ باـ اـبـزارـهـايـيـ مـثـلـ مـاهـوارـهـهاـ وـ بـنـگـاهـهـايـ خـبـرـيـ پـرـ مـىـ كـنـنـدـ. لـذاـ مـىـ بـيـنـيـدـ دـيـنـدارـ خـوبـ وـقـتـيـ بـىـ دـيـنـ مـىـ شـوـدـ، چـقـدرـ آـدـمـ بـدـيـ مـىـ شـوـدـ! اـنسـانـ باـوـقـارـ وـقـتـيـ آـدـابـ الـهـيـ رـاـ اـزـ خـودـشـ حـذـفـ مـىـ كـنـدـ، چـقـدرـ بـىـ وـقارـ مـىـ شـوـدـ! اـيـنـ نـتـيـجـهـ حـذـفـ حـقـاـيقـ وـ بـُـرـشـدـنـ آـلـوـدـگـيـهاـ وـ سـيـئـاتـ درـ ظـرفـ خـالـيـشـدهـ اـزـ حـقـاـيقـ اـسـتـ.

۱. اـعـرـافـ: ۱۷۹.

۲. فـاطـرـ: ۳۰.

آخر کار شرمسار شوند در بر دوست بی‌وقار شوند

اهل تعمق و تفکر، به دور از هر خسارت و زیان

به اول مطلب برگردم؛ اولیای خدا، بینایان و بیداران، هم خودشان راه و مقصد را پیدا کرده‌اند، هم همه وجودشان را به عنوان درس در اختیار جهانیان قرار داده‌اند. اینها یک سفر فکری، عقلی و تعمقی دارند. تعمق یعنی بررسی همه‌جانبه و بی‌گدار به آب‌نزدن؛ بینایان در هر قدمی، هر کاری، هر دوستی‌ای، هر کسبی، هر ازدواجی و هر درسی، اهل تعمق هستند و جوانب کاری را که می‌خواهند در آن وارد شوند، بررسی می‌کنند تا دچار خسارت و ضرر در دنیا و آخرت نشوند. این برای شما در دوره عمرتان ثابت شده است که آنهایی که بی‌گدار به آب زده‌اند، گاهی به خسارت‌های غیرقابل جبرانی دچار شده‌اند.

تعقل در آیات الهی، راهی برای رسیدن به خداوند

اندیشه در عالم به همین مقداری که در اختیارمان است و با چشم می‌بینیم: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْخَلْقِ الْأَنْثَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَعْرِ بِمَا يَنْتَفَعُ النَّاسُ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَا يُمِكِّن لَهُ إِلَّا زَرْضَ عَدَمِ مُؤْمِنَاهَا وَيَقِنَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَاتٍ قُوَّةٍ وَصَرْيِفِ الرِّتَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسْتَحْرِيَنَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱ مردم عاقل، بافکر و بالاندیشه، همین‌جور که در خانه‌هایشان نشسته‌اند، در پنجره باز است و می‌توانند ببینند؛ همین‌طور که در جاده‌ها راه می‌روند و می‌توانند ببینند؛ همان‌گونه که لب دریا ایستاده‌اند و می‌توانند ببینند؛ همه اینهایی که در آیه بود، قابل مشاهده است و از دسترس ما خارج نیست.

اندیشه در آفرینش آسمان و زمین

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «وَالْخَلْقِ الْأَنْثَارِ» آسمان‌ها را می‌توانیم در حدی که چشم ما شاع دارد، ببینیم؛ یعنی عالم بالا را با میلیاردها ستاره، سحابی و کهکشان. حدائق



از سیصد میلیون کهکشانی که در همین افق نزدیک ما کشف کرده‌اند، شب‌های خیلی تاریک در بیابان‌ها جلوی چشم است (به راه مکه، خط شیری یا به زبان علمی، کهکشان معروف است) و می‌توانیم در بیابان ببینیم، جزء مخلوقات خداست. منظومهٔ شمسی ما، یعنی خورشید، مریخ، زمین، عطارد، زحل، زهره، اورانوس، نپتون و پلوتو خیلی هم با همدیگر فاصله دارند. فاصلهٔ زمین تا خورشید، ۱۵۰ میلیون کیلومتر و فاصلهٔ آخرين سیاره (پلوتو) با خورشید این‌قدر زیاد است که هر ۸۳ سال یکبار می‌تواند دور خورشید بزند. این مجموعه بدون اینکه فشرده‌اش کرده و فاصله‌اش را کم کنند، خودش در بازوی این کهکشان، یعنی در یک گوشه است. حالا شما بقیه‌اش را حساب کن. این مجموعهٔ منظومهٔ شمسی، ماه و خورشید و شب و روز را که می‌آید و می‌رود، می‌توان دید و مقابل چشم ماست.

ارادهٔ خداوند در حرکت کشتنی

اگر نزدیک دریا باشیم: «وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ» کشتنی پانصدهزار تن بار دارد و از شرق به غرب می‌رود، قرآن به بارش هم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ». زیر کشتنی هم آب شُل است. شما یک عدس یا ریگ در دریا بینداز، فرو می‌رود. درحالی که کشتنی با پانصدهزار تن بار، غیر از وزن خودش، روی آب آرام حرکت می‌کند. خدا می‌گوید: ﴿اللَّهُ الَّذِي سَحَرَ لِكُوْنَ الْبَحْرِ لِتَجْرِيَ الْفُلُكَ فِيهِ يَا مَرِهِ﴾^۱ کشتنی با ارادهٔ من می‌رود و می‌آید، نه با موتورش! اگر اراده‌ام را بردارم، خودش و بارش سریع آب را می‌شکافند و ته اقیانوس می‌رونند. مگر تو می‌بری یا موتور می‌برد؟ همهٔ اینها ابزار است، کارگردان یک نفر دیگر است. این تخته‌ها، آهن‌ها، میل‌گردها، موتور و بنزین مرده و ملاح ضعیف، کشتنی‌ها را در اقیانوس‌ها می‌برند و می‌آورند یا من؟! خدا در سورهٔ یس می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ نَّسَأْ نَقْرِفَهُمْ﴾^۲ اگر بخواهم، به آب می‌گوییم دهان باز کن و پایین بده.

۱. جاییه: ۱۲.

۲. یس: ۴۳.

وقتی در یک قرن قبل یا کمتر (دقیق تاریخش را نمی‌دانم، ولی کتابش را خوانده‌ام)، مهندس کشتی تایتانیک این کشتی را ساخت؛ در اروپا و آمریکا نمونه این کشتی از نظر استحکام موتور، زیبایی، قدرت و سرعت، وجود نداشت. کشتی می‌خواست از طرف اروپا به آمریکا حرکت کند که مهندس سازنده نگاهی به کشتی کرد و گفت: کاری که من برای این کشتی کردام و این صنعتی که ساخته‌ام، خدا هم نمی‌تواند آن را غرق کند. در همان سفر اول، خدا کوه یخی را مأمور کرد و به او گفت به بدنه کشتی بزن، دو نصف کن و هر دو را فرو ببر تا این جنس دوپایی مغورو متکبر بی‌فکر جاھل غافل بداند هر چیزی در این عالم به اراده من است، نه به اراده این جنس دوپا. کشتی نصف شد و هر دو تکه هم با بار و مسافر در اقیانوس فرو رفت. صد سال بعد، در اعماق آن منطقه رفتند، تخته‌پاره‌هایش را درآوردند. فکر کن و نگو من! فکر کن که تو نیستی و بگو خدا. نگو علم من، علم شعاع علم اوست. نگو قدرت من، قدرت شعاع قدرت اوست. نگو حیات، حیات شعاع قدرت اوست. نگو سریابومنم، سریابودن شعاع قیومیّت پروردگار مهربان عالم است. دستور واجب فکر روی سرش است؛ این آیه را عنایت کنید: «فُتَّشَكْرُوا»^۱ بعد از همه این حرف‌ها که گفته‌اید و بحث کرده‌اید، دروغ گفته و تهمت زده‌اید، بالا و پایین رفته‌اید، به خودتان نسبت داده‌اید و نسبت ناروا به دیگران داده‌اید؛ حالا بعد از همه این حرف‌ها، برای اینکه به جهنم نروید، اندیشه کنید تا حداقل خودتان را نجات بدھید. این که کاری ندارد! کشتی را لب دریا ببین؛ بارانی که از آسمان نازل می‌کنم و زمین مرده در زمستان را بهار زنده می‌کنم؛ انواع جانداران را روی کره زمین پخش می‌کنم؛ این را هم که هر سال می‌بینید.

گردش بادها

«وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ» بادهایی که از جنوب به شمال می‌آید و از شرق به غرب می‌وزد؛ اگر این بادها نمی‌آمد، هوای شما نابود‌کننده می‌ماند، شکوفه‌های درختان بارور نمی‌شدند و میوه گیر شما نمی‌آمد، گرمای زمین نیز همه‌چیز را می‌سوزاند. گردش بادها را که می‌توانی ببینی!



ابرهای مسخر بین آسمان و زمین

«وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» به خورشید می‌گوییم در حد لازم به سطح اقیانوس‌ها بتات. به آب می‌گوییم با تابش آفتاب بخار بشو. به بخار می‌گوییم سبک باش تا بتوانی بالا بیایی؛ بخار بین زمین و آسمان می‌آید و ابر تشکیل می‌شود. به ابر می‌گوییم در همه مناطق لازم عاشقانه بیار و به باران هم می‌گوییم به زمین برسد. **﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْجَحَ بِهِ مِنَ النَّمَراتِ رِزْقًا لِّكُو﴾**^۱ به وسیله این آب، با همین قطره‌های باران، یک ذره خاک، یک خرد هوا و مقداری نور، میلیون‌ها جنس خوارکی برایتان درمی‌آورم. اینها که جلوی چشمت هستند و می‌بینی!

آیات الهی برای اندیشه و تعقل

«الآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» همه اینها برای این است که تو اندیشه کنی و به خدا بررسی. در خودت نچرخی و در آب و گل نمانی. من تو را کرم ولیدن در گل و خاک نیافریده‌ام، بلکه **﴿إِنَّا أَخْلَقْنَا إِلْأَسْتَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٌ تَبَتَّلِيهِ بَقْعَتَنَا سَمِيعًا بَصِيرًا﴾**^۲ این اندیشه کردن در تمام موارد خلقت برای این است که تو فکر کنی و شکمی و غریزه‌ای نمانی. **﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَا كُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالثَّارُمَوْسِيَ لَهُمْ﴾**^۳ اگر با همه این اوضاع خلقت، شکمی و اهل لذت بدن بمانی و فکر نکنی، کل خلقت مرا در وجود خودت حرام و نجس کرده‌ای.

افکار نجات‌بخش حر ریاحی در آخرین لحظات

فکر عالی ترین سفر معنوی است. من برای چه به این بیابان آمدهام و به چه علت عقلی مرا وادار کرده‌اند که بیایم و حسین بن علی و یارانش را بکشم؟ بعد از کشتن حسین و یارانش، من چند سال دیگر در دنیا می‌مانم و چند من برنج، نان، گوشت، نمک، شکر، نخود و لوپیا



۱. بقره: ۲۲؛ ابراهیم: ۳۲.

۲. انسان: ۲.

۳. محمد: ۱۲.

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

می خورم؟ بعد که بمیرم، الی الا بد نمی توانم به یک سؤال جواب بدهم؛ اگر خدا، پیغمبر ﷺ، زهراء علیها السلام و علیها السلام به من بگویند که حر، به چه جرمی جگرگوشة ما را قطعه قطعه کردی؟ برای چی آمدی و این کشتن به چه دلیل است؟ به عشق چه چیزی و چه کسی است؟ من در کربلا با ۷۲ نفر بجنگم و بکشم که بیزید در شام عرق بیشتری بخورد، بیشتر گناه بکند، بیشتر میمون بازی بکند؟ این است دیگر؟!

آن که فکر نکرد، زد و کشت، دست قطع کرد، تیرباران و سنگباران و چوبباران کرد؛ اما آن کسی که فکر کرد و در این سفر فکری، هم به حق بودن خودش، هم به حق بودن خلقت، هم به حق بودن ابی عبدالله علیه السلام و هم به باطل بودن طرف مقابل رسید، پسر هجده ساله اش علی را صدا کرد و گفت: بابا! خدمت ابی عبدالله علیه السلام برویم؟ پسر هجده ساله اش که پسر خیلی بالادبی بود، گفت: بابا! به چه رویی پیش ابی عبدالله علیه السلام برویم؟! شما می دانی روز دوم محرم چه کار کردی؟ حسین بن علی علیه السلام، اهل بیت شیعیان را تحويل سی هزار گرگ بی رحم دادی! حر گفت: پسرم می دانم! پسرش گفت: با چه رویی می خواهی پیش ابی عبدالله علیه السلام بروی؟ حالا خجالت هم نکشی و بروی، آیا حسین بن علی علیه السلام قبولت می کند؟ حر گفت: پسرم! تو حسین را نمی شناسی. بیا تا با هم برویم، ببین چقدر زیبا قبولمان می کند.

با هم آمدند. اتفاقاً امام حسین علیه السلام بیرون خیمه بودند. شاید چشمش که از ده بیست قدمی به ابی عبدالله علیه السلام افتاد، یک سؤال کرد و امام حسین علیه السلام در جوابش به او فهماندند که نباید این سؤال را می کردی. اصلاً جای این سؤال در حریم من نیست! حر گفت: «هل لی من توبه» آیا توبه برای من هم هست؟ امام نگفتند توبه برایت هست، بلکه با کنایه فهماندند که نباید این سؤال را می کردی. به او فرمودند: «ارفع رأسکَ يَا شِيْخَ» شیخ در عرب یعنی آدم بزرگ؛ در حریم من جای پایین انداختن سر و سرشکستگی نیست. سرت را بالا بگیر! بعد به ابی عبدالله علیه السلام گفت: من از همه دیرتر آمده ام (این را درباره او نوشتند) که فکر کنم در جلد ۴۵ «بحار الأنوار» باشد، اجازه می دهی که از همه زودتر بروم؟ حضرت فرمودند برو! حر گفت: به جوانم هم اجازه می دهی؟ من می خواهم داغ این هم به دلم بشینند و با سوز دل از دنیا بروم. حضرت فرمودند بروید. این فکر است!

رحمت و کرم بی‌نهایت پروردگار

حالا حر فکر کرد که اصلاً برای چه به کربلا آمدہام؛ ما باید فکر کنیم که برای چه در این دنیا آمدہایم. ما خودمان نیامدهایم، بلکه ما را آورده‌اند. به راستی برای چه ما را آورده‌اند و چه کسی ما را آورده است؟ مادر و پدرمان که نیاورده‌اند، پس چه کسی ما را به دنیا آورده است؟ وجود مقدسی که رحمت، کرم و لطفش بی‌نهایت است، ما را به دنیا آورده است. اکنون فکر کنم چنین وجود مقدسی که مرا به دنیا آورده است، همیشه که نمی‌مانم! نهایت، پنجاه‌شصت یا هفتاد سال هستم. در این مدت، زیباترین کار این است که دستم دائم پیش او به گدایی دراز بشود و جای دیگری دست دراز نکنم که مهر باطل می‌خورم.

دست حاجت که بَری، پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی، نعمش بی‌پایان

هیچ خواهند از این در نرود بی‌مقصود

این جمله سعدی ترجمه یک روایت است که نمی‌دانم سعدی هم این را دیده یا نه! فکر کنم چون اهل منبر بوده و مطالعهٔ فراوانی در کتب روایی داشته، دیده باشد و بر این مبنای هم شعر گفته است. خدا به داود^ع خطاب کرد: از زمانی که انسان را آفریده‌ام تا حالا، دست رد به سینهٔ کسی نزدهام. هر کسی پیش من آمد، قبولش کرده و جیش را هم پر کردم. فکر کنم چه کسی مرا ساخته، چه کسی من را در این دنیا آورده و برای چه آورده است؛ همچنین برای چه می‌خواهد مرا از دنیا ببرد، می‌خواهد به کجا ببرد و می‌خواهد در آنجا با من چه کار بکند! من باید دربارهٔ هر حقیقتی فکر کنم و سؤال بپرسم.

قرآن، پاسخ‌گوی سؤالات انسان

برادران و خواهران! شما می‌توانید یک میلیون سؤال مطرح کنید. قرآن تمام این سؤالات را جواب داده است. من در این پنجاه سال منبرم، برای هر سؤالی به من مراجعه شده است، سؤال‌کننده را با قرآن قانع کرده‌ام. خدا به هر سؤالی جواب داده است. به این سؤال که مرا



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

برای چه ساخته است، اینجا با من چه کار دارد، می‌خواهد مرا به کجا ببرد و چقدر می‌خواهد مرا در آنجا نگه دارد، چه معامله‌ای می‌خواهد با من بکند. خدا می‌داند که رحمت بی‌نهایتش چه می‌کند! فقط یک روایت برایتان بگوییم؛ اصلاً این روایت آدم را زنده می‌کند. این روایت در کتاب‌های معمولی ما نیست، بلکه در مهم‌ترین کتاب‌هایمان است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هفتاد سال نماز می‌خوانی، فقط دو رکعت نمازت قبول می‌شود؛ بقیه عیب داشته است و باید پس بزنند. خدا در دادگاه قیامت به تو می‌گوید که بندِ من! در هفتاد سال عمرت، دو رکعت نماز قابل قبول داری و به خاطر گل جمال این دو رکعت، کل نمازهای را قبول می‌کنم.

دلا غافل ز سبحانی، چه حاصل
مطیع نفس و شیطانی، چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملائک

کلام آخر؛ کسی گل را به چشم تر نبوسید

شب عاشورا در روایت دیدم که اهل بیت علیه السلام در روز یازدهم به دشمن قسم دادند و گفتند: شما را به الله قسم! ما را کنار این خیمه‌های نیم‌سوخته سوار نکنید. ما را کنار بدن عزیزانمان ببرید تا یک بار دیگر آنها را ببینیم. زن و بچه را با پای برهنه در میدان آورند. وقتی زین العابدین علیه السلام به بدن قطعه قطعه ببا افتاد، کنار بدن آمدند و لب‌هایشان را به گلوی بریده گذاشتند.

کسی گل را ز من بهتر نبوسید	کسی گل را به چشم تر نبوسید
کسی چون من گل پرپر نبوسید	کسی چون من گلش نشکفت در خون
به تنها‌ی سر بی‌سر نبوسید	کسی غیر از من و زینب در آن دشت
به آنجایی که پیغمبر نبوسید	به عزم بوسه لعل لب نهادم



جلسه سوم

تشانه های پروردگار برای

خردورزان حقیقی

عبدات واقعی، تکرر در فعل پروردگار

سخن درباره تفکر، تعمق و تدبیر از دیدگاه قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام بود. فکر کردن از نظر اسلام عبادت است. البته فضای فکر و آنچه درباره آن باید اندیشه کرد، همه هستی، همه عالم، همه موجودات و همه فعل پروردگار است. امام هشتم می‌فرمایند: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثُرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفْكُرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۱ عبادت به نمازخواندن و روزه‌گرفتن زیاد نیست، بلکه عبادت واقعی، این است که درباره کار خدا فکر کنیم؛ مثلاً در یک برگ درخت یا گل فکر کنیم. تفکر در این که برگ چگونه پدید آمده و بندی که او را به شاخه آویخته است، چیست؟ رابطه‌ای که با تنہ و ریشه درخت دارد، چیست؟ پمپاژی که ریشه از آب و املاح برای برگ می‌کند، چیست؟ استقامت برگ چیست؟ رگ‌های داخل برگ چیست؟ کارگاه رنگرزی جهان کجاست که بلد است برگ را سبز و گل را قرمز، صورتی، بنفش و آبی کند؟ این کارخانه کجاست؟ شعور این کارخانه چقدر بالاست که اشتباه نمی‌کند؛ برگ را رنگ قرمز و گل را رنگ سبز بزند. این چه شعوری است؟ این قدرت فهم چه قدرتی است؟

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار اگر انسان اینها را محاسبه کرده و در آن دقت کند، یک کتاب می‌شود. البته هزاران کتاب درباره گیاهان، گل‌ها، آب، خاک، هوا و نور نوشته شده است. تنها درباره مورچه تا الان

۱. اصول کافی، ج ۴، ص ۵۵، ح ۲؛ تحف العقول، ص ۴۴۲.



(بیشتر از این را خبر ندارم و در مجلات ندیده‌ام)، بیست‌هزار نوع کتاب نوشته شده است. اولین کسی هم که مورچه را تشریح کرده است، امیرالمؤمنین علی‌الله‌یه بودند. حضرت جسم مورچه، ترکیب او، شاخک‌ها، روده و معده، قدرت جذب، قدرت هضم، قدرت دفع، قدرت حرک، شعور و لانه‌سازی چهار طبقه‌اش را تشریح کرده‌اند. مورچه به‌گونه‌ای لانه را در کویر می‌سازد که باران‌های سیل آسا وارد لانه نمی‌شود. حتماً «نهج‌البلاغه» در خانه‌های شما شیعه هست؛ سخنرانی ایشان را درباره خلقت مورچه در فهرستش ببینید.

عادی‌نگری، از عوامل نیندی‌شیدن در خلقت دنیا

همه اینها جای فکر دارد. علت این که خیلی‌ها در دنیا فکر نمی‌کنند، چون عادی‌نگر هستند. از وقتی به‌دنیا آمده‌اند، این بساط گیاهان، درختان، آب، دریا و گل‌ها را دیده‌اند؛ ولی با نگاه عادی، یعنی همان نگاهی که حیوانات دارند، اینها را دیده‌اند. یقیناً گاو، گوسفند، شتر و دیگر حیوانات هم با آن چشم درشت‌شان، آسمان و زمین، چراگاه، علف‌ها و رنگ‌ها را می‌بینند. این چشم چشم عادی است. هیچ‌وقت یک گاو در این عالم نیامده که دو خط درباره علف چیزی بنویسد؛ چون عادی‌نگر است. آن‌کسی هم که از خانه بیرون می‌آید و شب بر می‌گردد یا شب تا صبح در خانه است، عالم، خورشید، روز، شب، درخت‌های حیاطش و گل‌های باغچه‌اش را می‌بیند و هیچ حرکت باطنی نمی‌کند، عادی‌نگر است؛ حالا کنار یک برگ، گل یا درخت بایستد و عقلش را به کار بگیرد.

به‌راستی داستان خلقت و هستی چیست که بالای چشم من ابرو گذاشته، روی دو پلکم مژه گذاشته و پلکم را متحرک قرار داده است؛ شب که می‌خوابم، در چشم بسته می‌شود تا حشرات این یک‌ذره پیه در حدقة مرا نخورند. برای گوشم در لازم نبوده؛ چون ماده بسیار بدبوی تلخی را در هر دو گوشم درست کرده است که خودم استشمام نمی‌کنم، ولی حشرات از بوی بسیار بد این ماده فراری هستند. شصت سال خواهیده‌ام، هزارپا، سوسک، مورچه و پشه در گوش من که در هم نداشته، نرفته است. آیا به اینها فکر می‌کنم؟ آیا تاکنون فکر کرده‌ام که چرا آرواره بالای دهانم ثابت و آرواره پایین تا چانه متحرک است؟ چرا آن عالم حکیم، قادر و توانمند،



آرواره پایینم را متحرک و بالا را ثابت ساخت؟ اگر هر دو ثابت بود، من نمی‌توانستم از سینه مادر یک قطره شیر بخورم؛ چون کار نمی‌کرد. اگر هم هر دو متحرک بود، نمی‌توانستم در کل عمرم یک لقمه بجوم؛ چون لقمه دائماً از جویدنم درمی‌رفت.

وابستگی همه عالم به وجود قائم به نفس

آیا مردم عالم به اینها فکر می‌کنند؟! آیا مردم فکر می‌کنند چرخانده این کره زمین که میلیاردها تُن وزن دارد و هر ۲۴ ساعت یک بار به دور خودش می‌چرخد، کیست؟ زمین متحرک است، محرک کیست؟ کدام دانشمندی تاکنون گفته که حرکت ذاتی زمین است؟ اصلاً ما هیچ‌چیزی ذاتی نداریم و فقط یک ذات قائم به نفس است. فلاسفه می‌گویند: «الْجُوهرُ قائمٌ بِنَفْسِهِ» این «قائم بِنَفْسِهِ» فقط وجود مبارک قیوم است. ما اصلاً قائم به نفس در عالم نداریم و همه عَرَض هستند که به وجود مقدس قائم به نفس بستگی دارند. ما جوهر در عالم نداریم و کل عالم، عَرَض است. جوهر و قائم به نفس، یکی است.

اگر ما بخواهیم قیام به نفس را برای موجودات ثابت بکنیم، دلیلی نداریم؛ علاوه بر این، برای خدا هم شریک ساخته‌ایم. خدا قائم به نفس است و این موجود هم قائم به نفس است. خدا محرک است و زمین هم محرک خودش است؛ پس خدا شریک دارد. درحالی که به ما یاد داده‌اند که شباه روز در هر دو رکعتی با فکر بخوانیم: «أَشْهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»؛ همچنین به ما یاد داده‌اند که بخوانیم: «يَسَّرْ كَمِيلِهِ شَيْءَهُ»^۱ هیچ‌چیزی در این عالم مانند او نیست. او محرک است و بقیه متحرک هستند. هیچ متحرکی محرک نیست؛ اگر محرک بود که ابدی بود. همه نوشته‌اند، حتی امروزی‌ها هم نوشته‌اند که زمین نابود می‌شود و آسمان‌ها فرو می‌ریزد. قرآن ۱۵۰۰ سال پیش فرمود: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِرتَ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»^۲ عمر خورشید تمام می‌شود، ستارگان تاریک می‌شوند و همه عالم

۱. سوری: ۱۱.

۲. تکویر: ۱-۲.



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

در هم فرومی‌ریزد. اگر حرکتشان ذاتی بود که ماندگار بود. اگر دستِ حرک نبود، حرکت ماندگار بود. حرکت می‌دهد و زمانی هم به این حرکت ترمز می‌زند، از هم می‌پاشد و نابود می‌شود.

آیا اینهایی که روی گُرده زمین راه می‌روند، درباره زمین فکر کرده‌اند؟ چگونه میلیاردها ژن در هر ۲۴ ساعت یک دور به دور خودش می‌چرخد و انحراف هم ندارد؟ چگونه سالی یکبار هم از فاصله ۱۵۰ میلیون کیلومتر دور خورشید می‌گردد، یک ثانیه در این حرکت انتقالی اشتباه ندارد و پس و پیش هم نمی‌شود. لذا تمام تقویم‌نویس‌های دنیا نوشتند که تحويل سال ساعت دو، سه، پنج، ده نصفه شب یا ساعت دو و دوازده دقیقه و ۵۱ ثانیه؛ شما این حرکت را ببینید که چقدر منظم است! این فکرها برای چیست؟ برای اینکه مالک را پیدا کنی و خودت را هم بفهمی که مملوک هستی. اگر مالک بودی، از اول بودی و به‌دنیا نمی‌آمدی. از ازل بودی و تا ابد هم خواهی بود. پیداکردن مالک و یافتن خود که مملوک هستم؛ نبوده‌ام و مرا به وجود آورد. من نه ماه در تاریک‌خانه بودم، مرا در این دنیا آورد. طلفی مرا به نوجوانی، نوجوانی‌ام را به جوانی، جوانی‌ام را هم به پیری تبدیل کرد. دو روز دیگر هم به ملک‌الموت می‌گوید او را بردار و بیاور. این معلوم می‌شود من مالک نیستم.

راه افتادن در صراط مستقیم

من باید فکر کنم که مالک یک نفر دیگر است و من مملوک هستم. خالق یک نفر دیگر است و من مخلوق هستم. عزیز یک نفر دیگر است و من ذلیل هستم. مولا یک نفر دیگر است و من عبد هستم. رب یک نفر دیگر است و من مربوب هستم. من باید بفهمم و فکر کنم تا او و خود را بیابم. اگر او و خود را بیابم، عبدالله می‌شوم، حالا یک‌میلیون شیطان هم سر من بریزد، نمی‌تواند هیچ غلطی بکند! سی‌هزار گرگ هم با انواع اسلحه بیایند و در کربلا مقابل من موضع گیری بکنند، نمی‌توانند هیچ ضربه‌ای به من بزنند. مالک و مملوک، خالق و مخلوق، رب و مربوب، عزیز و ذلیل، غنی و فقیر؛ وقتی او را بیابم و خود را هم بیابم، در صراط مستقیم افتاده‌ام. فکر برای این است.



دواج فرهنگ نادرست غرب در جوامع اسلامی

روایت خیلی جالبی است که سه نفر نقل کرده‌اند: عطابن‌ابی‌ریاح، ابن‌عمر و عبیدین‌عمیر. این سه نفر می‌گویند که روزی با همدیگر به خانهٔ یکی از همسران پیغمبر ﷺ رفتیم. طبق امر قرآن، «وَبَيْتَنَا وَبَيْتَهَا حِجَابٌ»^۱ ما همسر پیغمبر ﷺ را رودررو ندیدیم و پرده افتاده بود.

متأسفانه اکنون فرهنگ غرب کل مسائل ما را بهم ریخته که یکی هم محرم و نامحرمی است. فرهنگ غرب کل زنان ممالک اسلامی را محرم کل مردهای ممالک کرده است؛ اما زمان پیغمبر ﷺ و ائمه این‌گونه نبود، مگر در منافقان و کافران و مشرکان. حجاب امری قرآنی است که آیاتش نیز در سوره نور و احزاب است. اگر در قرآن اندیشه می‌شد، بخشی از زنان این‌گونه از خانه بیرون نمی‌رفتند و بسیاری از نهادهای ما در تصرف زنانی نبود که رعایت حجاب نمی‌کنند. همچنین اگر در قرآن اندیشه می‌شد، زن در ممالک اسلامی مادر بود، نه عمله و کارگر و پول‌دریبار. چنین زنانی در اولین برخورد با شوهر می‌گوید طلاقم را بدله؛ من نفقه نمی‌خواهم، خودم درآمد دارم. برو پی کارت!

غرب تمام نظمات اسلامی را در ممالک اسلامی بهم ریخته است! می‌گویند چرا طلاق زیاد است؟ یک علت‌ش همین است که زن احساس غنا می‌کند و می‌گوید مهریه‌ام را نمی‌خواهم، نفقات را هم نمی‌خواهم؛ خودم خرج خودم را تا آخر عمرم دارم و به تو نیازی ندارم. اینها قوام زندگی را بهم ریخته‌اند. قرآن می‌گوید: «الرِّجَالُ قَوْمٌ وَ النِّسَاءُ مَرْدٌ کارگزار زندگی زن است، نه سلطان . حاکم زن. «قوام» در لغت عرب یعنی کارگزار. مرد از روی عشقش به زن و عاشقانه، خانه، مرکب، ملبس، مطعم و سفر برای او آماده می‌کند؛ ولی «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغِي * أَنَّ رَأَاهُ أَسْتَغْفِنِي»^۲ می‌گوید پول و حقوق کلان دارم، خودت و بچه‌هایت پی کارتان بروید.

۱. تفسیر ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. نساء: ۳۴.

۳. علق: ۶-۷.



بروز مشکلات در پی خلا قرآنی و روایتی در جامعه

وقتی خلا قرآنی و روایات اهل‌بیت علیهم السلام در جامعه بیاید، این‌همه مشکلات هم رخ نشان می‌دهد و نمی‌توان هیچ کاری هم کرد. در حقیقت، تا جامعه اسلامی به قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام برنگردد، دردها دوا نمی‌شود. رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم می‌فرمایند: «إِنَّ تَارِكَ فِيْكُمُ الْشَّقَائِقِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُلُوْا أَبَدًا»^۱ اگر به قرآن و اهل‌بیت من چنگ بزنید و زندگی‌تان را براساس قرآن و اهل‌بیت بار بیاورید، روی هیچ مشکلی را نخواهید دید.

متأسفانه اکنون روی همه‌جور مشکلی را می‌بینیم. شاید به حرف من بخندند و بگویند فکر این آدم خیلی قدیمی است. انگار از عالم خبر ندارد! فکر من قدیمی نیست و از بالاهای عمومی جهان هم بهخوبی خبر دارم؛ یکی کرونا، یکی گرانی، یکی «چه کنم چه کنم مردم»، «چه کار کنیم، گیر کرده‌ایم و گره افتاده است»، کم‌بارانی و برف کم و قرارگرفتن زراعت‌ها در مرز مشکل.

کلید حل این مشکلات در قرآن است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمُنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۲ مردم یا بگویند قرآن دروغ است و مشکلات با این آیه علاج نمی‌شود یا اگر جرئت ندارند بگویند دروغ است، به این نسخه عمل کنند. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمُنُوا وَاتَّقُوا» اگر مردم یک کشور، قلبشان به خدا و قیامت گره بخورد و به عمر گناهان بزرگ و بازیگری‌ها، کلاهبرداری‌ها، رشو، غصب، اختلاس، زنا و دزدی خاتمه بدهنند، «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» تمام درهای برکات عالم بالا و زمین را به روی آنها باز می‌کنم. «يَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِّنْ رَأْيِنَا»^۳ باران مفید و پر ریزش در فصل معین فرومی‌ریزم تا

۱. بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد صلوات الله عليه و آله و سلم، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲. اعراف: ۹۶.

۳. نوح: ۱۱.



همه‌جا را سیراب بکند. «وَمُدِّكْرَأَمَوَالٍ وَنِينَ وَمَجْعَلَ لَكُمْ جَنَاتٍ»^۱ این قدر ثروت‌تان را زیاد می‌کنم و بچه‌های خوب به شما می‌دهم که در زندگی لنگی نداشته باشید. به شما با ثروت و بچه‌هایتان مدد می‌دهم و یک بچه ناروی مختلف لات عوضی نخواهید داشت. «وَجَعْلَ لَكُمْ أَنَهَارًا» تمام نهرها را هم برای شما پر از آب می‌کنم. این کلید حل مشکلات است. شما تا حالا شنیده‌اید که در بنگاه‌های خبری، خبرنگار یا خبرگزار یا آخوندی به مردم بگوید کلید حل مشکل اینهاست؟!

یافتن مالک حقیقی با تفکر و تعقل

فکر باعث می‌شود که آدم مالک واقعی را پیدا بکند؛ با فکر کردن در یک برگ یا مژه یا فکر کردن در این مسئله که ما این‌همه غذای نرم می‌خوریم، بچه هم دو سال شیر می‌خورد، خدا این دندان‌های سنگ‌مانند سفید را از کجای شیر درمی‌آورد؟ این برای شیر است. این دندان‌ها که هشتاد سال مثل سنگ آسیا کار می‌کند، خدا در بچگی از شیر درمی‌آورد و بعداً هم از همین مواد غذایی. رنگ‌بندی آن چیست؟ چرا دندان‌های سیاه نیست؟ چرا فندق، بادام، پسته و غذاهای رنگی می‌خوریم، دندان‌ها قرمز نیست؟ این‌همه انگور و سیب قرمز می‌خوریم، دندان‌ها چرا قرمز نیست و سفید است؟ چرا گوشت بدن به قرمزی می‌زند؟ چرا ماهیچه‌ها این قدر قوی است؟ چرا استخوان‌بندی‌های بدن با هم فرق می‌کند؟ چرا کف پا صاف نیست؟ اگر صاف بود که در همان دوشه سالگی، کمردرد و پادرد از پا می‌انداخت. این انحنای کف پا کار چه عقلی است که می‌دانسته باید کف پا را منحنی کند، باید بین انگشت‌ها فاصله بگذارد و مفصل بدهد تا انگشت‌ها بتوانند همه کاری انجام بدند! اگر انگشت‌ها صاف بود، شما یک بار هم نمی‌توانستی در خانه‌ات را باز کنی. از همان زمان آدم^{علیه السلام} باید همه‌چیز را با برق کار می‌کردند؛ اما از زمان آدم^{علیه السلام} تا حالا، این تمدن با همین انگشت‌ها به وجود آمده است.

۱. نوح: ۱۲.



این مالک و محرک کیست؟ او را بیابم و بعد هم خودم را بیابم. من اگر در این عالم گم شده باشم، نهایت جاده‌ام جهنم است. اگر گم زندگی کنم، یعنی نفهمم چه کسی هستم؛ نفهمم مملوک، مرزوک و عبد هستم و نمک کس دیگری را می‌خورم. به راستی، بدون شناخت خودم، چه فرقی با گاو و شتر دارم؟!

نشانه‌هایی از پروردگار برای خردورزان حقيقی

این سه نفر می‌گویند که ما پیش یکی از همسران پیغمبر ﷺ رفتیم، «و بیننا و بینها حجاب»^۱ خوب است دیگر! مرد زیبایی زن‌ها را نبیند و سالم زندگی کند. اگر بخواهد هر روز زیبایی‌های زن‌ها را در خیابان، بانک، وزارت‌خانه و ادارات ببیند، دائم بیمار شهوت است و به‌دلیل این و آن می‌گردد تا خودش را آرام بکند. وقتی نبیند، راحت است. وقتی زن رابطه عاطفی با مرد غریبه نداشته باشد، راحت است و مریض نمی‌شود، در خانه نمی‌گوید آن مردی که با من حرف زد، چه تن صدای قشنگی داشت و با محبت بود! این هم شوهر است که ما کرده‌ایم؟! این گونه یواش‌یواش بنای زندگی را بهم می‌ریزد. آن که نقشهٔ محروم و نامحرمی را به ما داده، می‌دانسته که چه بلای در شکستن این حصار بر سر مرد و زن می‌آید. متأسفانه این بلا هم بر سر ما آمده است.

همسر پیغمبر ﷺ پشت پرده بود و ما هم این طرف. عبیدین عَمَّیره به همسر پیغمبر ﷺ گفت: شگفت‌آورترین کاری که از پیغمبر دیده‌ای، برای ما تعریف کن. این زن چقدر زیبا جواب داد! گفت: تمام کارهای پیغمبر شگفت‌ترین بود! رسول خدا ﷺ عجب انسانی بوده است! به او گفتند حالا یکی از آنها را بگو. گفت: یک شب که نوبت من بود، از مسجد به خانه من آمد. ایشان شب‌ها چهارپنج لقمه بیشتر نمی‌خوردند و اعتقاد نداشتند که آدم گرسنه بخوابد. طبیب طبیبان و بهترین‌ها در نوع زندگی بودند. به‌واقع، هیچ‌کس مثل ایشان سبک زندگی را بلد نبود. لقمه را کوچک می‌گرفتند، غذای مرکب خیلی کم می‌خوردند و هیچ‌گاه

جلسه سوم / نشانه‌های پروردگار برای خردورزان حقیقی

به معده فشار نیاوردند. حضرت چند لقمه‌ای خوردند و مقداری راه رفتند. بعد نزد من آمدند. همین که بدنشان نزدیک بدن من شد (زن و شوهر هستند و نزدیک هم می‌خوابند) و پوستشان به پوست بدن من خورد، بلند شدند و گفتند: بگذار سراغ کارم بروم.

رسول خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم} شروع به خواندن نماز کردند؛ البته نه نماز مغرب و عشا، بلکه این یازده رکعت نمازی که خدا چه ارزشی برای این یازده رکعت گذاشته و در سوره سجده اعلام کرده است. ایشان از اول تا آخر نماز، در قیام چنان گریه می‌کردند که از محاسن شان اشک می‌ریخت. پایان نمازشان بود و سجده نمازشان خیلی طولانی شد. وقتی از سجده بلند شدند، زمین زیر صورتش از شدت گریه خیس شده بود.

در نماز خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

حضرت قبل از شروع نماز زار می‌زدند و به پروردگار می‌گفتند: «ما عَبْدُنَاكَ حَقٌّ عِبَادَتِكَ»^۱ محبوب من! من آن‌گونه که شایسته و لیاقت توست، بندگی نکرده‌ام. «وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقٌّ مَعْرِفَتِكَ» و آن‌گونه که تو را باید بشناسم، نشناخته‌ام. سعدی می‌گوید:

عاشقان کشتگان معشوق‌اند
برنیایید ز کشتگان آواز
ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز
که آن سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعيان در طلبش بی‌خبران اند
آن را که خبر شد، خبری باز نیامد
در عبادت چه کار می‌کردند! شاعر می‌گوید:

مستی بهانه کردم و چندان گریستم تا کس نداند که گرفتار کیستم
سجده‌شان تمام شد، بالا در زد. بالا صبح‌ها به دنبالشان می‌آمد تا با هم به مسجد بروند.
وقتی در را باز کرد، خودش گفت: آقا چقدر گریه می‌کنید؟ تمام گذشته شما غرق مغفرت و تمام آینده‌تان غرق معرفت است، چقدر گریه می‌کنید؟ حضرت فرمودند: بالا! امشب این آیه بر من نازل شده است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخِلَافِ الْلَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَاتِي لِأُولَئِكَ الْأَلْبَابِ»^۲ در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت‌وآمد شب و روز، برای خردورزان

۱. بحار الانوار، ج ۶۶ ص ۲۹۲.

۲. آل عمران: ۱۹۰.



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

خالص نشانه‌هایی از رحمت، کرم، علم، لطف، قدرت و احسان من است. بالا! این آیه نمی‌گذارد که من ساکت باشم. حالا این یکی از آیات قرآن از شش‌هزار و ششصد و شصت و چند آیه است. بالا! «وَيَا لِمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا»^۱ وای بر کسی که این یک آیه را بخواند و در آن اندیشه نکند که مالک و خودش را پیدا کند. هشت‌میلیارد نفر در خودشان، شکم و شهوتشان گم هستند. اینها یادشان نمی‌آید که انسان، خلیفة‌الله، معدن استعدادها، توانمند و بهترین در عبادت و خدمت است و گم زندگی می‌کنند؛ لذا جاده ندارند. راه دومیلیارد نفر در هند، مالزی، اندونزی و بخشی از چین، گاو است. راه چندمیلیون نفر زرتشتی، آتش است. راه میلیون‌ها نفر در آمریکا و اروپا، تثلیث (شرک) است و می‌گویند خدا مخلوطی از عیسی، روح و آب است. همه در حال گم‌بودن زندگی می‌کنند و رحم و مردانگی ندارند. قرآن می‌گوید: «قَلِيلٌ مِنْ عِبادِي الشَّكُورُ»^۲ کم هستند آنهاست که هم خدا و هم خودشان را یافته‌اند و بر اثر یافتن خودشان، عبد هستند که عبد‌بودنشان هم شکرشان است. بالا! «وَيَا لِمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا».

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات تو که نابردۀای ره در خرابات

تو که سود و زیان خود ندانی به یاران کی رسی هیهات هیهات

من مسائل ریز و خیلی مهمی را درباره اندیشه برای امشب آماده کرده بودم که فرصت نشد.

گر بماندیم زنده، بردوزیم جامه‌ای که از فراق چاک شده

ور بمردیم، عذر ما پیذیر ای بسا آرزو که خاک شده

کلام آخر؛ به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی؟

مردم گم‌شده در شکم و هوای نفس و بدن، مردمی که ذره‌ای در امور اندیشه نداشتند، عزیزترین خانواده را به اسارت گرفتند و در شهری آوردند که روزی پدرشان کمال محبت را به مردم این شهر کرده و مشکلات مردم شهر را حل کرده بود. در شهری آوردند

۱. تفسیر ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. سیا: ۱۳.



جلسه سوم / نشانه‌های پروردگار برای خردورزان حقیقی

که پدرشان روی منبر به مردم گفت: خانه‌ای را خبر ندارم که از گندم و آب خوش‌گوار
حالی باشد!

حال آنها را در این شهر آورده‌اید، برای چه هجده سر بریده را مقابل محمول‌ها بالای نیزه
زده‌اید؟ وقتی صدای قرآن سر بریده بلند شد، سرش را از محمول بیرون کرد. دو شبانه‌روز
است که ابی عبدالله علیه السلام را ندیده!
حسین من!

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی

بُریدی از چه با ما؟ روزی آخر آشنا بودی

که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر

مگر زخم تو را این‌گونه دارویی دوا بودی

حسین من! با من حرف نمی‌زنی، من طاقت می‌آورم؛ اما با این دختر کوچکت که در دامن
من است، حرف بزن. نزدیک است که قلبش از کار بیفتد. من نوجوان بودم، از یکی از
علمای اصفهان روی منبر شنیدم که می‌گفت: این بچه وقتی بابا را نگاه کرد، صدا زد: بابا
برگرد! ما دیگر از تو آب نمی‌خواهیم.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِوَالِدَيِّ الَّذِيْنَا؛ اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا؛ اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا بِحَقِّ
الْحُسَيْنِ؛ اللَّهُمَّ لَا تَكْلُنَا إِلَى نَفْسَنَا طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا؛ اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْمَهْدِيِّ وَ أَهْلِكَ أَعْدَاءَنَا وَ
عَجِّلْ فِي فَرَحِ مَوْلَانَا».



جلسہ چہارم

ارزش اندیشه و تفکر در نگاه

امیر المؤمنین علیه السلام

دانش امیر المؤمنین علیه السلام، شعاع دانش پروردگار

دانش امیر المؤمنین علیه السلام شعاع دانش خداست. علمی که به آن حضرت عطا شد، با توجهی که در آثار ایشان دیده می‌شود، بر همه مسائل ملکی و ملکوتی فraigیر است. کسی قبل از او نگفت و بعد از او هم تا الان نگفته است. حضرت به مردم زمان خود فرمودند: «سُلُونی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۱ هرچه می‌خواهید، از من بپرسید. «نمی‌دانم» در وجود امیر المؤمنان علیه السلام نبود! علم ایشان نور مطلق بود و این دانش زمانی که جوان بودند، طبق آخرین آیه سوره رعد، در وجود ایشان موج می‌زد. آخرین آیه سوره رعد به پیغمبر علیه السلام خطاب می‌کند و می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»^۲ کافران سیاهدل و سیاهجان اعلام می‌کنند که تو فرستاده خدا نیستی، بگو: «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» من دو شاهد دارم که فرستاده خدا هستم. شاهد اولم خداست که با قرآن شهادت می‌دهد و می‌گوید من فرستاده او هستم؛ شاهد دوم من هم، کسی است که دانش کتاب پیش اوست. یقیناً این کتابی که در آیه آمده است، قرآن نیست که خدا با آن به رسالت پیغمبر علیه السلام شهادت می‌دهد. این کتاب، یا لوح محفوظ است یا کتاب محو و اثبات و یا کتاب هستی است؛ غیر از این نمی‌تواند باشد. بعد هم می‌گوید «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، یعنی آن که

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۲. رعد: ۴۳.



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

مطلق علم کتاب پیش اوست. این شخص، امیرالمؤمنین علیه السلام است که زمان نزول این آیه، احتمالاً حضرت شانزده هفده ساله بوده‌اند. ما چند پیغمبر داریم؟ طبق فرموده امام صادق علیه السلام، ۱۲۴ هزار پیامبر داریم. وجود روحی و نوری پیغمبر علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام چه زمانی آفریده شده است؟ طبق مheim تمrin روایاتمان، زمانی که هنوز خلقت آفریده نشده بود.

معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام دو مطلب درباره خودشان فرموده‌اند که اگر نمی‌فرمودند، سرّ دائمی بود و هیچ‌کس نمی‌توانست کشف بکند. حضرت باید می‌فرمودند! امیرالمؤمنین علیه السلام بخیل که نبودند و برای خودنمایی هم نفرمودند؛ بلکه حقی بوده است و باید می‌فرمودند. به‌واقع، نباید از انسان پنهان می‌ماند که علی علیه السلام کیست! آن دو مطلب، این است:

مقام ولایتی، پیش از خلقت آدم علیه السلام

«كُنْتُ وَلِيًّا وَ آدُمْ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّينِ»^۱ آدم علیه السلام هنوز لابه‌لای خاک و گل و آب بود که من ولی‌الله بودم؛ نه اینکه ولی‌الله شدم، بلکه بودم! اگر حضرت فرموده بودند من ولی‌الله شدم، این یک مطلب دیگر می‌شد؛ اما می‌فرمایند: «كُنْتُ وَلِيًّا» من ولی‌الله بودم. از چه موقع بوده، زمانش معلوم نیست!

همراهی با پیامبران الهی در پنهان

یک روایت هم می‌فرمایند: «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًا وَ مَعَ الرَّسُولِ جَهَرًا»^۲ در پنهان با ۱۲۴ هزار پیغمبر بودم و در آشکار هم با پیغمبر علیه السلام. مولانا می‌گوید:

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوءالقضايا حُسن القضا

۱. عوالی‌الثانی، ج ۴، ص ۱۲۴.

۲. مصباح‌الهدایة، ص ۷۷.



در شعر دیگری نیز می‌گوید:

زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله
لا حول و لا قوّة الا بالله

رومی! نشد از سرّ علی، کس آگاه
یک ممکن^۱ و این‌همه صفات واجب

شاعر دیگری هم می‌گوید:

جلوه‌ای از روی علی کم نبود
بر در پیرم علی، آدم نبود
دفتر ایجاد منظم نبود
ورنه بدین پایه معظم نبود
گفت سخن، غیر تو محرم نبود
گر تو نبودی، همه عالم نبود

روز ازل که آدم و عالم نبود
آدم اگر چهره نسودی به خاک
ای که نه گر کلک تو دادی نظام
کعبه ز میلاد تو این رتبه یافت
در شب معراج که حق با رسول
کیستی ای آن که همه عالمی

ترس انبیای الهی از بیان تمام حقایق ملکوتی

پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم واقعاً حضرت را از ترس امت معرفی نکردند و از ارزش و شخصیت علی صلوات الله عليه و آله و سلم نگفتد! غیرشیعه نقل کرده‌اند که حضرت فرموده‌اند: یا علی! من می‌ترسم تو را آن‌گونه که هستی، معرفی کنم و بعد از من، تو را به جای خدا در روی زمین پرسنم. بیچاره انسان که انبیا از ترسیشان نتوانسته‌اند خیلی از اسرار را بگویند! پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم نیز از ترسیشان نتوانستند خیلی از حقایق معنوی، نه احکام فقهی را بگویند. انبیا چیزی از بیان احکام فقهی کم نگذاشتند؛ ولی ترسیم‌کنند که از حقایق ملکوتی به بشر اعلام بکنند. یکی از این حقایق ملکوتی، امیرالمؤمنین صلوات الله عليه و آله و سلم است.

ارزش‌اندیشه و تفکر از منظر امیرالمؤمنین صلوات الله عليه و آله و سلم

این علم گسترده و علم‌الكتاب، این نور و دریای بی‌ساحل و بی‌عمق دانش، روایات عجیبی درباره اندیشه‌کردن دارند؛ چون خودشان فکر و عقل بودند، نه عاقل! ما عاقل هستیم.

۱. یک مخلوق، آفریده‌شده و به وجود آمده.

امیرالمؤمنین علیه السلام عقل، روح، قلب و علم بودند، نه عالم! ما عالم هستیم که چند کلمه به ما یاد داده‌اند. ایشان درباره فکر می‌فرمایند: «الفِكْرُ يُوجِبُ الاعْتِيَارَ وَ يُؤْمِنُ العِثَارَ وَ يُشْهِرُ الْاسْتِظْهَارَ»^۱ اندیشه سبب درس‌گرفتن، پند گرفتن و تجلی موعظه در باطن انسان است. این سود اندیشه کردن و این حقیقت است که تا وقتی بیدار هستم، از هیچ‌یک از حقایق عالم غافل نباشم؛ مخصوصاً شب که نیم‌کره شرقی خلوت است و آرامش دارم، اندیشه می‌تواند کار بکند و انسان می‌تواند با سفر فکری، از اجزای آفرینش به خدا برسد. فقط درباره خواب فکر بکند که خواب چیست؟ من می‌خوابم، چه می‌شود که بیدار می‌شوم؟ عامل خواب‌رفتن من چیست؟ چه می‌شود که خوابم می‌برد و وارد جهان دیگری می‌شوم و طبق آیه قرآن، اگر خدا صبح بیدارم نکند، مرا چهارپنج ساعت بعد باید در قبرستان دفن بکنند!^۲ این متن قرآن است!

خواب چیست؟ خواب یک نعمت است. من درباره همین نعمت فکر بکنم که اگر پروردگار عالم خواب را از من بگیرد و دیگر خوابم نبرد، چه می‌شود؟ اگر خوابم نبرد، بالای سختی سرم می‌آید؛ ارکان بدن از بی‌خوابی فرومی‌ریزد، اعصاب بهم می‌ریزد، انسان نیز از زندگی خسته می‌شود و آرزوی مرگ می‌کند. در خواب فکر بکند که ده دقیقه خواب چیست و چه کسی مرا بیدار می‌کند؟ چون اگر بیدار نکند، رفته‌ام! پیغمبر علیه السلام می‌فرمایند: «اللَّوْمُ أَخُو الْمَوْتِ»^۳ خواب برادر مرگ است. یکی باید مرا بیدار کند! قرآن می‌گوید: من هستم که شما را بیدار می‌کنم و اگر مواظبتان نباشم و بیدارتان نکنم، باید شما را دفن کنند؛ اما من بیدارتان می‌کنم. انسان فکر کند که چه می‌شود خوابش می‌برد، چه می‌شود بی‌خواب می‌شود و کیست که من خواب را از خواب بیدار می‌کند؟ در خلوت شب به این فکر بکند.

همچنین درباره اشیا و عناصری که می‌بینند، فکر کند. به قول امام ششم علیه السلام که به مفضل می‌فرمایند درباره مورچه و فیل فکر کن. آنچه فیل دارد، مورچه هم به‌اضافه دوتا شاخک

۱. غررالحکم، ح. ۲۱۲۴.

۲. کنزالعمال، ح. ۳۹۳۲۱.



دارد؛ یعنی این جثه بسیار ضعیف، همه اجزای فیل را دارد و دو شاخک هم اضافه‌تر از فیل دارد.

قدرت اندیشه، از ویژگی‌های انسان

برای چه اندیشه کنم؟ برای اینکه حیوان و چهارپا نیستم. قدرت اندیشه از ویژگی‌های من انسان است و باید اندیشه کنم تا از لابه‌لای نور اندیشه، خدا و خودم و جهانی را که در آن زندگی می‌کنم، پیدا کنم؛ چون خیلی‌ها بی‌خبر از عالم زندگی می‌کنند. شما چند نفر را در خانواده‌تان می‌شناسید که درباره جهان فکر نکنند؛ جهانی که یک گوشه‌اش، کره زمین و خانه انسان است؟!

فکر کنم که این خانه ساخت کیست و برای چه در اختیار من گذاشته‌اند؟ همچنین فکر کنم این‌همه روزی پاکیزه که به من داده‌اند، برای چه داده‌اند؟ حالا من می‌خورم، برای چه می‌خورم؟ از این روزی‌ها که انرژی می‌گیرم، باید چه کار کنم و این انرژی را کجا مصرف کنم؟ یک روز هم عمرم تمام می‌شود و مرا از این خانه می‌برند؛ فکر کنم که مرا کجا می‌برند، برای چه می‌برند، چه کار دارند و می‌خواهند چه چیزی به من بگویند؟ قرآن مجید و روایات، تمام اینها را جواب داده‌اند. «الفِکْرُ يُوجِبُ الاعْتِيَارَ» اندیشه سبب پندگرفتن است که واقعاً همین است! گاهی بعضی از شعرای حکیم و باسواند ما یک ذره فکر کرده‌اند و چه درس‌های زیبایی از این فکر کردن‌شان ساخته‌اند! حافظ می‌گوید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
چقدر تشبيه جالبي است! منظور از «مزرع سبز فلک»، يعني آسمان. وقتی هلال را در شب اول ماه دیدم، شبیه داس کشاورزی بود. این چه درسی به من داد؟ درس دیدن و فکر کردن به من می‌دهد. این هلال ماه به من توجه داد که من شصت سال کاشته‌ام، بعد از مرگ هم به من می‌گوید کاشته‌ات برای خودت است، درو کن؛ یا باید جهنم درو کنی یا بهشت. به این بستگی دارد که در این شصت سال چه کاشته‌ای! دروغ، تهمت، غیبت، ناسزا، ظلم، ربا، دزدی، غصب، اختلاس و کارهای دل‌بخواهی کاشته‌ای. حالا بعد از ورودت به عالم قیامت،



کیسته خودت را که دوزخ است، باید درو کنی. دوزخ کار خدا نیست، بلکه کار خودت است؛ چنان‌که خدا در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّمَا كُلُّكُمْ يَعْمَلُونَ**^۱» دوزخ میوه تمام اعمالی است که در دنیا تا وقت مردن انجام می‌دادی. یا اینکه همه‌اش صدق و صفا، درستی، کرامت، محبت، احسان، عبادت و خدمت کاشته‌ای که به تو می‌گوییم بهشت را درو کن؛ چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «**جَزَاءَ إِنَّمَا كَافُوا يَعْمَلُونَ**^۲» بهشت هم ساخت خودت است. در واقع، مردم هم معمار جهنم هستند که آن ساختمان معماری‌شان را در قیامت به آنها می‌دهند و می‌گویند جهنم برای ما نیست، برای خودت است. به ما چه! مردم معمار بهشت هم هستند و وقتی بهشت را به آنها می‌دهند، می‌گویند: «**جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**» کار کرد خودت است، نوش جانت!

حکایتی شنیدنی از آیت‌الله بروجردی

این یک ذره فکر کردن بود؛ و گرنه میلیون‌ها نفر از زمان حافظ تا حالا و قبل از حافظ، شب اول ماه و آسمان را دیدند و چنین پندی نگرفتند. مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی یک دفتردار داشتند که من دیده بودم. مرد بزرگوار و دانایی بود. از جوانی خدمت آقای بروجردی بود و چند سال هم بعد از فوت آقای بروجردی زنده بود. من آنوقت هم او را می‌دیدم. ایشان می‌گفت: گرمای قم بیداد می‌کرد، برای همین هم، ما خانه‌ای را برای آقای بروجردی در روستای وشنوه که در چهل کیلومتری شهر قم است، اجاره کردیم. جوی آبی در حیاط این منزل بود که از بالا می‌آمد و از پایین باغ هم بیرون می‌رفت. یک بار که از خرید برگشتم، همین که کلید انداختم و در آن باغ کوچک را باز کردم، دیدم صدای گریه شدید آیت‌الله العظمی بروجردی می‌آید. من ترسیدم و پیش خودم گفتم چه اتفاقی برایش افتاده یا چه خبر ناگواری به او داده‌اند که این گونه گریه می‌کند! وقتی آدم، دیدم روی آن فرش کهنه‌ای نشسته که قبل از رفتنم لب جوی آب انداخته بودم. آنجا نشسته بود و آب جوی را



۱. نحل: ۳۲.
۲. واقعه: ۲۴؛ احقاف: ۱۴.

که می‌رفت، تماشا می‌کرد و زارزار گریه می‌کرد. سلام کردم و نشستم، بعد عرض کردم: چرا این قدر شدید گریه می‌کنید؟ چه شده است؟ به جوی آب اشاره کردند، این شعر حافظ را خواندند و به گریه‌شان ادامه دادند.

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین که این اشارت ز جهان گذران ما را بس
 بعد به من گفت: حاج محمدحسین! این آبی که می‌رود، بر می‌گردد؟ گفتم: نه آقا! گفت:
 هشتاد سال از عمر رفته است، بر می‌گردد؟ گفتم: نه آقا! گفت: برای عمر رفته ام گریه
 می‌کنم که پروردگار یک بار به آدم عمر می‌دهد و تکرار نمی‌شود. گریه‌ام از این است که
 آیا من از این عمر بهره درستی گرفته‌ام یا عمر ضایع و تباہ شده است! این حرف
 امیرالمؤمنین علیه السلام است: «الفَكْرُ يُوجِبُ الاعْتِيَارَ». چقدر هم به سرعت می‌گذرد! این درس
 است. شاعر می‌گوید:

ایام بقا چو باد نوروز گذشت روز و شب ما به محنت و سوز گذشت
 تا چشم نهادیم به هم، صبح دمید شاعر دیگری هم می‌گوید:

جوانی گفت با پیری دل آگاه که خم گشته، چه می‌جویی در این راه
 چه چیزی گم کرده‌ای که به حالت خم راه می‌روی؟

جوابش گفت پیر خوش تکلم که در این ره، جوانی کرده‌ام گم
 حتی می‌گویند وقتی پیرمردی را می‌بینی، درس بگیر تا جوانی‌ات را غنیمت بشماری؛ چون
 جوانی خیلی به سرعت رد می‌شود. جوانی که تمام می‌شود، آدم آفتاب لب بام شده و
 عمرش به غروب نزدیک می‌شود. شاعر می‌گوید:

جوانی چنین گفت روزی به پیری که چون است با پیری ات زندگی
 بگفت اندر این نامه حرفی است مبهمن که معنی‌اش جز وقت پیری ندانی
 جوانی نکو دار که این مرغ زیبا نماند در این خانه استخوانی
 متاعی که من رایگان دادم از کف تو گر می‌توانی، مده رایگانی
 از آن بُرد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم گه پاسبانی



دو درس مهم در هزینه عمر

بیدار زندگی کردن خیلی خوب است! ممکن است شما عزیزانم از من سؤال بکنید که چه کار بکنیم عمرمان هدر نرود؟ چه درسی بگیریم؟ ما باید دو درس بگیریم و عمر خود را هزینه دو کار عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله بکنیم؛ کار سوم، دورریختن، نابودکردن و ضایع کردن عمر است. طبق آیات قرآن و روایات، مرد و زن ما باید به این دو کار اهتمام داشته باشند. خدا این استعداد و قدرت را به خانم‌ها هم داده است؛ شما خانم‌ها می‌توانید شخصیت الهی خودتان را در آیه ۳۵ سوره احزاب ببینند. خانم‌ها هم به وزن مردان، می‌توانند تمام عمر را به عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله تبدیل کنند. منظور از عبادت‌الله، هزینه کردن عمر در نماز و روزه نیست، بلکه هر کار مثبتی در اسلام، عبادت‌الله است؛ مطالعه، خواندن و فهمیدن قرآن، تربیت اولاد صالح، شوهرداری و خانهداری خوب، محبت، مهربانی و احسان هم عبادت‌الله است. در خدمت به خلق‌الله هم، اگر پولی دارید، ارثی دارید یا خرجی خانه اضافه آمده است، از شوهر اجازه بگیرید و به یتیم برسانید. ده نفر با هم جمع بشوید و سالی ده جهیزیه برای خانواده‌های آبرودار درست بکنید. شما برادران، هفتاهی یک بار، پنج نفر پنج نفر جمع بشوید و به بیمارستان‌های شهرتان سر بزنید، ببینید کدام بیمار از عهده پرداخت هزینه بیمارستان برنمی‌آید. پنج نفری کمک کنید و هزینه بیمارستان را بدھید؛ ببینید کدام خانه بتایی‌اش مانده است و نمی‌توانند بتایی هشتادمتر خانه را تمام کنند، پنج نفری بروید و تمام کنید؛ ببینید کجا به پیچیدن نسخه نیاز است، هفتاهی یک بار، یک میلیون یا دو میلیون به دکتر داروخانه بدھید و بگویید اگر مريض آمد، نسخه روی میزت گذاشت و وقتی گفتی نسخه‌ات ۱۵۰-۲۰۰ تومان می‌شود، می‌بینی اخم‌هایش دَرَهم می‌رود و مِنْ مِنْ می‌کند، معلوم می‌شود ندارد. به او بگو مشکلی نیست، من نسخه‌ات را می‌دهم. ان شاء‌الله خدا به من و تو لطف می‌کند.

کار خیر در اسلام، عین دریا جلوی پایمان ریخته است؛ ولی تا حالا فکر نکرده‌ایم که چگونه کار خیر بکنیم! فکر نکرده‌ایم که پنج شش نفر بشویم و هفتاهی یک بار پیش رئیس بانک برویم، سلام کنیم و به او بگوییم قسط چند نفر چهارپنج ماه عقب افتاده است، به ما بگو تا



قسطهایش را بدهیم. به او هم بگویید اگر توانستی، قسطت را از برج دیگر بده. ممکن است کسی قسطت را ندهد که حالا مفت خودش هم حساب نکند.

خدمت به خلق الله و عبادت الله، دو درس مهم است که می‌بایست برای آن هزینه کرد. اگر کسی هفتاد سال عمرش را این‌گونه هزینه کند، یقین بداند (این که می‌گوییم یقین بدانید، من این یقین را از قرآن به شما ارائه می‌کنم) که طبق آیه ۶۹ سوره نساء، بعد از مردن، با این چهار طایفه تا ابد نشست و برخاست می‌کند: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» عمق این اطاعت از خدا و رسولش، عبادت الله و خدمت به خلق الله است. «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسْنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» انبیاء، صدیقین، صالحین و شهدا (گواهان اعمال).

حالا اگر عبادت الله و خدمت به خلق الله نداشته باشم، وقتی به آن طرف می‌روم، دیگر ناچاراً باید با نمرودیان، شدادیان، بنی‌امیه، بنی‌عباس و حیوانات وحشی نجس نشست و برخاست بکنم. آنها هم عبادت و خدمت نداشتند. چه فرقی است بین من که امت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم هستم و عبادت و خدمت ندارم، با یک فرد بنی‌امیه یا بنی‌دین؟ قرآن می‌گوید: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُ»^۱ چه فرقی است بین امتهای من فرقی نمی‌گذارم و آنچه که امتیاز است، عبادت الله و خدمت به خلق الله است؛ اگر این دو کار را نداشته باشید، دستتان در قیامت خالی است.

جوانی نکو دار که این مرغ زیبا نماند در این خانه استخوانی

دانش هدایت گری، تنها نزد اهل بیت علیهم السلام

وجود مبارک کلینی، این انسان والا، روایتی را در جلد دهم دوره کتاب شریف کافی به نام «روضه کافی» نقل می‌کند که عجب روایتی است! این نام‌گذاری خود کلینی است و «روضه» در اینجا به معنی ذکر مصیبت نیست، بلکه به معنای باغ و گلستان است و کلینی اسم جلد آخر کتابش را «روضه» گذاشته که به فارسی، گلستان می‌شود. واقعاً آدم اگر این روایات

۱. بقره: ۱۳۴.

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

اهل بیت علیهم السلام را نبیند، هیچ چیزی گیرش نمی‌آید! امام باقر علیهم السلام می‌گویند: اگر کل شرق و غرب هم بروی، دانش هدایتگر فقط پیش ماست. امام باقر علیهم السلام می‌دانستند که شرق و غرب این قدر روان‌کاو و روان‌شناس و استاد پیدا می‌کنند؛ ولی حضرت می‌فرمایند دانش مفید، تربیت‌کننده و آدمساز پیش ماست. اکنون هم حرف امام ثابت شده است! اروپا و آمریکا این‌همه دانشمند دارد، ولی آدم سازی نمی‌کنند. هرچه تربیت می‌شود، گرگ و درنده و آدم‌کش هستند که یک میلیون انسان را در افغانستان درو کرده و در عراق هم یک‌میلیون و خردمندان را کشته‌اند. جالب اینکه تمام آنها هم باسواند هستند! افسران، سروان‌ها، ارتшибدها و رؤسای ناتو، همگی دانشگاه‌دیده هستند و همه هم از گرگ بدتر! امام باقر علیهم السلام می‌گویند که به کجا می‌روید؟ اگر همه شرق و غرب را بگردید، دانش آدمسازی پیدا نمی‌کنید. در واقع، مکتب سعادت‌بخش نزد ما اهل بیت است و پیش دین‌های دیگر هم نیست.

تفکر و تعقل، بیشترین عبادت ابوذر

در کتاب روضه کافی آمده است که عده‌ای در محضر حضرت صادق علیه السلام نشسته بودند که صحبت از ابوذر به میان آمد. یک نفر گفت: روزه‌دار عجیبی بود! یکی گفت: نمازخوان عجیبی بود! یکی گفت: زبان امر به معروفش بی‌نظیر بود! نفر دیگری هم گفت: آدم بسیار زاهدی بود. هر کسی یک‌جور تعریف می‌کرد و امام صادق علیه السلام ساکت بودند و فقط تعریف‌ها را گوش می‌دادند. وقتی تعریف‌ها تمام شد، کسی به امام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! شما نظری درباره ابوذر ندارید؟ حضرت فرمودند: بله نظر دارم. گفتند که نظرتان را می‌فرمایید. حضرت نیز این‌گونه نظر دادند: «کَانَ أَكْثُرُ عِبَادَةً أَنِي ذَرَ التَّفْكُرُ وَالإِعْتِباَرُ»^۱ بیشترین عبادت دوره عمر ابوذر، اندیشه‌کردن و درس‌گرفتن از کل جریانات اجتماع و هستی بود. ما فکر می‌کنیم که یک آدم متدين، پابرهنه، کتک‌خورده از حکومت زمانش، فقیر و بیچاره و تبعیدی بود؛ اما بیینید امام صادق علیه السلام حقیقت ابوذر را چگونه بیان



می‌کنند! «گَانَ أَكْثُرُ عِبَادَةً أَبِي دَرَّ التَّفْكِيرَ وَالِإِعْتِبَارِ» بیشترین عبادت ابوذر، اندیشه‌کردن در تمام جریانات و درس‌گرفتن بود. او این‌گونه ابوذر شد، نه با زهد، نه با فقر و نه با تبعید.

حساب خویش سنجیدند و رفتد	خوش آنان که در میزان وجدان
چو خورشیدی درخشیدند و رفتد	خوش آنان که بر این صحنۀ خاک
در این ویرانه پاشیدند و رفتد	خوش آنان که بذر آدمیت
نهادند و نلغزیدند و رفتد	خوش آنان که پا در وادی حق
کشیدند و نرنجیدند و رفتد	خوش آنان که بار دوستی را

کلام آخر؛ علی اصغر ششم ماهه، ذخیره قیامت ابی عبدالله علیه السلام

اطبا می‌گویند وقتی بچه‌ای ششم‌ماهگی اش تمام شد، غیر از شیر، گاهی مقدار کمی آب به او بدهید. من به یاد دارم که زمان بچگی‌ام، آنهایی که در خانواده‌مان بچه ششم‌ماهه داشتند، می‌دانستند بچه نمی‌تواند با ظرف، لیوان یا استکان آب بخورد. برای همین هم مقداری آب در نعلبکی می‌ریختند، یک پنبه تمیز را نهادار می‌کردند و به لب بچه می‌کشیدند. مردم کوفه! این بچه ششم‌ماهه چقدر آب از تمام فرات می‌خواست؟ ابی عبدالله علیه السلام یک استکان یا یک ظرف آب نمی‌خواستند. اگر ته یک ظرف هم دهیست قطره آب می‌ریختید و به ابی عبدالله علیه السلام می‌دادید، به لب بچه می‌کشید و او را سیراب می‌کرد. حضرت در حال حرف‌زنی با مردم بودند و می‌فرمودند: «أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَأَظَّى عَطَشًا» بچه‌ام را نمی‌بینید که مثل ماهی از آب بیرون افتاده است و از تشنگی لب به هم می‌زند! پدر مشغول حرف بود، یک مرتبه دید بچه در آغوشش دست و پا می‌زند. من این جمله را از کتب اهل سنت نقل می‌کنم؛ سبط‌بن‌جوزی می‌گوید: وقتی بچه بهشدت لرزید، ابی عبدالله علیه السلام برگشتند و دیدند که سر بریده بچه روی خاک افتاده است. معلوم است که تیر سه‌شعبه در گلو نمی‌ماند، آن‌هم گلوی بچه ششم‌ماهه! حضرت بچه خون‌آلودشان را بغل گرفتند و برگشتند. اولین کسی که از خیمه بیرون آمد، خواهرشان زینب علیها السلام بود. بچه را به زینب علیها السلام دادند و خودشان روی زمین نشستند و گفتند:



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

خدایا! این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند؛ این شهید ششماهه را ذخیره قیامت من قرار بده.

«اللَّهُمَّ أَحْبِبْنَا حَيَاةً مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَمِنْنَا مَمَاتَ مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا وَاشفِ مَرْضَانَا وَاحْفَظْ وَائِدَ إِمامَ زَمانِنَا وَاجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا».



جلسه پنجم

زمینه‌های اندیشه برای

انسان در قرآن

مقدمه بحث

کتاب خدا زمینه اندیشه در هر چیزی را برای انسان فراهم کرده است؛ حتی اندیشه در امور خانواده و عبادات. شما می‌توانید همین معنا را در سوره مبارکه بقره ببینید. عبارات «عَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»،^۱ «أَعْلَمُكُمْ شَفَّاكُونَ»،^۲ «لَا يَأْتِيَ لِقَوْمٍ بِتَفَكُّرٍ كَوْنَ»،^۳ «لَا يَأْتِيَ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۴ در آیات زیادی مطرح شده که قبل از این «عَلَّهُمْ» و «أَعْلَمُكُمْ»، مسائل خلقت یا مسائل خانوادگی یا مسائل مربوط به عبادات مطرح و بیان شده است. در یک آیه هم می‌فرماید: «وَفِي أَنفُسِكُمْ»^۵ در وجود خودتان هم فکر کنید. بعد یک بیان گلاایه‌آمیزی هم دارد و می‌گوید: «أَفَلَا تُبْصِرُونَ». «تُبْصِرُونَ» در اینجا به معنای روئیت نیست. روئیت یعنی تماشای بدون فکر، دیدن و گذشتن؛ اما «أَفَلَا تُبْصِرُونَ»، یعنی آیا خودتان را با چشم دل، عقل و فکر نمی‌نگرید؟ آیا درباره خود اندیشه نمی‌کنید و ظاهر و باطن ساختمان وجود را با نور بصیرت تماشا نمی‌کنید؟



-
۱. نحل: ۴۴.
 ۲. بقره: ۲۱۹.
 ۳. نحل: ۱۱.
 ۴. نحل: ۶۷.
 ۵. ذاريات: ۲۱.

ساختمان‌سازی شگفت‌آور خداوند در وجود انسان

اگر کسی خودش را نه با چشم سر، بلکه با چشم دل، عقل، فکر و اندیشه ببیند، در کتاب وجود خودش، البته در یک طرح کلی می‌بیند که وجودش ترکیبی از بدن، نفس، عقل و قلب است. این ساختمان‌سازی شگفت‌آور پروردگار است که کراراً هم در قرآن تذکر می‌دهد و بیان می‌کند: «إِنَّ خَالقَ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»^۱، «مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَارِ»^۲ و «ثُرَجَعَ لَنَا نُطْفَةً فِي قَارِبِ مَكِينٍ»^۳ دوره‌های خلقت اولیه انسان است.

مايه‌های آفرینشت از گلی به کیفیت سفال، «جَهَنَّمَسْنُونٌ»^۴ و لجن بدبو شروع می‌شود تا به «نُطْفَةً فِي قَرَارِ مَكِينٍ» می‌رسد. خداوند می‌گوید: تو را از یک نطفه در محل مستقری آفریدم که نطفه‌ات را نگه دارد و بیرون نیندازد. رحم مادر، قرار مکین است که تو را نگه می‌دارد و من هم دست به کار آفرینشت «فِي ظُلْمَاتِ ثَلَاثٍ»^۵ در سه تاریکی می‌شوم. قرآن این را ۱۵۰۰ سال پیش می‌گوید! پشت سه پرده و دیوار که ذره‌ای نور در آنجا نمی‌تابد و نور هم راهی ندارد که آنجا بتابد، در اعماق رحم مادر و تاریکی کامل، اندامی معتل و آراسته برایت درست می‌کنم. همچنین شکلی در آن تاریکی برایت درست می‌کنم که «أَحَسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۶ زیبا نقاشی تان می‌کنم. در آن تاریکی و روی گل، خاک، لجن بدبو که مخلوطی در نطفه‌ات است و روی سفال، یک نقاشی زیبا می‌کنم. وقتی کار نقاشی و ساختمانست تمام شد و جنین آراسته و کاملی شدی، به خودم می‌گوییم: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحَسَنُ الْخَالِقِينَ»^۷ نیکوترین ترکیب‌کننده هستم. خالق یعنی حور کردن در و تخته به

۱. ص: ۷۱.

۲. الرحمن: ۱۴.

۳. مؤمنون: ۱۳.

۴. حجر: ۲۶.

۵. زمر: ۶.

۶. سجده: ۷.

۷. مؤمنون: ۱۴.



هم، در ساختمان تو به خودم بارک الله می‌گوییم و بعد هم اعلام می‌کنم: «لَقَدْ خَلَقْنَا إِلَّا سَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۱ انسان را به زیباترین آراستگی و قوام آفریدم و ترکیب کردم. همه‌چیز آن را کنار هم چیدم، ولی منظم و معتمد.

انسان، ترکیبی از چهار حقیقت

«أَفَلَا تُبْصِرُونَ» چرا خودت را با نور فکر و بصیرت نگاه نمی‌کنی؟ پنجاه سال است که می‌روی و می‌آیی، می‌خواری، می‌خواهی، دادوستد می‌کنی، حرف می‌زنی، می‌بینی، گوش می‌کنی و می‌نویسی؛ اما خودت را نگاه نمی‌کنی که کیستی و چیستی! به صورت کلی، تو ترکیبی از چهار حقیقت هستی: بدن، نفس که ما حقیقتش را نمی‌دانیم چیست و فقط اسمش را در قرآن می‌بینیم، عقل و قلب. البته مسئله به این چهار حقیقت، یعنی بدن، نفس، عقل و قلب ختم نمی‌شود. من چندبار این مطلب را در کتاب‌های علمی دیده‌ام که تا آن، وجود انسان مورد هفت میلیون مسئله است. این چهار حقیقت است که دانشمندان زمین (نه خدا، نه فرشتگان، نه انبیا و نه ائمه)، هفت میلیون مسئله تا آن نسبت به انسان بیان کرده‌اند. آن هم کار به جایی رسیده است که هیچ انسانی نمی‌تواند و امکان ندارد یک‌نفره راجع به انسان پژوهش کاملی بشود. یکی سی سال درس می‌خواند تا چشم‌پیشک می‌شود. اکنون به او بگو گوشم درد می‌کند، می‌گوید من نمی‌فهمم؛ پیش دکتر گوش و حلق و بینی برو! آن دیگر مثل قدیم نیست که حکیم باشی بتواند برای همه جای بدن دوا بدهد و خیال کند که همه جای بدن را می‌فهمد. هر عضوی دکتر مخصوص خودش را دارد؛ دکتر کلیه، دکتر معده، دکتر دهان و دندان، دکتر مثانه، دکتر پوست. من دیگر چیزی از بدن نمی‌فهمم. سی سال درس خوانده‌ام، مطالعه کرده‌ام و مقاله علمی داده‌ام، مقدار کمی از امراض پوستی را می‌فهمم. پروردگار می‌فرماید: «أَفَلَا تُبْصِرُونَ» این گسترده‌گی وجود انسان را نمی‌بینید؟ آیا نمی‌خواهی درباره خودت فکر بکنی و بدانی که کیستی و چیستی؟ من غذای ویژه‌ای برای هر کدام از

۱. تین: ۴.

چهار ناحیه بدن، نفس، عقل و قلب قرار دادم. اگر هر کدامش را درست تغذیه نکنی یا اصلاً تغذیه نکنی، با مرگ دست به گریبان می‌شوی.

رزق پروردگار به بندگان، رزقی حلال

اگر به بدن غذا ندهی، می‌میرد. خدا در قرآن می‌فرماید: **﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾**^۱ بدنی به شما نداده‌ام که طعام نخورد! لازمه بدن، خوردن است؛ اما چه‌چیزی بخورد؟ این خیلی مهم است که چه‌چیزی به این بدن بخورانیم! متاسفانه این مسئله در دنیا به بدترین شکل بهم خورده است. من بدن را ساخته‌ام و باید هدایت کنم که چه‌چیزی به این بدن بدهی؛ چون این کارخانه ساخت من است، نه ساخت غربی و شرقی. آنها جهان را در غذای بدن تو به گمراهی کشیده و تمام حرام‌های خدا را حلال کرده‌اند؛ گوشت خوک، مواد مست‌کننده، مواد مخدر، گوشت مار، گوشت میمون و گوشت سگ را حلال کرده‌اند. آنها بی که مثل من به آن طرف رفته‌اند، می‌دانند چه می‌گوییم! شما در خانه می‌نشینی و ورزش تماشا می‌کنی، نهایتاً برای اینکه حوصله‌ات سر نزود، تخمه کدو یا آفتتاب‌گردان می‌شکنی. مردم چین هم برای اینکه حوصله‌شان سر نزود، به جای تخمه، سوسک بوداده می‌شکنند. آنها سوسک، سوسمار، خرچنگ، ماهیان بدون فلس و گوشت حرام‌گوشت‌ها را می‌خورند؛ ولی من که معمار بدن هستم، تو را به **﴿فَكُلُوا إِيمَارَقَةَ كُلُّهُ حَلَالٌ أَطْبَى﴾**^۲ راهنمایی می‌کنم. عجب آیه‌ای است! پروردگار در این آیه می‌گوید: رزقی که رحمت، قدرت، اراده و حکمت من برای تو ساخته است، حلال و پاکیزه است؛ یعنی رحمت، احسان، لطف، اراده و قدرت من در یک لقمه نان موج می‌زنند. همچنین در آیه دیگری می‌گوید: **﴿فَلَيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾**^۳ درباره غذایت فکر کن و ببین چیست! غذا این قدر پاک است که غرق در صفات

۱. انبیاء: ۸

۲. نحل: ۱۱۴

۳. عبس: ۲۴



پروردگار است؛ غذایی که فعل، لطف و احسان من است. برای چه به این حیوانات غربی وحشی گوش می‌دهی که همه‌چیز را برای تو حلال کردند؟! همه‌چیز با بدن تو سازگار نیست! آنها گوشت مار، سگ، میمون و خوک خورده‌اند که این جور وحشی، آدمکش و غارتگر شده‌اند. سیصد سال است که معادن کشورها را می‌دزندند و می‌خندند. سیصد سال است که روی کشته‌های مظلوم کشورها (فیلم‌هایش را دیده‌اید) می‌نشینند، سیگار می‌کشند و می‌خندند.

انرژی نوری روح انسان از رزق حلال

در حالی که نتیجه رزقی که کار خداست، بسیار متفاوت است. آن انرژی و نوری که از رزق خدا وارد بدن می‌شود، انسان را نسبت به حقوق دیگران بی‌قرار و بی‌تاب می‌کند. بچه‌ها در کوچه بازی می‌کردن، یک بچه گوشاهی ایستاده بود و بازی آنها را با حسرت نگاه می‌کرد که رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلّم} وارد کوچه شدند. این قدر رحمت پیغمبر^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلّم} شدید بود که بچه را صدا نکردن! حضرت نگفتند بچه بیا جلو، ببینم چرا بازی نمی‌کنی؛ بلکه خودشان جلو آمدند.

هر روز از سازمان ملل اعلام می‌کنند که بیست میلیون یمنی به اولیه‌ترین غذاها نیازمندند و اگر راه دریا و خشکی هنوز به وسیله حیوانات وحشی عربستان بسته باشد، به تدریج بیست میلیون مرد، زن، بچه و عروس حامله می‌میرند. آن وقت انواع گناهان کبیره را در دربار ریاض مرتکب می‌شوند و اسم کشورشان را هم «ام القراء اسلام» گذاشته‌اند. آن هم کشوری که حرامزاده‌هایی مثل داعش، النصره، احرار الشام... پرورش داده است. خدا می‌داند که این پدران سعودی چقدر حرامزاده ساخته‌اند! خوردن حرام، یعنی رزقی که خدا معین نکرده است. خدا میلیاردها مخلوق دارد. مگر جنس دوپا هرچه گیرش آمد، باید بخورد؟ حضرت با یک دنیا محبت، لطف و آرام جلو آمدند و به آن بچه فرمودند: عزیزدلم، چرا با بچه‌ها بازی نمی‌کنی؟ گفت: بچه‌ها می‌گویند تو یتیم هستی و مرا راه نمی‌دهند! چهارده‌پانزده سال از بعثت پیغمبر^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلّم} گذشته است و هنوز عرب می‌گوید یتیم بی‌ارزش و پست است و نباید در زندگی راه بپیدا بکند. یتیم باید گورش را گم کند و برود! پیغمبر^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلّم}



چه جانی گندند تا آرای عرب را عوض و طبیعی گندند. اعراب خشونت درباره یتیم را به نسل بعدی خودشان هم انتقال می‌دادند. حضرت به این کودک فرمودند: تو پسر چه کسی هستی؟ بچه گفت: فرزند رفاعة انصاری هستم. پدرش شهید شده است، اما اعراب نمی‌گفتد بچه شهید، بلکه می‌گفند بچه یتیم! حضرت گفتند که بیا با هم برویم. بچه را به خانه صدیقه کبری علیہ السلام آوردند. حضرت کودک را به خانه خانم‌هایشان نبرندند؛ چون خانم‌ها، الّا یکی دو نفرشان، بقیه هنوز به کمال نرسیده و میوه کال بودند. به صدیقه کبری علیہ السلام گفتند: دخترم! این بچه را حمام کن و لباس نو بپوشان. این کودک چون هم‌قد حسن و حسین علیهم السلام بود، لباس آنها به او می‌خورد. زهراء علیه السلام این بچه را با دستان مبارک و ملکوتی‌شان حمام کردند و یک‌دست لباس تمیز هم پوشاندند. بعد حضرت فرمودند: بیا با هم برویم. بچه را پیش بچه‌هایی آورد که بازی می‌کردند و به بچه‌ها فرمودند: چه کسی گفته است که این بچه پدر ندارد؟! این بچه پدر دارد، پدرش هم من هستم و برادر حسن و حسین است.

روح باطن وقتی از رزق حلال انرژی می‌گیرد، این انرژی انرژی نوری است. من وقت ندارم که برایتان ثابت بکنم. ده سخنرانی در این زمینه داشتمام. در واقع، خود انسان طبیعتاً نور است. آنچه هم که از رزق یا احکام به پروردگار مربوط است و وارد وجود انسان می‌شود، نور است. این نور در انسان می‌ماند که اگر نگه دارد، وقتی روز قیامت از قبر بیرون می‌آید، خدا در قرآن به پیغمبر می‌گوید: **﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى فُرُّهُرَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبَأَيْمَانِهِمْ﴾**^۱ حبیب من! می‌دانی قیامت چه روزی است؟ مؤمنین، هم مردان و هم زنان مؤمن، وقتی از قبر بیرون می‌آیند، نور خودشان که ملکشان و مالشان است (نور خودشان، نه نور من)، از پیش رو و دست راست در حرکت است. غرق در نور در حرکت هستند که صدایی از دل این نور به گوششان می‌خورد: **«بُشِّرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»** مژده باد به شما که در این هشت بهشت (نه یک بهشت)، هر کجا می‌خواهید بروید، ابدی هستید و این بهشتی‌شدن شما فوز عظیم و کامیابی بزرگ است.

۱. حدید: ۱۲.

حسابرسی دقیق عمل انسان در روز قیامت

اکنون آیه ۱۱۴ سوره نحل را عنایت کنید؛ خدا می‌فرماید: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا». چه آیه زیبایی است! ای کاش! یک جو حرام در هشتاد میلیون نفر این مملکت پیدا نمی‌شد. ای کاش! یک ارزن حرام در خانه‌ها نمی‌رفت؛ ارزنی که جلوی کبوتر و گنجشک می‌ریزند. خدا می‌فرماید: اگر عمل، حرکت و فعلت به وزن این دانه ارزن باشد، در قیامت جلوی چشمتم ظاهر می‌کنم تا ببینی چه کاره بوده‌ای. مگر در قرآن نخوانده‌اید؟! خدا در سوره زلزال می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛^۱ همچنین در سوره لقمان (ماه رمضان‌ها که زیاد قرآن می‌خوانید) فرموده است: «يَا بَنْيَ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَزَدٍ»^۲ پسمرم! اگر عملت به وزن دانه ارزن باشد. «فَتَكُنْ فِي صَحْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاءِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» این عمل به اندازه وزن دانه ارزن در سنگ نامعینی در این عالم، سنگ‌های زمین یا سنگ‌های مریخ و ماه باشد؛^۳ یا این دانه ارزن لابه‌لای آسمان‌ها باشد که کسی نتواند میلیارد‌ها سال پیدا کند. حالا کجا برود که این عمل را لابه‌لای آسمان‌ها پیدا بکند؛ یا این دانه ارزن در اعمق زمین باشد؛ خدا این عمل را جلوی چشمتم می‌آورد. ای کاش! حرامی وجود نداشت.

حکایتی شنیدنی از دقت در حلال خوری

من بچه بودم که یکی از افراد محله‌مان در اداره‌ای قبول شد؛ فقط قبول شده بود و هنوز نرفته بود. خدمت آیت‌الله العظمی بروجردی در قم رفت و گفت: من مقلد شما هستم و برای کار در اداره‌ای قبول شده‌ام. اجازه هست که بروم؟ اگر بگویید نرو، نمی‌روم! مرجع بگویید نرو، یعنی آن شغل حرام است. آنهایی که دیندار بودند، این قدر متدين و مقید بودند! آقای بروجردی



۱. زلزال: ۸-۷.
۲. لقمان: ۱۶.
۳. «صَحْرَةٍ» الف و لام ندارد و نکره است.

به این شخص گفت: من به تو اجازه می‌دهم که بروی؛ اما به دو شرط. آن وقت حقوق بیستتا تک‌تومانی بود که با همان هم زندگی می‌کردند و اضافه هم می‌آوردند. شرط اول این که، مبلغی، مثلاً دو یا پنج ریال در آخر برج به عنوان رد مظلالم به مستحقی بدھی. شرط دوم هم این که، در هشت ساعتی که در اداره هستی، برای این ملت مظلوم کار مثبت بکنی.

این شخص به تهران آمد. روزی که به اداره رفت، چک بانک ملی را به او دادند و گفتند حقوقت دو تومان است. سر برج بنویس. به تدریج، حقوق‌ها بالا رفت و بیست، سی الی هزار تومان شد. هر ماه حقوق‌ها را به بانک ملی می‌ریزیم، سر برج از بانک ملی بگیر. این شخص هر برج می‌آمد، چک را روی باجه بانک می‌گذاشت. چک نشان می‌داد که حقوقش باید دویستتا تک‌تومان باشد؛ اما او یک برج، ۱۹۶ تومان و پنج ریال می‌نوشت؛ یک برج، ۱۸۲ تومان می‌نوشت. روزی آن بزرگواری که پشت باجه بود، گفت: حقوق تو این مقدار تومان است. چرا هر برج کمتر از مبلغ حقوقت می‌نویسی؟ گفت: برای اینکه من راهم به اداره دور است و وقتی از خانه راه می‌افتم، گاهی پنج دقیقه دیر می‌رسم که این تأخیر را یادداشت می‌کنم. گاهی شش‌هفت دقیقه در اداره به این طرف و آن طرف می‌روم و کار مردم را انجام نمی‌دهم. این را می‌نویسم و سر برج هر مقداری که از هشت ساعت روزانه کمتر کار کرده‌ام، از حقوقم کم می‌کنم؛ چون من در مقابل این بیست تومان به‌طور کامل کار نکرده‌ام و حرام‌خور نیستم.

دو شرط پروردگار برای مصرف رزق

شما کجا باید که از قبر در بیایید و ببینید در دنیا چه خبر است! در ادارات دنیا چه خبر است! دزدی‌ها و اختلاس‌ها چه خبر است! چه آیه باحالی است! خدا در آیه ۱۱۴ سوره نحل می‌فرماید: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» برای زندگی‌تان مصرف کنید؛ «كُلُوا» به معنای گذاشتن لقمه در دهان نیست، بلکه هزینه کنید و خانه، ماشین، پوشاسک و مركب بخرید. همه اینها در معنای «كُلُوا» است. «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمُ اللَّهُ» هزینه کنید، اما از آنچه که خودم روزی شما کرده‌ام. این روزی هم که می‌خواهید مصرف کنید، دو شرط دارد:



«حَلَالًا» با زحمت بازو به دست آورده باشید. هر رزقی که حلال نیست! ممکن است یکی به یک میوه‌فروشی برود که خیلی مفصل است و وقتی میوه‌فروش سرگرم چند مشتری است، یک کیسه از گلابی پر کند و از مغازه برود. گلابی رزق الله است؛ ولی این جوری که می‌رود، نجس و حرام می‌شود. «طَيِّبًا» هم حلال باشد و هم پاکیزه باشد. میکروبی، آلوده و نجس نباشد.

حقیقت معنایی شکر پروردگار

«وَاسْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيمَانًا تَعْبُدُونَ» اگر واقعاً اهل عبادت خدا هستید، نعمت خدا را سپاسگزاری کنید. آیا این یعنی «حَلَالًا طَيِّبًا» را در یخچال، کمد و انبار پُر کن و وقتی پُر شد، بگو الحمد لله؟ خیر این گونه نیست! اجازه بدھید که اهل بیت^۱ آیه را برایمان معنا کنند. ما قرآن را به تنهایی نمی‌فهمیم. اگر واقعاً اهل بندگی خدا هستید (ممکن است نباشید)، نعمت‌های خدا را هزینه معصیت نکنید. امام صادق^ع در این باره می‌فرمایند: «شُكْرُ النَّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ»^۱ شکر یعنی با تمام حرام‌های الهی فاصله داشته باشی. «جنب» و «اجتناب» به معنی ترک نیست، بلکه به معنای فاصله است؛ یعنی یک میلیون فرسخ فاصله بین تو و حرام باشد تا دست به حرام دراز نکنی.

میل به صعود رزق الله و انرژی‌های پاک

یک بار کل آیه را بخوانم؛ چون می‌خواستم آیه را معنی کنم، بربیده بربیده خواندم. به راستی خداوند چه سفره‌ای پهنه کرده و چه دعوتی کرده است و این هشت میلیارد جمعیت، چه پشت پایی به سفره خدا زده‌اند. آیه می‌فرماید: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيمَانًا تَعْبُدُونَ». ما کلمه «راه و رسم» و «روش» را زیاد می‌شنویم. حالا در زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی و اداری، چندتا روشن درست هست؟ این آیه، بیان راه و



روش درست زندگی است. یک آیه هم هست! من امشب شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه را نخواندم و فقط یک آیه خواندم. اگر آدم این راه و رسم زندگی پاک را به بدن برساند، بدن عاشق عبادت می‌شود؛ چون بدن انرژی را از خدا می‌گیرد.

خواهان و برادران! رزق‌الله که همان انرژی گرفته شده از خداست، ذاتش میل به صعود دارد. انرژی گرفته شده از خدا، خودش را در وجود ما می‌زند که به خدا برگرداند. همهٔ عالم، دایره است که وقتی یک نقطهٔ پاک از یک جا حرکت می‌کند، دوباره خودش را به اول همان نقطه می‌رساند. خدا در سورهٔ فاطر می‌فرماید: **﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلَهُ الْعِزَّةُ بَحِيرًا إِلَيْهِ يَضْعَدُ الْكَلْمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾**^۱ حقیقت پاک میل به صعود دارد، نه میل به نزول! ناپاکی‌ها میل به نزول دارد و می‌خواهد آدم را با کله در دامن آلوگی‌ها، نجاسات، شباطین شرق و غرب و نفس اماره بیندازد؛ اما انرژی‌های پاک میل به صعود دارد و می‌خواهد خودش را به خدا برساند. این انرژی، چه بخواهیم یا نخواهیم، در وجود ما به نماز و روزه و کار خیر تبدیل می‌شود. همهٔ اینها میل به صعود دارند.

زین‌العابدین^{علیه السلام} در لحظات آخر عمر ابی عبدالله^{علیه السلام} چشمنشان را باز کردند، دیدند وقتی امام حسین^{علیه السلام} نفس می‌کشند، خون از بدنشان بیرون می‌زند. به حضرت سجاد^{علیه السلام} گفتند: پدر، کارتان با این مردم به کجا کشید؟ فرمودند: کار ما به جنگ کشید. امام سجاد^{علیه السلام} گفتند: یارانتان چه شدند؟ فرمودند: عزیزدلم، همه را کشتند! زین‌العابدین^{علیه السلام} گفتند: چه کسی مانده است؟ فرمودند: مردی غیر از من و تو برای این حرم نمانده است؛ حتی ششماهه را هم کشتند! امام سجاد^{علیه السلام} گفتند: چرا؟ حضرت فرمودند: پنج دلیل دارد که اکنون یکی را می‌گوییم: «مُلَئْتُ بُطْوَنْكُمْ مِنَ الْحَرَامِ»^۲ طبع انرژی گرفته شده از حرام، میل به سقوط دارد و امام‌کش می‌شود. اگر امام گیرش نیامد؛ امام، دین، قرآن، شما، جلسه‌تان و مسجد را مسخره می‌کند. حتی روحانی‌ها را تفکیک نمی‌کند که بی‌سواد و بدکار را جدا کرده و از او انتقاد بکند. عالمان واجد شرایط شما را هم مورد تهمت، ناسزا و بدگویی قرار می‌دهد.



این طبع حرام خوری است که میل به سقوط دارد. همچنین میل دارد که آدم حرام خور را به جهنم بدهد. این آیه ضد «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمُ اللَّهُ» است و یک حرام را در آیه می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ تَارًا»^۱ حرام خور آتش دوزخ را در شکمش می‌ریزد؛ چون حرام میل به سقوط دارد، درحالی که پاک میل به صعود دارد. حافظ می‌گوید:
غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

همچنین در جای دیگری می‌گوید:

شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
و نهایتاً به جای این شعرها، از قرآن بخوانیم: «الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ
وَالظَّبَابُاتُ لِلظَّبَابِينَ وَالظَّبَابُونَ لِلظَّبَابَاتِ»^۲ آلودگی‌ها و خبات‌ها به خبات‌ها میل دارند و پاک‌ها نیز به پاک‌ها میل دارند. زنان شما چرا با حجاب هستند؟ چرا در خانه و بیرون از خانه، همان لباس فاطمه زهراء و زینب کبری را دارند؟ چون پاک هستند و این انرژی پاک، این میل را در وجود آنها ایجاد می‌کند که هم‌شکل زهراء و زینب زندگی کنند؛ اما خانم‌ها و دخترهایی که خواهاران ما هستند و من هم دلم برایشان می‌سوزد و هم برایشان احترام قائل هستم، نیمه عربیان، بی‌حجاب و بد حجاب هستن و همین‌گونه به خیابان‌ها، ادارات و فروشگاه‌ها می‌آیند؟ چرا اینها میل شدید دارند که مثل دختران اسرائیل، لندن، واشنگتن و تورنتو بشوند؟ چون باطنشان آلوده است و ما نمی‌توانیم به آنها بگوییم که در یک شب پاک شو. در حقیقت، باید با او صحبت، دلسوزی و امریبه معروف بشود. وقتی پاکی درست بشود، میل به پاکی می‌کند و از ناپاکی پشیمان می‌شود. آنگاه در حجاب صدیقه کبری می‌آید.
این سخن بگذار تا وقت دیگر.

۱. نساء: ۱۰.

۲. نور: ۲۶.

از آن روزی که ما را آفریدی
به غیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا به حق هشت و چهارت
ز ما بگذر، شتر دیدی ندیدی

کلام آخر؛ این بیابان جای خواب ناز نیست

بر سر نعش علی‌اکبر نشست	پس بیامد شاه معشوق الاست
گفت که‌ای بالیده سرو سرفراز	سر نهادش بر سر زانوی ناز
چون شدی تیر حوادث را هدف	ای درخسان اختر برج شرف
خیز تا بینم قد و بالای تو	ای به طرف دیده، خالی جای تو
که‌ایمن از صیاد تیرانداز نیست	این بیابان جای خواب ناز نیست
ّک بهسوی خیمهٔ لیلا رویم	خیز بابا تا از این صحراء رویم

معروف است که می‌گویند: وقتی حضرت می‌خواستند بدن را حرکت بدھند و از وسط میدان به کناری بیاورند، طاقت نداشتند! ابی عبدالله علیه السلام در برابر حوادث بی‌طاقت نمی‌شدند، چرا خودشان به تنهایی نتوانستند بدن را حرکت بدھند؟ این قدر بدن را قطعه قطعه کرده بودند که دیدند اگر هر عضوی را بلند کنند، عضو دیگری از پوست بدن جدا می‌شود. سر زانو بلند شدند و فرمودند: «يا فُتْيَانَ بَنِي هَاشِمٍ إِحْمِلُوا أَخَّاكُمْ إِلَى الْفُسْطَاطِ».^۱ جوان‌ها در میدان ریختند. حضرت عبایشان را برداشتند و آرام آرام زیر بدن کشیدند. جوان‌ها سر عبا را گرفتند و بدن را حرکت دادند. ابی عبدالله علیه السلام هم از پشت سر بدنبال بدن می‌رفتند و می‌گفتند: «وَلَدِي عَلَى! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْغَفَا».^۲

«اللَّهُمَّ أَحْبَبْنَا حَيَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ وَأَمْتَنَّا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ وَأَرْزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَةً مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ وَفِي الْآخِرَةِ شَفَاعَةً مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ وَأَهْلَكَ أَعْدَاءَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ وَعَجَّلَ فِي فَرْجِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».



۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲. منتهی‌الامال، ج ۱، ص ۳۷۵.

جلسه ششم

تکر و اندیشه، غذایی مفید

برای عقل

اهمیت اندیشه و تفکر در مکتب الهی

هیچ مکتب، مدرسه و مذهبی به اندازه اسلام برای اندیشه و تفکر در همه امور ارزش قائل نشده است. حدود یک‌ششم قرآن مجید درباره تعقل و تفکر و نگاه همراه با عقل مطلب دارد. در هیچ مذهب و مکتبی کتابی را باز نمی‌کنید که شروع کتاب با مسائل عقل و اندیشه باشد؛ مگر مکتب الهی که در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام تجلی دارد. ۱۲۰۰ سال پیش، دانشمند حدیث‌شناس شیعه، اولین صفحه کتابش را به عنوان کتاب «عقل و جهل، اندیشه و غفلت» باز کرده و کتاب مستقلی به نام «كتاب العقل و الجهل» است. «كتاب العلم»، «كتاب التوحيد» و «كتاب الاضطرار الى الحجة»^۱ مراحل بعدی نوشتۀ های اوست. این رده‌بندی در تمام مکتب‌های جهان، بی‌نظیر و بی‌نمونه است.

این کار مکتب روشن، پاک و خالص پروردگار است که در آینه قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام دیده می‌شود و سعی می‌کند مردم را به پخته‌شدن عقل تشویق کند. بعد که عقل پخته شد، سعی می‌کند در علوم را به روی انسان باز بکند. هنگامی که عقل پخته شد و در علوم را باز کرد، مسئله توحید را مطرح می‌کند تا جهان را از شرک باطن و ظاهر، همچنین معبدهای باطل درونی و بیرونی پاک کند و جهان نورانی‌ای بسازد که بر محور خدامحوری باشد. وقتی جهان بر محور خدامحوری باشد، در هیچ زاویه‌ای از زوایای زندگی، خبری از ستم،

۱. اضطرار و ناچاربودن انسان به یک راهنمای.

ستمکاری و انحراف دیده نمی‌شود. بعد هم بحث نیاز به راهنمای را مطرح می‌کند؛ چون در کتوحید و معارف و پختگی عقل بدون راهنمای الهی امکان ندارد.

اگر نور نبوت و امامت در زندگی نباشد، عقل آن‌گونه که باید، رشد نمی‌کند و مهار زندگی به دست هوای نفس می‌افتد. اگر نور نبوت و امامت به معنای خاص در زندگی نباشد، معارف قبل تحصیل نیست؛ چون معارفی که خامن سلامت دنیا و آخرت است، در اختیار راهنمای الهی است. بدون راهنمای، معارف معطل می‌ماند و خدا شناخته نمی‌شود. اگر هم کسی بدون راهنمای به دنبال خدا برود، در گمراهی یقینی قرار می‌گیرد. من برای منبر و برای شما ادب می‌کنم که توحید غیرشیعه را نمی‌گوییم. اگر مطالبی که غیرشیعه در کتاب‌هایشان به عنوان خدا و توحید مطرح کرده‌اند، بشنوید؛ هم خیلی خنده مسخره می‌کنید و هم می‌بینید که توحید غیرشیعه، توحید ساخت بنی‌امیه و بنی‌عباس است. این توحید لایق شیطان است، نه شایسته پروردگار مهربان عالم.

توحیدی که قرآن مطرح می‌کند، با توحید غیرشیعه تفاوت اصولی دارد. توحیدی که اهل بیت علیهم السلام در دعای جوشن‌کبیر، دعای عرفه، دعای ابو حمزه ثمالی، دعای صباح و دعای کمیل مطرح می‌کند، توحید خالص و ناب است؛ ولی توحید مطرح شده در کتاب‌های غیرشیعه که رنگ اسلام هم به خودشان زده‌اند، توحیدی به تمام معنا ساخت زمین و آخوندهای حرام‌خور دربار بنی‌امیه، بنی‌عباس، آل سعود، ابن‌تیمیه و محمد بن عبدالوهاب است. سراسر این توحید هم، کفر، شرک، آلوگی، جهل و قیچی است برای بریدن قلب انسان از پروردگار حقیقی عالم.

انبیا و ائمه طاهرین، معلمان شناخت توحید

شما این رده بندی را ببینید، معجزه است! «عقل» یعنی تفکر، «علم» یعنی یافتن حقایق. یافتن خدا به معنای واقعی با کمک این عقل و علم، با کمک هر سه نیز یافتن راهنمای بالوجودان. من وقتی به صورت کلی با عقل و علم به خدا می‌رسم، عاشق شناخت خدا می‌شوم؛ اما معلم شناساندن خدا، فقط انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند. اگر انسان



بخواهد راه تعقل، علم و توحید را از غیر اینها بگیرد، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: فقط ضلالت، گمراهی و انحراف است. ضلالت و انحراف هم هیچ‌گاه نمی‌تواند خیر دنیا و آخرت را تأمین بکند. اصلاً امکان ندارد! انحراف تاریکی، بیچارگی، بدبختی و شقاوت می‌آورد؛ لذا شما می‌بینید در غیر از مکتب قرآن همراه با اهل بیت علیهم السلام، نمونه سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و یاران ابی عبدالله علیهم السلام را نمی‌بینید که امام حسین علیهم السلام درباره فرمودند: وفادارتر و بهتر از اینها را در گذشتگان و آیندگان عالم سراغ ندارم. همچنین نمونه اصحاب زین العابدین علیهم السلام، اصحاب امام باقر علیهم السلام تا امام عسکری علیهم السلام را نمی‌بینید! اینها را نه دنیای گذشته تربیت کرد، نه از زمانی که اروپا حاکمیت به دست آورد، نه دانشگاه، نه آمریکا و نه بلوک شرق. در واقع، غیرشیعه جهان یک سلمان ندارد؛ یعنی انسان آراسته جامع پاک و اثرگذار.

بعضی از شما برادران غیرروحانی و روحانی اهل مطالعه هستید؛ اگر نمونه اینها را در طول تاریخ بشر خبر دارید، به من هم خبر بدھید. از زمان غیبت صغیری تا امروز، نمونه جامع و کامل، خیر، کریم و ارزشمند، مانند تربیت‌شدگان مکتب قرآن به علاوه اهل بیت علیهم السلام ساخته نشده است؛ چون مایه ساختنش را ندارند. مایه ساختن در دست راهنمایی است که قرآن در خانه‌اش نازل شده و خودش فرد آکمل، اتم، عبد، آزهد، اقضی و خالص‌ترین است.

دعوت قرآن و اهل بیت به اندیشه در جهان آفرینش

بحث در اندیشه یقیناً به اندازه کل هستی گسترده است و این سفره برای یک گوشۀ جهان نیست. قرآن و اهل بیت علیهم السلام فضای جهان آفرینش را در برابر دید باطن و ظاهر ما گشوده و دعوت کرده‌اند تا جایی که اندیشه‌ات توان دارد، در آنچه که در حوزه فکر، عقل، دید و شنوایی‌ات قرار می‌گیرد، اندیشه کن. خیلی عجیب است که امام صادق علیهم السلام سه شبانه‌روز راه اندیشه در تمام خلقت را به روی آدمی که اهل کوفه بوده، باز کرده‌اند؛ از جمله درباره جنین برای او حرف می‌زنند و مدام هم می‌گویند اندیشه کن در جنین، جسم و جان، ساختمان بدن، ساختمان آسمان‌ها و موجوداتش، ساختمان دریاها و موجوداتش، ساختمان زمین و



موجوداتش؛ تا جایی که جهان در اختیارت است، از طریق چشم و گوش و مطالعه اندیشه کن تا پخته، منبع خیر، معدن ارزش‌ها و انسان بشوی.

انتقال حقایق از طریق اندیشه به درون انسان

همه این حقایق با اندیشه به درون انتقال پیدا می‌کند و بعد از اندیشه، انسان به تنها بی یک جهان، یک عالم، یک هستی، یک عالم، یک متفکر، یک مخلوق و یک معدن واقعیت‌ها می‌شود. یک نفر است، اما همه است. آیا چنین امکانی هست که یک نفر همه بشود؟ به این شعر زیبا دقت بفرمایید:

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَشْكِرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ^۱

برای خدا ابدًا مشکل و دشوار نیست که جهان را در یک نفر جمع بکند. خدا این کار را کرده است. در موجودات ریز و حشرات کار شگفت‌آوری کرده است. خداوند کارخانه بهترین ماده غذایی جهان را در شکم حشره‌ای گذاشته که از بند انگشت همه ما کوچک‌تر است و این حشره تولید عسل می‌کند. کارخانه بهترین ماده غذایی عالم است. همچنین مهم‌ترین کارخانه ابریشم‌بافی را در وجود یک کرم گذاشته است. برگ سبز سیر درخت توت را می‌خورد و این برگی که سبز خیلی پررنگ است، در کارخانه وجودش به یک نخ سفید براق قوی منتقل می‌کند. کارخانه‌های ریسندگی جهان، چه برقی و چه دست‌باف، هنوز نتوانسته‌اند بهتر و نازک‌تر از نخ ابریشم را تولید بکنند. شما اگر به یک لایه نخ ابریشم نگاه بکنی، از چند میلیون نخ ریز به هم بافته شده تشکیل شده است. این کار پروردگار است! آن وقت در وجود یک نفر، همه هستی را خلاصه کرده و همه علم و عقل را قرار داده است. او هیچ هم بزرگ‌تر نشده و یک وجود معتدل، مُستوى و بسیار منظم‌البدن است؛ اما تمام حقایق عالم را در این یک نفر قرار داده است. شاعر می‌گوید:

یکی خط است ز اول تا به آخر در آن خلق جهان گشته مسافر

در این ره، انبیا چون ساربان‌اند
دليل و رهنماي کاروان‌اند
هم او اول، هم او آخر در اين کار
از ايشان سيد ما گشت سالار
در اين دور اول آمد گشت ظاهر
احد در ميم احمد گشت ظاهر
جهاني اندر آن يك ميم غرق است
ز احمد تا احد يك ميم فرق است

وجود عالي ترین مباحث در روایات اهل بيت

حالا پاي روایات پیغمبر ﷺ بشين که عالي ترین مباحث تربیتی، مسائل نظامی، مسائل اخلاقی، مسائل جسمی، مسائل خانوادگی و مسائل اجتماعی را ارائه داده و در اختیار جهان گذاشته است. دانشمندان اروپا می‌گويند: تمدن فعلی جهان، محصول بعد از بعثت پیغمبر اسلام است. اگر او نیامده بود، از اين تمدن هم هیچ خبری نبود. خداوند همه حقایق عالم را در وجود يك نفر گذاشته است.

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُشْتَكِرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ

آن وقت هرچه که خداوند به او داد، با قدرتش، اراده‌اش و حکمتش به اميرالمؤمنين علیه السلام منتقل کرد و اميرالمؤمنين علیه السلام به امامان بعد از خودشان انتقال دادند. تا اينجا که امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: از زمان آدم علیه السلام تا صبح ظهور دوازدهمی ما، علم در حالی که ۱۲۸ حرف، «الف»، «ب»، «س»، «ج»، «ح» تا «باء» علم است؛ تا وقتی دوازدهمی ما بیايد، تمام جهان فقط اندکی از «الف» علم خبر دارند و او از «ب» تا «هي» را به مردم ارائه خواهد کرد. حالا ببين آن روزگار چه روزگاري است! با اين دانشگاه‌های عريض و طوييل، ميليون‌ها كتاب و ميلياردها دانشمند از زمان قدیم، آدم علیه السلام تا الان، همه و همه که روی همديگر ريخته بشوند؛ امام باقر علیه السلام می‌فرمایند که «الف» علم است و از «ب» تا «هي» را وقتی دوازدهمی ما می‌آيد، برای مردم جهان ورق می‌زند.

این مكتب خدا بود که قرآن به علاوه اهل بيت علیهم السلام است. يك ميليارد و چندصد ميليون جمعیت قرآن منهای اهل بيت را دارند. شما تفاسير قرآن آنها را نگاه بکنيد، ببینيد چقدر

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

کم، اشتباه، انحراف و تطبیق‌های مشرکانه و کافرانه دارد. تفاسیر مکتب قرآن به علاوه اهل بیت علیهم السلام را هم نگاه بکنید. یکی از این تفاسیر، «مجمع‌البیان» است که قرن نهم نوشته شده و هنوز در مصر، مرکز علمی غیرشیعه، چاپ شده است و از سال نهصد تا حالا مانند خورشید می‌درخشد. شما به کتب فقهی شیعه مراجعه کنید، ببینید فقه قرآن به علاوه اهل بیت علیهم السلام چه می‌گوید و فقه منهای اهل بیت چه می‌گوید! فقه غیرشیعه خجالت‌آور است! بخوانید، بپرسید و ببینید.

اندیشه در کلام امیرالمؤمنین علیهم السلام

اندیشه یعنی در دینتان هم فکر و اندیشه کنید تا به این نتیجه برسید که دین کامل، جامع و سازنده کدام است. در همه‌چیز فکر کنید! امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌فرمایند: «الفِكْرُ يُوجِبُ الاعتِباَرَ»^۱ اندیشه سبب پیداکردن هزارجور درس و پند است. «و يُؤْمِنُ العَثَارَ» اندیشه شما را از لغزش حفظ می‌کند و ایمنی می‌دهد. اگر در کار اندیشه کنید، ضرر و خسارت نمی‌بینید؛ بدون فکر امضا نمی‌کنید که دچار کلاف سردرگمی بشوید؛ کاری نمی‌کنید که پای خرس بنشینید و خون گریه کنید. اندیشه شما را از لغزش ایمنی می‌دهد. «و يُشِّمِّرُ الاستِظْهَارَ» اندیشه باعث شکوفایی رشته‌های دیگر اندیشه نیز می‌شود. امیرالمؤمنین علیهم السلام چقدر زیبا می‌گویند: «يَا كُمِيلٌ! مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»^۲ ای کمیل! قدم از قدم برنمی‌داری، مگر اینکه در برداشتن قدم، گدای شناخت هستی. فکر کن و بفهم، بعد قدم بردار. بی‌گدار به آب نزن!

در کسی که می‌خواهی انتخاب کنی، اندیشه کن و از اندیشه دیگران هم استفاده کن. وقتی می‌خواهی ازدواج کنی، فکر کن که در چاله و بعد در چاه نیفتی؛ بعد از یکی دو سال و این‌همه خرج سر از طلاق درنیاوری. پسر فکر کند که از چه خانواده‌ای زن می‌گیرد و



۱. غررالحكم، ح ۲۱۲۴.

۲. تحف العقول، ص ۱۷۱؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۵.

خانواده دختر هم فکر کند که از چه خانواده‌ای داماد انتخاب می‌کند تا بعد از یک سال، دادگاه‌های شهر را عین نانوایی پر نکنند. مرد فریادش در دادگاه بلند بشود که طلاق می‌دهم و زن داد بزند طلاق توافقی می‌گیرم که شر کنده شود. از اول اندیشه و فکر کن، ببین این خانواده قد توتست؟ ببین این عروس وزن خانواده‌ات است؟ ببین این داماد وزن خانواده‌ات است؟ پیغمبر ﷺ چقدر زیبا گفته‌اند که باید هم کفو باشند؛ یعنی عروس و داماد باید هم‌وزن، هم‌اخلاق، هم‌ایمان، هم‌دین و هم‌تربیت باشند. عروس و داماد چرخدنده هستند که اگر چرخ بزرگ‌تر باشد، دنده نمی‌چرخد؛ اگر دنده بزرگ‌تر باشد، چرخ نمی‌چرخد و همهٔ پرده‌ها خُرد می‌شود.

غلبهٔ چشم بر تفکر در دنیای امروز

متأسفانه الان در مملکت ما، چشم دلّال ازدواج است و نه فکر! پسر به مادر و پدرش می‌گوید این دختر را در دانشگاه دیده‌ام. همین را برای من بگیرید! اگر نگیرید، من تا آخر عمر زن نمی‌گیرم. پدر و مادر برای تحقیق می‌روند، می‌بینند که این دختر یک جو به درد خانواده‌شان نمی‌خورد. وقتی به جوان می‌گویند ما عمری را گذرانده و سرد و گرم روزگار را چشیده‌ایم، خودش و خانواده‌اش به درد ما نمی‌خورند؛ جوان می‌گوید من دیدم و پسندیدم! جوان نمی‌گوید فکر و اندیشه کردم، فقط می‌گوید دیدم و پسندیدم. بعد از یک سال هم، پسر پیش مادرش گریه می‌کند و می‌گوید او را نمی‌خواهم، یک فکری بکنید؛ دختر پیش مادرش گریه می‌کند و می‌گوید او را نمی‌خواهم، مرا نجات بدھید. من از این برخوردها در این پنجاه سال عمرم زیاد داشته‌ام که چه خانواده دختر و چه خانواده پسر می‌گفتند دیگر نمی‌خواهم، گرفتار شده‌ام، ذلیل شده‌ام، بدخت و بیچاره شده‌ام.

فکر کشتی نجات است و چنانچه آدم اندیشه هم می‌کند، باید این اندیشه‌اش را با آیات قرآن و روایات اهل‌بیت ﷺ پخته کند. شخصی به حضرت سیدالشہداء علیه السلام گفت: خانمی را برای ازدواج انتخاب کرده‌ام که خانواده‌اش این‌گونه هستند. امام حسین علیه السلام فرمودند: اگر از من مشورت می‌خواهی، با این زن ازدواج نکن! این یعنی فکر درستی نکرده‌ای. این شخص



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

به حرف امام گوش نکرد و با آن خانم ازدواج کرد. روزی پیش ابی عبدالله^{علیه السلام} آمد و گفت: دار و ندارم نابود شد و به خاک سیاه نشستم. بچه‌دار هم نشدم و بنای زندگی ام ویران شد. حالا هم می‌خواهم او را طلاق بدهم. ابی عبدالله^{علیه السلام} فرمودند: من به تو گفتم که با این خانواده ازدواج نکن. آن مرد گفت: حالا چه کار کنم؟ بدبحث هستم! فرمودند: آدرس خانواده‌ای را به تو می‌دهم، با دختر آنها ازدواج کن. یکی دو سال دیگر نزد امام آمد و گفت: بچه‌دار شدم، پولدار شدم و ضرر و خسارتمن جبران شد. دلال زندگی که نباید چشم باشد! حالا این آقا یک خانه سه طبقه در کوچه ما ساخته، چقدر زیباست! من هم بسازم. خانه را می‌سازد. بعد از مدتی هم، به مردم، بانک‌ها و نهادها بدھکار می‌شود و چون پولی ندارد که بدھد، او را به زندان می‌اندازند تا خانه را بفروشند، بدھی‌اش را بدھند و از زندان بیرون بیاید. تازه یک چیزی هم کم آورده است!

عاقبت بی‌توجهی به فکر و مشورت امام

یکی از بچه‌های امام صادق^{علیه السلام} به حضرت عرض کرد: بابا! هزار دینار سرمایه به دست آورده‌ام، می‌خواهم با فلانی شریک بشوم. حضرت فرمودند: با همین یک نگاه به این نتیجه رسیدی و به دست آوردی که با او شریک بشوی؟ با او شریک نشو! عرض کرد: چرا؟ فرمودند: او بدنام است و در جامعهٔ مدینه شهرت دارد که گاهی عرق می‌خورد. گفت: مردم همه‌چیز در حق مردم می‌گویند، نباید به زبان مردم گوش داد! فرمودند: همه مردم دروغ نمی‌گویند و دشمن نیستند. این بچه به حرف امام صادق^{علیه السلام} گوش نداد و به فکر و عقل و مشورت امام توجهی نکرد، با آن شخص شریک شد و هزار دینارش به کلی بر باد رفت. فرزند امام تهی دست و فقیر شد. وقتی امام صادق^{علیه السلام} به مکه می‌رفتند، به پدر گفت: من هم به مکه بیایم؟ حضرت فرمودند بیا! در طوف به امام صادق^{علیه السلام} گفت: بابا! دعا در اینجا مستجاب است. دعا کن که خدا سرمایه نابودشده‌ام را به من برگرداند. حضرت فرمودند: دعا نمی‌کنم؛ چون این دعا مستجاب نمی‌شود. من تو را راهنمایی کردم و به تو فکر و اندیشه و مشورت دادم؛ اما تو گوش ندادی و مالت را در چاه ریختی. حالا به من می‌گویی دعا کن که



خدا مالت را از درون چاه دریاورد و به تو بدهد؟! پسرم، مگر هر دعایی مستجاب است! یک شعر زیبا برایتان بخوانم؛ این شعر را وقتی کلاس هفتم دبیرستان بودم، حفظ کردم. تمام شعر درباره این است که فکر و اندیشه کنید. شعر این است:

نادره مردی ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از روی پند

«الفِكُّ يُوْجِبُ الاعْتِبَارَ» اندیشه سبب درس گرفتن و پند گرفتن است. عبدالملک مروان به کوفه آمده و در دارالعماره نشسته بود. سر بریده مصعب بن زبیر را مقابل تخت حکومتش گذاشتند.

روی همین مسند و این تکیه‌گاه	زیر همین گند و این بارگاه
آه! چه دیدم که دو چشم مباد	بودم و دیدم بر این زیاد
طلعت خورشید به رویش نهان	تازه سری چون سپر آسمان
بعد ز چندی سر آن خیره‌سر	بعد که مصعب سر و سردار شد
دستخوش او سری مختار شد	این سر مصعب به تقاضای کار
تا چه کند با تو دگر روزگار	

امیرالمؤمنین علیه السلام یک جمله دارند که خیلی جالب است! حضرت می‌فرمایند: «مَا أَكْثَرُ الْعِبَرَ

وَ أَقْلَ الْإِعْتِبَارَ»^۱ چقدر مایه پند و درس زیاد است و چقدر پندگیرنده کم است. کم هستند افرادی که در زندگی اهل فکر باشند. یک مسئله در حوزه فکر، این است که درباره خودت بیندیش و فکر کن. کسی که تا حالا درباره خودش فکر نکرده بوده، همین امشب در گوشه‌ای بشنید و پنج دقیقه فکر کند، به این نتیجه می‌رسد که من ترکیبی از بدن، عقل، نفس و قلب هستم. این را که می‌فهمد؟ یک ترکیب من، بدن من است که به غذا نیاز دارد. ختماً عقل، نفس و قلب من هم غذا می‌خواهد؛ چون هر ناحیه‌ای از وجود آدم، گرسنه خلق شده و برابر با طبع آن ناحیه، رزق آفریده شده است. بدن من چه می‌خواهد؟ بدن مواد غذایی جهان را می‌خواهد، آن‌هم در راهی که قرآن مقید کرده است: **﴿فَكُلُوا مِمَّا**



رَزَقْكُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا^۱. غذای عقل نیز اندیشه و فکر کردن است. هرچه آدم فکر بکند، پختگی عقل بیشتر می‌شود.

عقل، راهنمای انسان در شناخت حقیقت

ما یک راوی داریم که از نظر شخصیت، عظمت و بزرگی، راوی غوغایی است و ایرانی هم هست. این راوی ابن سکیت نام دارد. وی روزی خدمت امام دهم، حضرت هادی عآمد و عرض کرد: «تَالَّهُ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ»^۲ بارک الله به فکرش! به این می‌گویند فکر! یا بن رسول الله! به والله قسم، مانند تو را به عمرم ندیده‌ام. راست هم گفته و چقدر زیبا درباره امامش فکر کرده بود که می‌گوید مانند تو را ندیده‌ام. نمی‌توان به تو داشتمند، عالم، امام جماعت یا مدرس گفت. تو موجودی هستی که جهان در تو خلاصه شده است. بعد عرض کرد: «فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْحَقْقِ الْيَوْمِ» یا بن رسول الله! امروز راهنمای الهی برای مردم کیست که آدم را قانع کند؟ امام فرمودند: «الْعَقْلُ يُعْرَفُ بِالصَّادِقِ عَلَى اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ وَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ» اگر با همین عقلت فکر کنی، کسی که درباره خدا راست می‌گوید، باورش می‌کنی؛ اما کسی که در حق خدا دروغ می‌باشد، دروغش برای تو روشن می‌شود و به او می‌گویی که دروغ، اشتباه و غلط می‌گویی. حق نمی‌گویی! در واقع، امام دهم فرمودند: اگر فکر کنی، می‌بینی انبیا و ائمه درباره خدا راست می‌گویند و غیر از اینها درباره خدا راست نمی‌گویند. آنها نمی‌توانند هم راست بگویند؛ چون دانش، عقل و فکرش را ندارند. ابن سکیت در آخر گفت: «هَذَا وَ اللَّهُ هُوَ الْجَوَابُ» یا بن رسول الله! والله، جواب سؤال من همین است. حضرت خیلی دقیق جواب داده‌اند و آدم باید عالم باشد که بفهمد امام دهم چه گفته و آدم را به کجا برده‌اند. دنباله مطلب با خواست خدا برای فردا شب بماند تا بینیم غذای نفس و قلب چیست. این هم خیلی مهم است.



۱. نحل: ۱۱۴.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵.

ای باد صبا به پیام کسی
بگذر به محله مهجوران
آنگاه بگو به بهایی زار
یکدم به خود آی و بین چه کسی
شد عمر تو شست و همان پستی
گفتم که مگر چو به سی بررسی
درسی، درسی ز کتاب خدا
ای ساقی باده روحانی
یک لمعه ز عالم نورم بخش
که از سر فکنم به صد آسانی

چو به شهر خطا کاران برسی
وز نفس و هواز خدا دوران
ای نامه سیاه و خطا کردار
به چه بسته دل و به که همنفسی
وز باده لهو و لعب مستی
یابی خود را دانی چه کسی
رهبر نشدت به طریق هدا
زارم ز علایق جسمانی
یک جرعه ز جام طهورم بخش
این کهنه لحاف هیولانی

کلام آخر؛ ای وارث سریر امامت ز جای خیز

از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک
احوال ما بین و سپس خواب ناز کن
کهای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز
حسین من!

دستی به دستگیری ایشان دراز کن
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر
لب بر گلو رسان و ز جان بی نیاز کن
سیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرا
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
بار دیگر روانه بدسوی حجاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پُرهراس

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَخْيِنَا حَيَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَمْتَنَا مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ
مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ أَرْزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَةً مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ فِي الْآخِرَةِ شِفَاعَةً مُحَمَّدٍ
وَ آلَ مُحَمَّدٍ».

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

خدایا! به حقیقت زینب کبریٰ، شر این ویروس را از سر شیعه و مردم جهان کم کن.
خدایا! بیماران را لباس عافیت پوشان.
خدایا! دشمنان دین اسلام، ملت، مملکت، قرآن، محراب و منبر را اگر قابل‌هدایت نیستند،
ذلیل و زمین‌گیر کن.
خدایا! به حقیقت زین‌العابدین علیه السلام، باران رحمت را بر این مملکت ببار.
خدایا! امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.



جلسه، هفتم

پیاری‌های دل، مانع دریافت

فضّلات الہی

موانع بیماری قلب در کلام الهی

از اجزای بسیار مهم وجود انسان، قلب است. ترکیب کلی این وجود، بدن، عقل، نفس و قلب است. اگر قلب براساس آیات قرآن، بیمار بشود، موانعی برای انسان ایجاد می‌کند. البته نه این بیماری اصطلاحی که دریچه قلب تنگ یا بازتر بشود؛ یا اینکه موی رگ، سرخرگ یا سیاهرگ گرفته شود یا ماهیچه‌های قلب سست بشود. علاج و درمان این بیماری‌ها، کار طبّ و طبیب است. این بیماری که قرآن مجید می‌فرماید **﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ﴾**^۱ مرض قلب، تمام درهای فیوضات الهیه را در دنیا به روی انسان می‌بندد، هشت در بھشت را هم روز قیامت به روی انسان می‌بندد و هفت در دوزخ را به روی او باز می‌کند. اضافه‌گویی و اغراق هم نمی‌کنم و برای هر سه مطلب که قلب بیمار درهای فیوضات الهی را در دنیا به روی انسان می‌بندد، هشت در بھشت را در روز قیامت می‌بندد و هفت در جهنم را به روی انسان باز می‌کند، سه مدرک مهم معنوی و علمی و تجربی دارم. حالا مدرک تجربی میلیون‌ها سال است که خودش را در جوامع بشری نشان داده است. این سه مدرک مهم، قرآن، روایات اهل بیت علیهم السلام و دعاها هستند.

بخل، از موانع دریافت فیوضات الهی

کار سلامت قلب و بیماری قلب هم دست احدهی غیر از خود صاحب قلب نیست. من هستم که دل را بیمار یا دل را از بیماری مداوا می‌کنم یا اینکه از اول تکلیف نمی‌گذارم دلم بیمار

.۱۰. بقره: .۱۰

بشهود. از دلم حفاظت می‌کنم که عوامل خطرناک بیرونی و درونی دلم را بیمار نکند. یک بیماری دل که انسان با همین یکی هم، دوزخی و محروم از بهشت و فیوضات الهی می‌شود، بخل است. پول، ثروت و ملک دارم و درآمدم صد برابر نیاز زندگی‌ام است؛ ولی افراد متعددی کنار من در غل و زنجیر گرفتاری، مشقت و سختی هستند و من توجهی ندارم. آنها به خاطر زندگی‌شان که اداره نمی‌شود، نه شب راحتی دارند و نه روز راحتی. کاسب هم هستند، کار می‌کنند و گدا نیستند.

تفاوت نیازمندان آبرودار با گدایان مفت‌خور

داستان پرونده گدا غیر از نیازمندان آبرودار است. گدایی حرام است و پول پاکی نیست. گدایی چه کسی حرام است؟ آن که هم فکر کار دارد، هم بدن و توان کار دارد؛ اما تنبل، سست و مفت‌خور است. چنین فردی می‌خواهد زندگی‌اش را از محصول زحمات دیگران اداره کند. کم هم روایت نداریم که این‌گونه افراد در مسجد جلوی مردم به پیغمبر ﷺ مراجعه کرند و کمک خواستند؛ اما رحمت‌الله‌ای‌ها یک درهم به آنها کمک نکرند و گفتند: به خدا تکیه کن و کار کن. هیچ هم آبرویت را ملاحظه نکن که بگویی من کار کنم؟ من برای خودم کسی هستم و برای خودم شخصیتی دارم! مگر کار عار است؟

کار کردن، باعث عزت و کرامت انسانی

اولین کارگر در این عالم، خداست و کارش هم این خلقت است. خلقت عالم، فعل الله، یعنی کار خداست. مردم فکر می‌کنند کلمه «عمله» کلمهٔ خیلی پست و توهین‌آمیزی است که گاهی هم برای شکستن شخصیت افراد به او می‌گویند برو عمله! خدا اولین عمله، کارکننده و فعال بوده است. در کمیل می‌خوانید که عالم به تمام حقایق به پروردگار می‌گوید: «فَإِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تَشَاءُ» تو خیلی کار می‌کنی. خلقت تمام موجودات آفرینش، کار حق است که خیلی هم محترم است. چهره برجسته باشخصیت و مورد احترامی به امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام گفت: آقا! وضع خوبی ندارم و زندگی‌ام نمی‌چرخد. جا هم ندارم، مغازه و محل کسب ندارم. حضرت فرمودند: جنس نسیه بخر و گوشة خیابان بریز. خدا هم برایت مشتری



می‌فرستد، تو بفروش و پول مردم را بده، استفاده هم بکن و خرج زن و بچهات هم بده. این کار ادامه پیدا بکند تا درآمدت خوب بشود و مغازه بخری. به حضرت نگفت که آقا من؟ همه به من احترام می‌کنند! احترام بکنند، اگر شایسته احترام است. مگر کارکردن بی‌احترامی به خود است؟! ما بچه‌مدرسه‌ای بودیم، شعر زیبایی در کتاب کلاس سوم یا چهارم بود. شاعر این شعر هفت‌هشت خطی، ملک‌الشعرای بهار بود. یک بیت از شعرش این است:

برو کار می‌کن، مگو چیست کار که سرمایه جاودانی است کار

من کار بکنم؟ کار عار نیست، بلکه مفت‌خوری و بیکاری عار است. کار عزت و آبرو و کرامت است. حالا چهارتا آدم بی‌خبر هم از پیش من رد می‌شوند، می‌بینند یک وانت هندوانه ریخته‌ام. خیلی هم آدم بالا و باسوادی هستم. یک نفر از این چهارتا ممکن است بگوید عجب، خجالت نمی‌کشد با این شخصیت و وزنش هندوانه می‌فروشد! کار که خجالت و شرم ندارد. مگر خدا در قرآن مجید کار انبیا را صریحاً بیان نکرده است؟! سليمان علیه السلام فکر بالای معماری داشت. داود علیه السلام فکر بالای نرم کردن آهن، ساختن مقتول نازک و زره داشت. فکر ذوالقرنین که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش می‌گویند «کانَ عَبْدًا صَالِحًا»،^۱ سدسازی بود. سوره کهف را بخوانید؛ ذوالقرنین مردم یک منطقه را جمع کرد و گفت: من سدی بین این دو کوه برایتان می‌سازم تا شما از شر اشرار و حملات ناجوانمردان درامان بمانید. خودتان هم به من کمک بدھید و هرچه هم مس دارید، فعلًاً بیاورید. وقتی مس‌ها را آوردند، گفت: کوره را روشن کنید. مس را آب کرد، در دیواره سد ریخت و کار را تمام کرد. این عار است یا شخصیت و عزت است؟ ما خیلی چیزها را در فرهنگ زندگی‌مان آورده‌ایم و می‌گوییم بد است. قرآن می‌گوید بد است؟ روایت می‌گوید بد است؟ عاقلان می‌گویند بد است؟ کجایش بد است؟ من این مارک بدی را از کجا آورده‌ام که روی این مسئله زده‌ام. یک ماه پیش عروسی بچه خواهرم دعوت داشتم. یک پیراهن به خیاط زنانه دادم، پیراهن را برایم درست کرد که یک میلیون تومان شد. یک ماه از آن عروسی گذشته و حالا عروسی دختر برادرم است. این پیراهن را بپوشم و بروم، بد است؛ چون همه دیده‌اند. همه ببینند، چه

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲۲.

اشکالی دارد؟ آیا چشم‌هایی که این پیراهن را یک ماه پیش دیده‌اند، نجس بوده که اگر الان ببینند، بد است؟

مرد می‌گوید: خانم! امشب پدر و مادر و خواهرم می‌خواهند به خانه‌مان بیایند، غذا درست کن. زن می‌گوید: مواد غذایی آن‌چنانی نداریم؛ من اگر برای پدر و مادر و خواهرت برنج و خورش خالی درست کنم، خیلی بد است! چه‌چیز آن بد است؟ چه کسی می‌گوید بد است؟ برای چه بد است؟ کدام حکم الهی می‌گوید بد است؟ برنج و خورش که نعمت‌الله و سفره هم سفره رزق‌الله است. همه‌اش به خدا چسبیده است. کجاش بده است و چه بدی‌ای دارد؟ سلمان بزرگ‌ترین شخصیت دینی، ایمانی، صدق و صداقت را برای ناهار دعوت کرده است و فقط نان خالی داشت. آیا بد است؟ آیا سلمان کار بد می‌کند؟ پول نداشت که گوشت و نان بخرد، فقط دوتا نان جو داشت.

روشنایی چراغ اخلاق پروردگار در دل امیرالمؤمنین ﷺ

امیرالمؤمنین ﷺ یک مزرعه داشتند که کار کشاورزی می‌کردند. هیچ کشاورزی هم نمونه امیرالمؤمنین ﷺ در جهان نیامده است. امام باقر علیه السلام می‌گویند: امیرالمؤمنین ﷺ هرچه هسته خرما در خیابان و کوچه می‌دیدند، خم می‌شدند و هسته‌ها را جمع می‌کردند، در کیسه می‌ریختند. رئیس جمهور مملکت هم بودند و مملکتشان هم ده‌پانزده برابر ایران الان بود. آیا این بد است برای رئیس جمهور، آن هم علی‌بن‌ابی طالب علیه السلام، آن هم در کوچه و خیابان و کنار باع، هسته خرمایی را جمع می‌کند که مردم خرمایش را خورده و هسته‌اش را بیرون پرت کرده‌اند؟! برای علی علیه السلام بد نیست، برای من بد است که برای خودم «من» قائل هستم. چه‌چیز تو «من» است؟ وقتی شناسنامه‌ات در قرآن به‌وسیله پروردگار بیان شده است و می‌فرماید ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^۱ نه فقط شما مردم مؤمن، بلکه همه مردم گدای خدا هستید. آیا این بد است؟ الان خدا به من بگوید تو گدای من هستی، بد است؟ خیلی هم افتخار است؛ البته اگر قبول بکند من گدایش باشم.

چه روایتی است! امام باقر علیه السلام فرمایند: وقتی پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام این دانه‌های خرما را جمع کردند، صدهزار هسته خرما شد. آب هم فراوان بود. حضرت این صدهزار هسته را کاشتند و یک دانه‌اش هم هدر نرفت. بعد از سه‌چهار سال، تمام آن هسته‌ها درخت خرمای باردار شد. صدهزار درخت خرما کم نبود! امیرالمؤمنین علیه السلام ابوتراب، یعنی پدر خاک است.

خاک رزق تمام پرندگان، انسان‌ها، چرندگان و موجودات دریا را می‌دهد. علی علیه السلام پدر این منبع رزق است! اگر حضرت دست محبتشان را برای یک ماه از روی کره زمین بردارند، تمام موجودات زنده می‌میرند. صدهزار درخت خرما که همه هم بار داد. علی علیه السلام هم دلش سالم است و قلبشان یک ذره بیماری ندارد؛ نه بیماری بخل، نه بیماری حسد، نه بیماری حرص، نه بیماری ریاء، نه بیماری کبر و نه بیماری تنگ‌نظری. دلشان صدرصد سالم است!

دنیاله حرف امام باقر علیه السلام است: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام کنار زمین آمدند، دیدند این صدهزار درخت خوشة خرما دارد. به قنبر فرمودند: یک قلم و کاغذ بیاور! هنوز یک دانه خرما را نچشیده بودند و تا آخر عمرشان هم نچشیدند. حضرت شهید شدند و یک دانه هم از این صدهزار درخت خرما نخوردند. قنبر قلم و کاغذ آورد. حضرت روی خاک نشستند. آیا بد نیست که علی روی خاک بنشیند؟ برای من که دچار «من» هستم، بد است. برای من باید فرش قرمز پهنه بکنند. انگار من تکوتنه از آسمان روی زمین افتاده‌ام و همه‌چیز را باید زیر پای من، بغل من و بالای سر من بگذارند؛ چون من خیلی مهم هستم! ۹۹ درصد سران جهان که فرش قرمز زیر پایشان پهنه می‌کنند، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: کمترین ارزشی ندارند و نمی‌ارزند. این درحالی که است که علی علیه السلام با همه وجودشان روی خاک نشستند.

ابوتراب! تو چه بودی و چه کسی بودی؟ چرا غ تمام اخلاق خدا در دل تو روشن بود.

وقتی قنبر قلم و کاغذ را آورد، حضرت این وقف‌نامه را که من حفظ کرده‌ام، نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ صدهزار درخت خرما به دست علی، بنده خدا کاشته شد که به میوه نشسته است. کل این صدهزار درخت را وقف ابد برای مردم نیازمند کردم و تولیتیش را هم به حسن و حسین دادم. تولیت یعنی دو فرزندم حق گندن یک دانه خرما ندارند و کل آن



باید هزینهٔ مستحق‌های شرعی و تهی‌دستان بشود؛ مگر اینکه حسن و حسین هم تهی‌دست بشوند. آن‌وقت به اندازهٔ زندگی‌شان حق دارند که از این خرمها بردارند.

هشدار پروردگار به افراد بخیل

این قلب سالم است؛ اما ثروتمندی که دستش در جیش نمی‌رود، خدا اسمش را در صریح قرآن، «بخیل» گذاشته است. بخیل، خودش نمی‌خورد و به دیگران هم نمی‌خوراند. در سوره توبه می‌گوید: **﴿يَوْمَ يُعَدُّ عَلَيْهَا فِي تَأْرِيقَةٍ﴾**^۱ فردای قیامت، کل ثروت دنیا بی او را به فلز تبدیل می‌کنم و تمام این فلزها را در آتش جهنم حرارت می‌دهم. **﴿فَتُكَوِّئَ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُونُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾** همه را به پیشانی، پهلو و پشتشان می‌چسبانم؛ چون او در دنیا فقط حمال پول بوده است، پشتش باید تا ابد با پولش داغ بشود؛ چون او به جای عبادت من، به دلار سجده می‌کرد، پیشانی‌اش را باید به این فلز گذاخته شده بچسبانند؛ پهلویش هم که شهوتش بود، همواره میل به جمع کردن داشت، به پهلویش هم می‌چسبانم.

بعد خودم به او می‌گوییم: **«هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَلَذُوقُوا مَا كُشِّمْ تَكْنِزُونَ»** جناب ثروتمند بخیل! این پول‌هایی که در دنیا برای خودت جمع کردی، با پول‌هایت به جهنم برو. تو کنار این پول‌ها نفهمیدی چقدر اشک که از چشم‌های دردمدنان ریخت! تو نفهمیدی چه پدرانی که نتوانستند یک آفتابه برای چهیزیه دخترانشان بخرند و پدر و مادر چطور در خلوت از سور دل گریه کردند. دختران همسایه با سه‌چهارتا کامیون چهیزیه رفتند و این دختر یک آفتابه برای چهیزیه‌اش نداشت. تو آدم هستی! بخل یک بیماری قلبی است.

سفارش پروردگار به پیغمبر ﷺ در خصوص حسودان

این حسد چقدر عجیب است! خدا در جزء آخر قرآن به پیغمبر ﷺ می‌فرماید که از این چند چیز به من خدا پناه بیاور؛ چون خطرش خیلی سنگین است! خدا می‌فرماید: **﴿فُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ**



الفَلَقِ^۱ این که سپیده صحیح است و خطر ندارد. **﴿وَمَنْ شَرٌّ غَاسِقٌ إِذَا وَقَبَ﴾**^۲ به من پناه بیاور از شر ستمگر زورگوی زورمند بی تقوای بی رحم که مثل دزد شبانه به خانه‌ها می‌زند و به جانت و ایمانت می‌زند. **﴿وَمَنْ شَرٌّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾**^۳ این هم طبق روایت می‌گوییم و از خودم معنی نمی‌کنم. روایت هم یکی دوتا نیست! شاید نه روایات کنار این آیه باشد. حبیب من! از ضرر و زیان زنان جوان عشه‌گر طنازی که زندگی ات را گره می‌زنند تا باز نشود، به من پناه بیاور. از شر زنانی که راه‌ها و درها را به روی تو می‌بنند و گره می‌زنند، زنت را از تو می‌گیرند، بچه‌هایت را بی‌پدر و خانمت را بیوه می‌کنند، خودت را هم در لجنزار فساد غرق می‌کنند و بعد از یکی دو سال هم می‌گوید از جناب عالی خوشم نمی‌آید، مهرم را بده تا بروم. هزار سکه از تو می‌گیرد و این دام را روی سر پسر جوان یا مرد دیگری پهنه می‌کند.

مراقب این کاسبان گناه و معصیت، به هم زندگان زندگی، گرهاندازان در امور خانوادگی و اجتماعی‌ات باش! راه مستقیمت را می‌روی، با حرف‌زدن، عشه‌گری، طنازی، بدن‌نمایی و تبریجش گره می‌اندازد. لغت «تبریج» در قرآن مجید است. آیا می‌دانید از زمان رضاخان که زنان و دختران را تا اندازه‌ای که توانستند از خانه‌ها بیرون بیاورند، نیمه‌عربیان و با لباس بدن‌نما به دستان، دیبرستان، ادارات و به تدریج، دانشگاه‌ها، پارک‌ها، خیابان‌ها و اتوبوس‌ها برداشت تا الان که حدود ندوچند سال است؛ چقدر پسر و دختر خودکشی کرده‌اند؟! چقدر زنان شوهردار به‌وسیله فاسدان فاسق از شوهرشان دزدیده شده‌اند؟ چقدر زن شوهران را از همسران پاک و پاک‌دامن دزدیده و خانواده‌ها را به آتش کشیده‌اند؟ چقدر طلاق زیاد شده است؟

از پدربرگ‌هایتان بپرسید؛ هشتادنود سال پیش در همین شهر خوی، اصلاً کسی کلمه طلاق نمی‌شنید! زن در دیدن و رابطه با هر کسی آزاد نبود و مرد هم اصلاً مایه دیدن نداشت. مرد فقط خواهر و همسر خودش و زیبایی‌های آنها را می‌دید. زیبایی زنان دیگر،

۱. فلق: ۱.

۲. همان: ۳.

۳. همان: ۴.

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

طنازی و عشهه‌گری زن‌ها را در خیابان، اتوبوس، سواری، قطار، هواپیما، دانشگاه و ادارات نمی‌دید! برخی می‌گویند چرا این‌قدر طلاق زیاد است؟ چرا دیگر ازدواج نمی‌شود؟ چرا ازدواج‌ها ادامه پیدا نمی‌کند؟ آیا علت‌ش را در این چهل سال نفهمیده‌اید که «مِنْ شَرِّ النَّفَاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» است؟

آیات قرآن را درباره زنان، شوهران، مادران و دختران رها کرده‌اید که مبادا اروپا و آمریکا بدشان بیاید! حالا چهارتا سگ هار از شما بدشان بیاید، به کجا می‌خورد؟ این طلاق‌ها و فسادها قابل درمان نیست، مگر اینکه مرد و زن جامعه به قرآن برگردند و دولت هم برای برگشت به قرآن تشویق بکند. البته اگر دولت خودش مشوق فساد نباشد و میدان بیشتری به آزادی غربی ندهد. این بیماری قلب است!

«وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» این حرف خداست که به پیغمبرش می‌فرماید: از ضرر و زیان حسود، زمانی که آتش حسدش را از دل بیرون بدهد، به من پناه بیاور، و گرنه زندگی‌ات را می‌سوزاند و نابود می‌کند. این بیماری دل است!

اهمیت سلامت قلب در کلام رسول خدا

دو روایت هم از دل بشنوید؛ این دو روایت چقدر جالب است! برادران و خواهران! ما در این ۱۵۰۰ ساله داشتیم که با شنیدن آیات یا روایت، جانشان بدن را رها کرد و رفت. این‌قدر از قرآن و روایات اثر گرفتند! دو روایت درباره قلب بگوییم که هر دو هم از رسول خداست.



۹۸

الف) نور انبیا، امانتی در قلب مؤمنین

«فِي الْلُّوْبِ نُورٌ لَا يُضِيءُ إِلَّا مِنِ اتْبَاعِ الْحَقِّ وَ قَصْدِ السَّبِيلِ»^۱ خدا در دل تک‌تک مرد و زن روشنایی گذاشته است که این نور درخشش را نشان نمی‌دهد و از قلب به ساختمان زندگی وارد نمی‌شود؛ مگر اینکه واقعاً دلباخته حق در هر معنایش باشی. خدا، قرآن، انبیا،

۱. مصباح الشریعه، ص ۱۵۷؛ تفسیر اهل بیت علیه السلام، ج ۷، ص ۷۶۴.

ائمه و آفرینش حق هستند؛ مگر در جایگاهی قرار بگیری که به حق اقتدا بکنی و حرکت زندگی‌ات را در راه راست قرار بدهی. بعد پیغمبر ﷺ در ادامه می‌فرمایند که این نور چه‌چیزی هست: «وَ هُوَ مِنْ نُورٍ الْأَنْبِيَاءُ مُوَدِّعٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» این نوری است که در نبوت انبیا طلوع داشته و این نور را در دل‌های پاک به امانت گذاشته است تا این نور را در قیامت به سلامت از آنها پس بگیرد.

آیا من حس می‌کنم که این نور را دارم یا با فوت گناه و معصیت، حسد، کبر، ریا، تنگ‌نظری و بداخل‌الاقی با زن و بچه و مردم خاموشش کرده‌ام و دل در تاریکی زندگی می‌کند؟

ب) ویرانی دل بدون بهره‌مندی از حکمت

«قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ كَيْفَ يُحِبِّ حَرَبٍ»^۱ دلی که چیزی از آگاهی استوار، دانش بتون‌آرمه، چهارتا آیه قرآن و روایت، دو خط دعای کمیل، دعای ابوحمزه، دعای عرفه و دعای جوشن‌کبیر که همه حکمت هستند، در آن نیست، مانند خانه‌ای است که روی هم‌دیگر هوار آمده است؛ نه اتاقی دارد که بتوان در آن زندگی کرد، نه یک آشپزخانه، حمام، حیاط و سالن دارد. انگار زلزله آمده و کل این خانه را فرو ریخته است. قلبی که از حکمت بی‌بهره است، خانه خراب شده است. یا رسول‌الله! حالا که خودم باعث شده‌ام این خانه الهی و ملکوتی خراب بشود، چه کار بکنم؟

آموختن حکمت

«فَتَعَلَّمُوا» حکمت را یاد بگیرید. اگر خودت توانمند هستی، روزی پنج آیه قرآن، دو روایت یا یک دعا را بخوان و بفهم. نور این آیات وارد قلب می‌شود؛ اما اگر بلد نیستی، در جلسات علم شرکت کن و عالم را غریب نگذار! به سراغ عالمی برو که علم و حکمت بلد است. حالا حتماً باید جوان باشد و حرکت‌های شدید داشته باشد؟! عالم پیرمد به صد عالم جوان می‌ارزد؛ چون او تجربه دارد، دنیادیده و زحمت‌کشیده است. او چراغ شده است و بلد است دستت را

۱. کنز‌العمال، ح ۲۸۷۵۰؛ نهج‌الفضاحه، ح ۲۰۹۵.

بگیرد. خجالت نکش و حرف مردم را هم گوش نده که می‌گویند این آخوندها! کدام آخوندها را می‌گویی؟ آخوندهایی که جان علم و دین و مردم را کنده‌اند؟ چرا می‌گویی این آخوندها؟ چرا یک مسیحی به کشیش خودشان بد نمی‌گوید؟ چرا یک یهودی به هاخامشان بد نمی‌گوید؟ چرا یک زرتشتی به موبشان بد نمی‌گوید؟ آنهایی که بد می‌گویید؛ به چه علت، شما به عالمان مؤمن بد می‌گویید؟ آیا از یهود، مسیحی‌ها و زرتشتی‌ها بدتر هستید؟ چرا به عالم شیعه و عالم نورانی که پنجاه سال بین شما مردم در هر شهری خدمت کرده است، حمله می‌کنید؟ چه‌چیزی از اینها خبر دارید؟ آیا دادگاه‌ها پروندهای از این عالمان به شما نشان داده‌اند؟

خدا در قرآن می‌فرماید: «**فَاسْأُلُوا أَهْلَ الْذِكْرِ**^۱» برای زنده‌کردن دلتان، حکمت را از دانایان به قرآن بپرسید. این دستور خداست! رسول خدا^{علیه السلام} نیز در این روایت فرموده‌اند: «**فَتَعَلَّمُوا**» یاد بگیرید. این یادگرفتن کار مشکلی نیست و پول هم نمی‌خواهد. یک نفر در شهر، هرچه پول لازم است، برای بrippا شدن یک مجلس علم می‌دهد تا مردم دین یاد بگیرند. مردم مجانی می‌آیند، روی فرش و زیر چراغ می‌نشینند و پذیرایی هم می‌شوند، هیچ‌چیزی هم از مردم نمی‌خواهند. این کار خیلی عاشقانه‌ای است که یک نفر با خدا قرار دارد برای فهمیدن و دیندارشدن مردم خرج بکند. اگر این جور آدمها به من اجازه می‌دادند، به خدا قسم، روی پایشان (نه دستشان) را می‌بوسیدم؛ چون اینها خیلی قیمت دارند، اما مردم نمی‌دانند.

آموزش حکمت به دیگران

سپس پیغمبر^{علیه السلام} در ادامه روایت می‌فرمایند: «**وَ عَلِمُوا**» آنچه یاد گرفته‌اید، به خانم، دختر، پسر، هم‌معازه‌ای و همسایه‌تان یاد بدهید. ساعت نه سرکار می‌روی، در کوچه‌تان دهتا خانه هست، هر روز ساعت هشت زنگ یک خانه را بزن و بگو می‌خواهم یک چای با هم بخوریم. او هم با کمال میل استقبال می‌کند. در خانه‌اش که نشستی، بگو: برادرم! به



خانوادهات هم بگو بیایند. دیشب دو کلمه از خدا، پیغمبر ﷺ، امیرالمؤمنین علیہ السلام و حضرت زهرا علیها السلام یاد گرفته‌ام. پیغمبر ﷺ به من واجب کرداند که به شماها هم یاد بدهم.

شناخت حقایق

«وَتَفَقَّهُوا» حقیقت‌شناس بشوید.

سرانجام نادانی نسبت به حقایق الهی

آن وقت پیغمبر ﷺ در آخر روایتشان می‌فرمایند: «وَ لَا تَمُوتوا جُهَّالًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِرُ عَلَى الْجَهْلِ» نادان به حقایق، دین، حلال و حرام و تکالیفتان نمیرید. همانا خداوند عنز هیچ نادانی را در قیامت قبول نمی‌کند که بگویی نمی‌دانستم! خدا قبول نمی‌کند و می‌گوید اشتباه کردی که نمی‌دانستی؛ می‌خواستی بپرسی تا بدانی. وقتی به خدا بگوییم من تکلیف‌هایم را نمی‌دانستم، حقوق زن و بچه و کسب را نمی‌دانستم، حلال و حرام را نمی‌دانستم؛ خیلی راحت به آدم می‌گوید هشت در بیهشت به روی تو بسته است، اما هفت در جهنم به رویت باز است. از هر کدامش که می‌خواهی، برو؛ اگر نمی‌روی هم، الآن دستور می‌دهم: ﴿خُلُوٰهُ قَلُوٰهُ * ثُرُّهُ الْجَحِيْهَ صَلُوٰهُ﴾^۱ او را بگیرید، تمام بدنش را به غل و زنجیر ببندید و به جهنم بکشید.

ارزش فraigیری حکمت و شرکت در مجالس دینی

فقط خدا قیمت این مجالس، این یادگیری‌ها و نشستن‌ها را می‌داند. آیا می‌شود امشب به من اعتماد بکنید؟ من یک حرف از قول پیغمبر ﷺ به شما بزنم و حرفم را تمام بکنم. این حرف را هم از کتاب شریف «اصول کافی» برایتان می‌زنم. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: مرد و زنی که می‌آیند و می‌خواهند مثل امشب ما، تکالیف‌شان را یاد بگیرند، خدا اجازه نمی‌دهد این مرد و زن روی فرش یا صندلی بنشینند. قبل از اینکه اینها بنشینند، به فرشتگان می‌گوید

۱. حافظه: ۳۰-۳۱.

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

سریع بروید و پرهایتان را پهن کنید. بندگان من آمده‌اند که عالم به دین بشوند. آنها احترام دارند و می‌بایست روی بال شما بنشینند. شما آن روی بال ملائکه نشسته‌اید، ولی حجاب دنیا بین ما و ملائکه مانع است که نمی‌بینیم. اگر امشب یک چشم‌داری در جلسه باشد، می‌تواند به ما بگوید که پیغمبر ﷺ درست گفته‌اند.

بعد در ادامه فرموده‌اند: وقتی این مرد و زن در جلسه نشستند و به مسائل الهی گوش می‌دهند، تمام پرندگان هوا و ماهیان دریا از خداوند برای او طلب آمرزش می‌کنند. من می‌توانم این را ثابت بکنم، ولی در بحث نیست؛ و گرنه برایتان این قدر زیبا ثابت می‌کردم که با باور صدرصد بلند شوید و بروید. قرآن می‌گوید: تمام موجودات عالم، هم شعور و هم نطق دارند. براساس این مایه قرآنی نیز، پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: تمام پرندگان و تمام ماهیان دریا برای کسانی که در مجلس علم نشسته‌اند، از خدا طلب آمرزش می‌کنند. در واقع، ما آن اینجا نشسته‌ایم، تریلیارد‌ها تریلیارد ماهی و پرنده به خدا می‌گویند که این بندهات را مورد آمرزش قرار بده. متأسفانه کسی ارزش این مجالس را نمی‌داند! دلی که بیمار نیست، درهای فیوضات به روی او باز است. در قیامت هم، درهای بهشت به روی او باز و درهای جهنم هم به روی او بسته است.

ببخشید اگر مقدار معطل شدید؛ واقعاً مرا ببخشید! شب جمعه است، برایتان از دلی بگویم که با فیوضات در ارتباط بود و حرفم تمام، این شخص واقعاً آیت‌الله العظمی بود و من وقتی به اصفهان می‌روم، بر خودم لازم می‌دانم که سر قبر حاج میرزا ابراهیم کلباسی بروم. ایشان شخصیت خیلی بزرگی بوده است و مقبره، گنبد و ضریح دارد. اصلاً کسی بوده است! ایشان خودش می‌گوید: در یک مسئله گیر بودم و برایم روشن نمی‌شد. فکر می‌کردم، اما روشن نمی‌شد. کتاب می‌دیدم، اما نمی‌شد. دیگر نگران بودم و این فکر مرا اذیت می‌کرد. یک شب خواب دیدم وارد سالنی شدم که از پیغمبر اکرم ﷺ تا امام زمان ﷺ در آن نشسته‌اند. من

گفتم صدیقه کبریٰ ﷺ عالم علوم انبیاست، این مسئله را از او بپرسم. حقیقتاً راست گفته است! هشتاد سال پیش، یک کتاب دویست صفحه‌ای درباره حضرت زهرا ﷺ نوشته شده است که من این را به نهصد صفحه تبدیل کرده و اسم اصلی اش هم،



یعنی «ملکه اسلام» را روی آن زدم. اگر این نهصد صفحه را بخوانید، نسبت به صدیقهٔ کبریٰ شگفتزده می‌شوید. فاطمهٔ علیها السلام عقل را دیوانه می‌کند که این خانم هجده ساله یا نهایتاً ۲۴ ساله به تمام علوم ملکی و ملکوتی عالم بود.

این شخص هم گفت: با خودم گفتم جلسهٔ خیلی عالی‌ای است. فرصت خوبی است که این مشکل علمی را از حضرت زهرا پرسم. نزد حضرت آدم، زانو زدم و با یک دنیا ابد گفتم: دختر پیغمبر! این مسئله را برای من حل کنید. در جلسه به حجت‌الاسلام شفتی اشاره کردند و فرمودند: از فرزندم بپرس. من ماتزده شدم! من در منطقهٔ حسین‌آباد اصفهان و حجت‌الاسلام شفتی در بیدآباد بود. من این سمت زاینده‌رود بودم و او آن طرف زاینده‌رود. حضرت زهرا دستور دادند، آدم و جلوی حجت‌الاسلام شفتی زانو زدم، مسئله را عین آب‌خوردن حل کرد.

بیدار شدم، نماز شب و نماز صبحم را خواندم. بعد از حسین‌آباد حرکت کردم و به بیدآباد رفتم. اول طلوع صبح، سید در خانه‌اش باز بود که طلبه‌ها برای درس بیایند. من اولین نفر وارد شدم. خیلی به من احترام کرد. کنارش نشستم و بعد از احوالپرسی گفتم: حضرت حجت‌الاسلام شفتی، من گیر یک مسئله هستم، آدم که برایم حل کنید. گفت: دیشب کنار مادرم زهرا برایت حل کردم. این هم حکایت قلبی که با فیوپسات در ارتباط است.

همین امشب پرده‌ها را کنار بزنم و از حسد (اگر دارم)، حرص، بخل و ریا پیاده شوم. امام صادق علیه السلام در ذیل آیه **﴿لَا إِنَّ أُولَاءِ اللَّهُ لَا يَحْوِفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْرُونَ﴾**^۱ می‌فرمایند: مقدمهٔ فیوپسات در خواب به تو می‌رسد.

کلام آخر؛ عاشقی را قابلیت لازم است

عاشقی را قابلیت لازم است طالب حق را حقیقت لازم است
شاهد این مدعای خواهی اگر بر حسین و حالت او کن نظر

۱. یونس: ۶۲

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

کرد رو را جانب سلطان عشق
این علمدار رشید، این اکبرم
این عروس دستوپا خون در خضاب
این تن عربیان میان خاک و خون
این من و این ناله‌های زینبم
ای حسین، یکه‌تاز راه عشق
پرده برکش، من به تو عاشق‌ترم
مرحبا صدمرحبا، خود هم بیا
عرش و فرشم جمله پانداز تو
خود بیا و اصغرت را هم بیار
خاصه در منقار او برگ گلی
زودتر بشتاب سوی داورت

روز عاشورا در آن میدان عشق
بارالها! این سرم، این پیکرم
این سکینه، این رقیه، این رباب
این من و این ساربان، این شمر دون
این من و این ذکر یا رب یا ربم
پس خطاب آمد ز حق که‌ای شاه عشق
گر تو بر من عاشقی ای محترم
هرچه بودت داده‌ای در راه ما
خود بیا که می‌کشم من ناز تو
لیک خود تنها نیا در بزم یار
خوش بود در بزم یاران بلبلی
خود تو بلبل، گل علی‌اصغرت

دعای پایانی

خدایا! به حقیقت ابی عبدالله علیه السلام، با دست توانای امام زمان علیه السلام که دست رحمت توست،
همه مشکلات این ملت را حل کن.

خدایا! گره از کار بسته همه باز کن.

خدایا! باران رحمت را بر ما نازل کن.

خدایا! شر این بیماری را کم کن؛ شیعه را زودتر از این بیماری نجات بده؛ بیمارانشان را
شفا مرحمت فرما.

خدایا! شب جمعه است. تمام گذشتگان ما، از پدر و مادرمان تا هرچه به زمان آدم علیه السلام
می‌خورد، مخصوصاً شهدایمان را سر سفره ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

خدایا! حسین علیه السلام را از ما نگیر.

خدایا! هرچه می‌خواهی، از ما بگیر؛ اما گریه بر ابی عبدالله علیه السلام را از ما نگیر.



جلسه هفتم / بیماری‌های دل، مانع دریافت فیوضات الهی

خدا! ما و زن و بچه‌ها و نسلمان را در دنیا و آخرت با ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

خدا! بدترین عذاب برای ما فراق و جدایی از ابی عبدالله علیه السلام است. ما را به این فراق مبتلا نکن.

خدا! امام زمان علیه السلام را برسان.

خدا! ما را مشمول دعاهای او قرار بده.

خدا! دعاهای تمام خوبان عالم را امشب در حق ما، زن و بچه‌ها و نسل ما مستجاب کن.



جلسه هشتم

درک حقایق با علی بے اهداف

چهارگانه قرآن

قرآن، تأمین‌کننده خیر دنیا و آخرت

قرآن مجید کتابی است که برای قرائت تنها نازل نشده، بلکه کتاب تأمین خیر دنیا و آخرت است؛ چنان‌که پیغمبر اسلام ﷺ در اوایل بعثتشان، از مشرکان، بتپرستان و کافران مکه دعوت کردند که برای آنها در رابطه با قرآن، با اینکه کل آن نازل نشده بود، سخن بگویند. عده‌ای جمع شدند و حضرت یک خط برای آنها سخنرانی کردند: «إِنَّى فَدْ جَتَّكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ»^۱ من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام.

قاریان بدون عمل، مورد لعن حقیقت قرآن

قرآن تأمین‌کننده خیر دنیا و آخرت مردم است و خیر دنیا و آخرت با قرائت تنها تأمین نمی‌شود. البته با خواندن و شنیدن هم، خیر دنیا و آخرت تأمین نمی‌شود. میلیون‌ها نفر بعد از نزول قرآن تا حالا، خواندند و شنیدند، اما به جایی نرسیدند! می‌خوانند و می‌شنیدند، اما زندگی‌شان پر از آلودگی و گناه بود. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: قرآن خیلی از قاریان قرآن را لعنت می‌کند. قرآن همین کتاب چاپ شده یا خطی در اختیار ما نیست. قرآن در واقع، علم‌الله، رحمت‌الله، فضل‌الله، ذکر‌الله و داروی درمان است. قرآن حدود پنجاه اسم دارد و حیات محسن، زنده، نور، هوش و نطق است. لذا پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «رَبُّ تَالِ القرآنِ وَ



۱. أمالی شیخ طوسی، ص ۵۸۳، ح ۱۲۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۲ ص ۳۲۰؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۹، ح ۸۳۸۱.

القرآن يلعله^۱ بعضی‌ها که قرآن می‌خوانند، قرآن هوشمند و ناطق، یعنی حقیقت قرآن، لعنتشان می‌کند.

چه تعداد بشر در مدینه زمان پیغمبر ﷺ قرآن می‌خوانند؟ منهای یهودیان و مسیحیان مدینه، بقیه قرآن می‌خوانند؛ حتی منافقین هم می‌خوانند! چقدر از قرآن بهره گرفتند؟ هیچ بهره‌ای نگرفتند. وقتی پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا رفتند، همین قرآن‌خوان‌ها تمام حقوق رسالت و عترتش را پایمال کردند و کارهایی کردند که می‌دانید. اینها انحرافی ایجاد کردند که این انحراف در ۱۵۰۰ سال مرتب در حال گسترشده‌تر شدن است. میلیون‌ها نفر در حوزه زندگی مسلمان‌ها به دست خودشان کشته شدند و اموالشان به غارت رفت. چه جنایتها و خیانتها شد که هنوز هم ادامه دارد. قرآن هم می‌خواند! اینها همان‌هایی هستند که قرآن ۱۵۰۰ سال است لعنتشان می‌کند. وجود مبارک حضرت باقر ؑ می‌فرمایند: «وَرَجُلٌ قَرَا الْقُرْآنَ فَخَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ»^۲ کسانی هستند که قرآن می‌خوانند و حفظ هم می‌کنند؛ ولی همهٔ مرزبندی‌های قرآن را پایمال می‌کنند. ربا حرام است، اما آنها حلال می‌دانند. مستی حرام است، اما آنها حلال می‌دانند. تجاوز به ارث خواهر، برادر و مادر حرام است، اما آنها حلال می‌دانند. غیبت، دروغ و تهمت حرام است، اما آنها حلال می‌دانند.

چهار منزل تا دیدن حقایق با قرآن

قرآن برای این نیامده که فقط بخوانند و برای این هم نیامده است که فقط بشنوند. قرآن مجید آمده است تا مردم با کمک فهم قرآن و عمل به قرآن، به حقایق برسند و از رسیدن هم بگذرند، حقایق را با چشم دل یا با چشم سر ببینند؛ نه خواندن تنها و نه شنیدن تنها، بلکه خواندن و شنیدن و رسیدن و دیدن. در امت اسلام، چه تعدادی از این چهار منزل «بخوانند»، « بشنوند»، «به اهداف قرآن برسند» و «بعد هم حقایق را ببینند» عبور می‌کنند؟



۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲۷؛ خصال شیخ صدوقد، ج ۲، ص ۱۴۲؛ امامی شیخ صدوقد، ص ۲۰۲.

این رسیدن و دیدن هم در خود قرآن مطرح است؛ خداوند می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۱ بخوانید که به رب العالمین بررسید و میلیون‌ها فرسخ فاصله اخلاقی و عملی بین شما و حضرت رب نباشد. تمام اعمال و اخلاق زشت، فاصله‌انداز بین انسان و رب است.

قطع فاصله با پروردگار در پرتو عمل به قرآن

شما ممکن است بفرمایید که چگونه من یک نفر، یک مرد، یک زن، یک جوان، به سی جزء قرآن و شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه قرآن عمل صالح بکنم که به رب برسم؟! به ما نفرموده‌اند به کل قرآن عمل کن. در مسیر زندگی، چه مقدار از آیات قرآن وظیفه توست؟ کاسب هستی، به حلال و حرام قرآن عمل کن. اداری هستی، به عدالت قرآن عمل کن. تکلیفی نسبت به خانواده و جامعه داری، به تکلیفی که قرآن بیان کرده است، عمل کن. کسی نمی‌گوید شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه را عمل کنی! عالم هستی، قرآن به عهده‌هات گذاشته است که دین خدا را صحیح به مردم برسانی. این که بار علم باشی، در خانه بشینی و بگویی به من چه! جامعه خیلی خراب است، گوش نمی‌دهند و فایده‌ای ندارد. این وسوسه شیطان است که تو را از زیر بار انجام تکالیف علمی‌ات فراری بدهد.

مگر انبیا در امت‌های صالح تبلیغ دین کردند؟ انبیا وقتی مبعوث به رسالت در امتی شدند، بتپرست، مشرک، کافر، رباخور، آدم‌کش و زناکار بودند. همه‌جور گناهی داشتند. انبیا وسط مردم آمدند! سنگشان زدند، فرار نکردند. تهمت جنون، کذب و سحر به آنها زدند، خسته نشدند. حتی در قرآن مجید است که جمع شدند و گفتند انبیا به اموال ما خائن هستند. پروردگار نیز به آنها جواب داده است: «وَمَا كَانَ لِتَبِيَّنِ أَنْ يَقُلُّ»^۲ اصلاً هیچ پیغمبری توان خیانت در وجودش نبوده است. حتی مسخره هم می‌کنند، فحش هم می‌دهند، تاکسی سوار

۱. کهف: ۱۱۰.

۲. آل عمران: ۱۶۱.

نمی‌کنند، در ادارات محل نمی‌گذارند و تکبر می‌کنند؛ آیا شما وظیفه‌های است که در خانه بشنینی و زبانت را از بیان مسائل الهی تعطیل کنی؟ دستور این وظیفه کجاست؟ امام حسین علیه السلام دین را تا کجا تبلیغ کردند؟ تا داخل گودال به فکر تبلیغ دین بودند. این درس است! امیرالمؤمنین علیه السلام دین را تا کجا تبلیغ کردند؟ تا محراب مسجد کوفه و کشته شدن. امام مجتبی علیه السلام دین را تا کجا تبلیغ کردند؟ تا روزی که در بستر با زهر شهید شدند. شما سخنرانی حضرت را برای جناده بن‌امیه بخوانید؛ می‌گویند همان طور که امام حرف می‌زند، تشت طلب کردند و به هم خوردگی امعا و احشا را بر اثر زهر استفراغ می‌کردند و باز هم مشغول تبلیغ دین بودند. امام صادق علیه السلام لحظه رحلتشان دستور دادند که همه قوم و خویش ایشان را جمع کنند. وقتی همه را جمع کردند، یک منبر دو سه دقیقه‌ای رفتند. آنگاه چشمشان بسته شد و از دنیا رفتند. حضرت به قوم و خویش خود فرمودند: «إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَحْفَفَ بِالصَّلَاةِ»^۱ من بهزادی می‌میرم. به همه بگویید کسانی که نماز را در زندگی بی‌ارزش می‌کنند، روز قیامت به شفاعت ما نمی‌رسند. امام این جمله را گفتند و از دنیا رفتند. رنگ صورت، بینی و حالت چشم پیغمبر علیه السلام عوض شد و معلوم شد در حال جان دادن هستند. سه بار به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: علی جان! به امت من بگو مال مردم را به مردم پس بدھید، اگرچه به اندازه نخ باقی‌مانده ته سوزن باشد که به درد هیچ‌چیزی نمی‌خورد. اگر مال مردم است، همین یک تکه نخ را به مردم پس بدھید و نگه ندارید.

اینها تا کجا تبلیغ دین کردند؟ تا وقتی که نفسشان قطع شد. عالم، کاسب، تاجر، حاکم، اداری، معلم، خیاط، کشاورز و صنعت‌کار، هر کدام از نظر قرآن وظایفی ندارد. قرآن شامل حال یک نفر نمی‌شود، بلکه همه باهم باید به قرآن عمل بکنند تا به رب العالمین برسند. اگر از آن قافله عقب بمانند و به رب نرسند، به جهنم می‌رسند؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۸۱؛ فروع کافی، ج ۳، ص ۲۷۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۳۳۹.

سفرارش قرآن به نگاه عقلایی در آفرینش

این رسیدن به رب العالمین بود، اما دیدن چگونه است؟ شما ببینید که قرآن چجور گلایه می‌کند: ﴿أَوْلَمْ يَنْتَظُرُوا فِي مَلْكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ آیا با نگاه عقل به فرمانروایی واحد آسمان‌ها و زمین نگاه نمی‌کنید که بفهمید «لا مُؤْثِرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»، کلیددار هستی و همه‌کارهتان یک نفر است. همچنین بفهمید همه‌کارهتان یک نفر است تا خانه دل را به هر شیطانی ندهید، محبت و توجه را به هر نامرده، زندیق و فاسدی ندهید، هر لقمه‌ای را نخورد و هر عملی را انجام ندهید. «أَوْلَمْ يَنْتَظُرُوا فِي مَلْكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آیا با نگاه عقل نگاه نمی‌کنید و نمی‌بینید؟

آگاهی امیرالمؤمنین علیه السلام از حقایق قرآن

این دیدن با چشم عقل بود، اکنون به دیدن با چشم سر می‌رسد. امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر مسجد کوفه فرمودند: من به تمام راههای عوالم بالا آگاهتر هستم از کوچه‌پس کوچه‌های شهر کوفه. این دیدن با چشم سر است! روی منبر کوفه فرمودند: «هذِهِ التَّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنُ مِثْلُ الْمَدَائِنِ»^۲ هر کدام از این ستاره‌ها و چشمکزن‌های بالای سرتان، مملکت و جهانی است. این در حالی است که همان روزگار امیرالمؤمنین علیه السلام، در دانشگاه‌های جندی شاپور و یونان و هند می‌گفتند این ستارگان، میخ‌های درخشانی هستند که به سقف آسمان کوبیده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر کوفه گفتند هر کدام از این ستاره‌ها، مملکت و جهانی است.

این هم دیدن با چشم سر بود. امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را خواندند، از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم شنید و به رب رسیدند. بعد هم همه حقایق را با چشم سر و چشم دل تماشا می‌کردند. حضرت نگاه می‌کردند و می‌گفتند:

۱. اعراف: ۱۸۵.

۲. سفينة البحار، ج ۳، ص ۵۷۴.



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

به صحراء بنگرم، صحراء تو بینم
به دریا بنگرم، دریا تو بینم
نشان روی زیبای تو دشت
به هر جا بنگرم، کوه و در و دشت

محبت به دیگران در شعاع محبت به پروردگار

دل علی ﷺ یک مشت خاک و آب اقیانوس نیست، بلکه اسیر توست که آب و خاک را آفریده‌ای. تمام سطح زمین، سطوح عالم و دریاها را که می‌بینم، تو را می‌بینم. من اسیر یک مشت خاک و آب و مساحت و جیریب نیستم. اینها چیست؟! من به اینها نگاه می‌کنم، تو را می‌بینم که سبب ایجاد اینها هستی. هر چیزی در چشم علی ﷺ حالت نشانه دارد که جهت‌دهی به چشم برای دیدن توست. من معطل اشیا نیستم که بگوییم وای پولم! وای مغازه‌ام! وای صندلی‌ام! وای سردوشی‌ام! وای اثاث خانه‌ام! وای وضعم! انبیا و ائمه یکی از این آه‌ها نکشیدند.

قمربنی‌ها شمش ﷺ چهارساله بود. روزی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و همین‌طور که روی دامن امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود و حضرت نوازشش می‌کردند، به پدر گفت: بابا، خدا را دوست داری؟ حضرت فرمودند: عزیز‌دلم، من عاشق خدا هستم. بعد گفت: مرا دوست داری؟ حضرت فرمودند: آری عزیز‌دلم، دوست دارم. گفت: بابا، تو چند دل داری؟ فرمودند: یک دل دارم. گفت: چطور دو نفر، هم خدا و هم مرا در یک دل جا داده‌ای؟ فرمودند: عباس جان! تو را به‌خاطر خدا در دلم راه داده‌ام. اگر مسئله خدا نبود که تو را در دلم راه نمی‌دادم. خدا گفته است اهل و عیال‌تان را دوست داشته باشید و حقشان را ادا کنید. من نیز حرف خدا را در حق تو گوش می‌دهم. من یک دل دارم، یک محبت هم در دلم هست و تمام محبت‌ها شعاع همان محبت است.

نجات انسان با عملی کردن اهداف چهار گانه قرآن

به خودم می‌گوییم و به شما بی‌ادبی نمی‌کنم! قرآن را بشنو، بخوان، برس و ببین. اگر این اهداف عملی نشود، پس قرآن در زندگی من بی‌کاره و هیچ‌کاره است. همه دشمن در



جنگ نهروان آمده بودند که علی عليه السلام، یعنی ولی الله الاعظم، «قائد الغُرِّ المُحَجَّلِين»، خلیفة الله، عین الله و اذن الله را بکشند و هدف دیگری نداشتند. دشمنان در این جنگ پیروز نشدند و چهارهزار نفر از آنها کشته شدند. صبح جنگ، حضرت به ابن عباس فرمودند بیا با هم بین کشته‌های دشمن برویم و دوری بزنیم. بالای سر جنازه‌ای رسیدند، حضرت فرمودند: ابن عباس! دیشب که در تاریکی با همدیگر راه می‌رفتیم، صدای قرآن شنیدی و نیمه شب ایستادی. من به تو گفتیم نایست، بیا برویم؛ اما تو گفتی که صدای قرآن به گوش می‌خورد. قرآن می‌گوید: **﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوهُ وَأَنْصِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُرَمَّهُونَ﴾**^۱ من ایستاده ام و آیه گوش می‌دهم. حضرت فرمودند: بیا! نمی‌خواهد گوش بدھی. حالا به من بگو که دیشب، آن قاری کدام آیه را می‌خواند؟ ابن عباس گفت که این آیه را می‌خواند: **﴿أَمَّنْ هُوَ قَائِمُ آنَاءِ اللَّيْلِ﴾**^۲ آیا عبادت‌کنندگان شب و روز با غافلان، خواب‌ها و بدمست‌ها یکی هستند؟ حضرت پایشان را بلند کردند، روی شانه این کشته گذاشتند و فرمودند: این شخص قاری دیشب بود. دیشب قرآن می‌خواند و امروز آمده بود که علی را بکشد. این چه خواندن و چه شنیدنی است! قرآن برای شنیدن آمد: **﴿فَمَشَرِّعٌ عِبَادِ، الَّذِينَ سَتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَبَعُونَ أَحْسَنَهُ﴾**^۳؛ قرآن برای خواندن آمد: **﴿فَاقْرُءُوهُ وَمَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾**^۴؛ قرآن برای رسیدن آمد: **﴿فَنَّ كَانَ يَرْجُوا إِلَقاءَ رَبِّهِ﴾**^۵؛ قرآن برای دیدن آمد: **﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**^۶. به راستی قرآن چه کتاب عجیبی است!

۱. اعراف: ۲۰۴.

۲. زمر: ۹.

۳. زمر: ۱۷-۱۸.

۴. مزمول: ۲۰.

۵. کهف: ۱۱۰.

۶. اعراف: ۱۸۵.

قرآن، کتابی مبارک و سودمند برای بشر

قرآن مجید می‌گوید که این خواندن و شنیدن باید با تدبیر معنای خیلی زیبایی دارد و به معنی دریافت آگاهانه است. بشنو و بفهم، بخوان و بفهم، وقتی بفهمی، راه می‌افتد. وقتی راه بیفتی، می‌رسی. وقتی برسی، می‌بینی. سوره مبارکه «ص» چه آیه عجیبی دارد! خدا در این آیه می‌گوید که قرآن را به چه هدفی فرستاده‌ام: **﴿كِتَابٌ أُنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ﴾**^۱ کتابی را که فرستاده‌ام، کتاب مبارکی است؛ یعنی بسیار سودمند و با منفعت است. اگر کسی دل به این کتاب بدهد، کافر باشد، مؤمن واقعی می‌شود؛ مشرک باشد، موحد واقعی می‌شود؛ بداخل‌الاقدام باشد، خوش‌الاخلاق واقعی می‌شود؛ بعمل باشد، خوش‌عمل می‌شود؛ جاهم باشد، عالم می‌شود؛ اسیر شیطان باشد، آزاد و محظوظ خدا می‌شود. این معنای مبارک است. **«كِتَابٌ أُنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ»** برای چیست؟ **«لِيَدَبَرُوا آيَاتِهِ»** این کتاب بسیار با منفعت را فرستادم که آیاتش را آگاهانه دریافت کنید. فقط الفاظ قرآن به گوشتان نخورد، بلکه نور قرآن، هدایتگری، درمانگری و شفابخشی قرآن را آگاهانه دریافت کنید.

شخصی پابرهنه از بیابان به مسجد مدینه آمد و سؤال کرد که کدامیک از شما پیغمبر است؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: من هستم! پیغمبر ﷺ شاهانه زندگی نمی‌کردند، بلکه معمولی‌ترین زندگی را داشتند و بودن پیغمبر هیچ خرجی در جامعه نداشت؛ پس برو، پیش بیا! اینجا را بیند، آنجا را باز کن! می‌خواهد بباید! دوشه روز میلیاردی خرج کنید و شهر را به شکلی دربیاورید که وقتی آمد، خوشش بباید و ایراد نگیرد. حضرت خیلی ساده زندگی می‌کردند! خودشان کفش‌های پاره‌شان را می‌دوختند. لباسشان که پاره می‌شد، خودشان وصله می‌زدند. سینه بز که پرشیر می‌شد، خودشان می‌دوشیدند. با مرکبی رفت‌وآمد می‌کرد که همه مردم رفت‌وآمد می‌کردند. برای خوردن روی زمین می‌نشستند و با عمله‌ها و کارگرها عاشقانه معاشرت می‌کردند. لذا اگر کسی ایشان را ندیده بود و وارد مسجد می‌شد، نمی‌شناخت.

۱. ص: ۲۹.

وقتی حضرت به آن شخص فرمودند که من پیغمبر هستم، جلو آمد. مقابل پیغمبر ﷺ زانو زد و گفت: چه می‌گویی؟ حضرت فرمودند: می‌گوییم «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الرِّزْكَةِ وَ حِجَّ الْبَيْتِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ»؛^۱ این هم گفته من است: **﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾.**^۲ مرد خدا حافظی کرد، از مسجد بیرون آمد و پابرهنه رفت. پیغمبر ﷺ فرمودند: جا هل به حقایق وارد مسجد شد و فقیه (دین‌شناس) از مسجد بیرون رفت. هر کسی می‌خواهد چهره‌ای از چهره‌های بهشتی را ببیند، او را ببیند. کسی که شما می‌شناسید و من اسمش را روی منبر نمی‌برم که مجلس و منبر آلوده نشود، دنبالش دوید و گفت: مرا دعا کن. پیغمبر خیلی تعریف را کرد. آن مرد گفت: تو خیلی احمق هستی که پیغمبر ﷺ را رها کرده‌ای و به من نمی‌گویی دعایت کنم! چه کسی را رها کرده‌ای و دنبال یک پابرهنه بیابانی آمدہ‌ای.

حکایتی شنیدنی از نادرشاه و مرد تهی دست

یک جمله هم بگوییم و حرفم تمام، قرآن برای اندیشه کردن و «لَيَدَبَرُوا آیاتِهِ» آمد تا فکر کنید و آگاهانه دریافت کنید. **«وَ لِيَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»** قرآن آمد برای اینکه صاحبان عقل پاک و خالص به حقایق عالم توجه کنند. این قرآن است؛ فهم، توجه، تعمق، تدبر و تفکر. وقتی نادرشاه می‌خواست وارد صحن امیر المؤمنین علیه السلام بشود، دید گدای کوری جلوی در صحن است. گاهی یک آدم معمولی مثل نادر که نه عالم بود و نه اندیشمند، بلکه آدمی بود که بازو داشت، می‌کشت و بُلدوزری غارت می‌کرد. تا هندوستان هم رفت و برگشت! یک دفعه به فکرش آمد و به این مرد کور گفت: چند سال است که اینجا نشسته‌ای؟ گذا گفت: بیست سال است. گفت: چه کار می‌کنی؟ گذا گفت: بیست سال است گدایی می‌کنم. گفت: کور شدی یا مادرزاد هستی؟ گذا گفت: مادرزادی کور هستم. گفت: بیست سال اینجا

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱، ح ۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۵.

۲. زلزال: ۸-۷



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

نشسته‌ای و از مردم گدایی می‌کنی. یک بار به فکرت نیامد که از علی بن ابی طالب گدایی کنی چشمت را به تو بدهد. من الان به حرم می‌روم. وقتی برمی‌گردم، اگر باز هم کور باشی، گردنت را کنار در خانه علی می‌زنم؛ چون تو خیلی بی‌لیاقت و بی‌تربيت هستی. نادرشاه به حرم رفت. گدا فهمید که او آدم خیلی بزرگی از نظر مادی است و اگر بخواهد فرار کند، او را می‌گیرند؛ چون بیرون حرم ایستاده بودند و کنترل می‌کردند که نادر به حرم برسد و برگردد. گدا گفت: علی جان! من تازه بیدار شدم. ما باید از شما گدایی کنیم تا به خدا، قرآن و بهشت برسیم. من بی‌ادبی و بی‌تربيتی کردم. من اشتباه کردم که بیست سال از این مردم گدایی می‌کنم. علی جان! نپسند جان من نایبود بشود که زن و بچه‌ام به باد بروند. چشمش باز شد. نادر وقتی برگشت، دید چشمش باز شده است. به او گفت: حالا آدم شدی و فهمیدی؟ آدم بیست سال به در خانه علی علی اللہ علیہ السلام می‌آید و از غیر علی گدایی می‌کند. این قدر فکر نکردنی؟!

هر که از تن بگذرد، جانش دهند	هر که در سجن ریاضت سر کند
یوسف آسا مصر عرفانش دهند	هر که نفس بتصفت را بشکند
در دل آتش گلستانش دهند	هر که بر سنگ آمدش مینای صبر
کی نجات از بند هجرانش دهند	هر که گردد نوح عشقش ناخدا
ایمنی از موج طوفانش دهند	هر که چون وحدت به بی‌سو راه یافت
سرّالقلب عرش رحمانش دهند	

کلام آخر؛ روضه کربلا از زبان امام زمان

روضه امشب را از امام زمان علیه السلام بشنوید. ۸۴ زن و بچه در خیمه‌ها در انتظار هستند که مثل هر دفعه، ابی عبدالله علیه السلام از میدان برگردند؛ ولی حضرت نیامدند. قدیمی‌ها می‌خوانند: «یارب! مکن امید کسی را تو نالمید». امیدوار بودند که ابی عبدالله علیه السلام می‌آید. ناگهان صدای شیوه‌ذوالجناح بلند شد؛ اما صدا عوض شده بود و پا و سر به زمین می‌کویید. اولین کسی که با شنیدن صدای ذوالجناح، پا و سر کوییدنش از خیمه بیرون آمد، دختر سیزده ساله‌شان



جلسه هشتم / درک حقایق با عمل به اهداف چهارگانه قرآن

سکینه ﷺ بود. کفش پا نکرد! با صدای اسب اضطراب پیدا کرد و پابرنه بیرون دوید. می‌دانید چه چیزی دید؟ امام زمان ؑ می‌گویند: سکینه دید زین اسب واژگون شده و یال اسب غرق خون شده است. این دختر با محبت چنان ناله زد که ۸۴ زن و بچه با پای برنه، درحالی که موهاشان را زیر چادر پراکنده می‌کردند و لطمه به سر و سینه می‌زدند، با ذوالجناح به طرف میدان راه افتادند. وقتی زن و بچه به گودال رسیدند، دیدند «والشَّمُرْ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ» شمر با آن بدن سنگین روی سینه مجروح ابی عبدالله ؑ نشسته است. «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدِيْنَا وَ لِوَالِدَيِْنَا وَ لِمَنْ وَجَبَ حَقَّهُ عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ أَشْفَعْ كُلَّ مَرْضَانَا وَ أَصْلِحْ أُمُورَنَا، وَ أَهْلِكَ أَعْدَائَنَا، أَيْدِ وَاحْفَظْ إِمَامَ زَمَانِنَا، وَ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا».



جلسه نهم

قرآن، مشان دهنده راه اندیشه

در جهان هستی

سفارش پروردگار به تدبیر در قرآن

پروردگار عالم از مردم سؤال می‌کند که آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنید؟ آیات این کتاب را آگاهانه دریافت نمی‌کنید؟ در این آیات باعظمت اندیشه نمی‌کنید و تفکر و تعمق ندارید؟ بر دل‌ها قفل‌ها زده شده که تدبیر نمی‌کنید؟ **﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَفَعَلِي قُلُوبٍ أَفَقَلُّهُمْ﴾**^۱ دل‌ها مُرده و در دل‌ها به‌سوی حقایق قرآن بسته شده است. این قرآن را اگر بر کوه نازل می‌کردم، **﴿إِنَّهُ لَآيَاتٌ مُّتَصَدِّقَاتٌ حَسْبِيَ اللَّهُ﴾**^۲ کوهی که فکر می‌کنید شعور و هوش ندارد، شعور و هوش دارد و اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد، می‌دیدید که از ترس عظمت خدا فروتن می‌شد و از هم می‌پاشید. چه معامله‌ای با دل‌ها شده است که حقایق قرآن مجید را دریافت نمی‌کنید؟!

ترکیب ظاهر و باطن پیغمبر ﷺ از قرآن

عالیم بزرگ، محدث خبیر، عارف واصل و دانشمند کمنظیر، وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی، پانصد سال پیش سیصد جلد کتاب علمی در گوشۀ کاشان نوشته است که اگر به سبک این زمان چاپ کنند، بالای پانصد جلد می‌شود. این کار با عظمت را هم به تنها بی، در هوای بالای پنجاه درجهٔ کویر و نداشتن وسائل انجام داده است. نهایتاً خنک‌کنندهٔ هوا در آن زمان، یک بادبزن بوده که در حال نوشتن هم نمی‌توانسته از این بادبزن استفاده کند.



ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

ایشان در یکی از کتاب‌هایش که هشت جلد است و هر جلدی حدود پانصد صفحه است، نقل می‌کند: شخصی به نام سعید بن هشام خیلی علاقه داشت رسول خدا^{علیه السلام} را از نزدیک ببیند. اهل مدینه نبود. پیش نیامد که حضرا را ببیند. وقتی رسول خدا^{علیه السلام} از دنیا رفتند، در سفری که به مدینه آمدند بود، به منزل پیغمبر^{علیه السلام} رفت و در زد. یکی از همسران رسول خدا^{علیه السلام} پشت در آمد و گفت: کیست؟ گفت: اسمم سعید است. آرزو داشتم رسول خدا^{علیه السلام} را از نزدیک ببینم؛ اما موفق نشدم. الان که به درِ خانه‌اش آمده‌ام، برای یک پرسش آمده‌ام و کار دیگری ندارم. آن خانم گفت: بپرس! گفت: اخلاق پیغمبر^{علیه السلام} را برای من بیان کن. به او گفت: قرآن نمی‌خوانی؟ گفت: بله قرآن می‌خوانم (توضیح روایت را می‌دهم). همسر پیغمبر^{علیه السلام} گفت: از «ب» «بِسْمِ اللَّهِ» در سوره حمد (اولین سوره قرآن) تا آخرین آیه قرآن که قرآن ختم می‌شود، «كَانَ حُكْمُ الْقُرْآنِ»^۱ این مجموعه اخلاق پیغمبر^{علیه السلام} بود. «خلق» یعنی تمام ترکیب ظاهر و باطن پیغمبر^{علیه السلام}، قرآن بود.

قرآن مجید، شامل انتخاب‌ها و حذف‌ها

همه قرآن مجید دو بخش، بخش انتخاب است. پروردگار عالم به مرد و زن راهنمایی می‌کند که این مسیر، حقایق، واقعیات و حالات را در زندگی‌تان انتخاب کنید. یک بخش قرآن هم حذف‌شدنی‌هاست. پروردگار راهنمایی می‌کند که این مسائل را از زندگی‌تان حذف کنید.

انتخاب‌کردنی‌ها در آیات قرآن

همه قرآن مجید، انتخاب و حذف است. اگر کسی بخواهد آیاتش را بخواند، باید بخش عمده‌ای از آیات قرآن را بخواند. این آیات، انتخاب‌ها را بیان می‌کند و با یک جلسه هم نمی‌توان بخشی از مسائلی که خداوند دستور داده است به‌خاطر خیر دنیا و آخرت انتخاب کنید، قرائت بشود. من آدرس چند آیه از انتخاب‌کردنی‌ها را به شما می‌دهم:



۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۶۳؛ الطبقاتالکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۷۳.

الف) آیه ۱۷۷ سوره بقره

پانزده مسئله در این یک آیه است که پروردگار می‌گوید اینها را انتخاب کنید. اگر این پانزده مسئله بر دنیا حاکم بشود، دنیا را آباد می‌کند. پنج مسئله آن به دل مربوط است: «يَسَّرْ أَبْرَأَنْ تُؤْلِّوْرُجُوهَكُمْ قِيلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبَرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْكِتَابِ وَالثَّبِيْبَيْنَ»^۱ توحید، اعتقاد به روز قیامت، فرشتگان و ۱۲۴ هزار پیغمبر را برای دلتان انتخاب کنید و قلبتان موحد بشود؛ یعنی «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» را در دل ثبت کنید. پول، امیال، غرایز و شهوات در شما هست و باید هم باشد؛ انسان‌ها، پدر و مادر، خواهر و برادر، عمو و دایی، عروس و داماد در زندگی‌تان هست و باید هم باشد؛ ولی اینها را به عنوان معبد در دل آویزان نکنید. دل بتخانه نیست! اینها را در زندگی داشته باشید و به حرف آنها گوش بدھید، البته تا جایی که شما را به جهنم و حرام‌ها نکشند.

قرآن نمی‌گوید زن و بچه‌تان، پول و خانه‌تان را دوست نداشته باشید، بلکه می‌گوید اینها را به جای خدا در قلبتان معبد قرار ندهید که بندۀ آنها بشوی. آدمی که بندۀ پول می‌شود، دیگر کاری به حلال و حرام پول ندارد. کاری به این ندارد که از کجا می‌آید، چقدر می‌آید و این که حق یک ملت پیش او می‌آید. چنین آدمی فقط می‌گوید پول! نگاهی به ماهی در آب بیندازید، مدام می‌گوید آب. عده‌ای هم مدام می‌گویند پول. این پول تا کجا دردت را دوا می‌کند؟ آیا پول داروی همه دردها در این عالم است؟ آیا پدر و مادر، برادر و خواهر، عروس و داماد، خانه، باغ، ویلا و ماشین، همه داروست؟ اینها را به عنوان ابزار زندگی داشته باش، نه معبد! اینها را به جای خدا قرار نده! این توحید است. این جوری نباشد که آخر عمرم در سرم بزنم و بگویم که «دوست نزدیک‌تر از من به من است/ وین عجب‌تر که من از وی دورم». با آمدن ملک‌الموت بیدار نشوم، ببینم که همه‌چیز غیر از خدا در دلم و هر بتی غیر از خدا در باطنم بوده است!

۱. بقره: ۱۷۷.

خدا را جمع نثوان با هوا^۱ کرد یکی از این دو را باید رها کرد
 هم خدا و هم خرما را می‌خواهم، نمی‌شود! هم خدا را و هم گناهان را می‌خواهم، نمی‌شود!
 هم خدا و هم خلافکاری‌ها، ستم‌ها و ظلم‌ها را می‌خواهم، نمی‌شود! هم خدا را می‌خواهم و
 هم هرچه ضد خداست؛ اما از خدا می‌خواهم که مرا جریمه نکند. این ممکن نیست! اصلاً
 بنای عدالت بر این است؛ و گرنه اگر من همه‌چیز را بخواهم، خدا را هم بخواهم و به خدا
 بگوییم مرا به دوزخ نبر. چنانچه خدا من را به دوزخ نبرد، آن وقت چه فرقی بین من با انبیا و
 ائمه طاهرین^۲ است؟ پاکان عالم به بهشت بروند، من ناپاک هم به بهشت بروم؟ این
 نمی‌شود! اگر می‌خواهی به بهشت برومی، راه دارد. وقتی اینجا ناپاکی‌ها را از وجودت پاک
 کنی، در بهشت باز می‌شود.

اصلاح انسان، نیازمند اصلاح قلب

این پنج مسئله برای قلب است و تا قلب اصلاح نشود، انسان اصلاح نمی‌شود. قیامت یک
 بازار است که انسان در این بازار فروشنده است و فقط خدا خریدار در این بازار است. یک
 خریدار در بازار قیامت است؛ اما میلیاردها انسان فروشنده هستند و جنسی را که خدا از انسان
 می‌خرد، در قرآن بیان کرده است: «يَوْمَ لَا يَنْقُعُ مَا لَيْسَ^۳ ثروت‌تان را نمی‌خرم؛ چون ثروتی هم
 روز قیامت در دستتان نیست. همه را در دنیا گذاشته‌اید، با سه متر پارچه به این سمت
 آمده‌اید که خاک پارچه را هم خورد. پول ندارید که از شما بخرم. اگر پول هم داشتید،
 نمی‌خریدم؛ چون من غنی مطلق هستم و نیازی ندارم. «وَلَا بَئُونَ» بچه‌هایتان را هم
 نمی‌خرم، چون سودی ندارد. روز قیامت پول و بچه‌هایتان به شما سود نمی‌دهند، «إِلَّا مَنْ أَنْجَى^۴
 اللَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۵ مگر اینکه دل سالم برای من بیاورید. آن دل سالم را از شما می‌خرم. دل
 سالم هم دلی است که نقاشی‌اش توحید، معاد، فرشتگان، انبیا و قرآن مجید هستند. اگر من

۱. خواسته‌های نامعقول و ناممشروع.

۲. شعراء: ۸۸

۳. شعراء: ۸۹



جلسه نهم / قرآن، نشان‌دهنده راه اندیشه در جهان هستی

بخواهم هر کدامش را از نظر آثار برایتان بگویم، ده شب دیگر باید خدمتستان باشم که امکانش نیست!

هفت‌هشت نفر از مدینه سفری داشتند. سی‌چهل فرسخ آمده بودند که به مادرخراج خودشان گفتند: اگر در این بیابان به چوپانی برخوردی، یک بره از آن بخر که کباب بکنیم و بخوریم. او هم گفت باشد. به چوپان سیاه‌چهره خیلی معمولی ای برخوردند؛ ولی بی‌خبر از اینکه چه گنجینه‌ای از حکمت در این آدم سیاه و معمولی قرار دارد! به اصطلاح، رئیس کاروان جلو آمد و سلام کرد، بعد گفت: بره داری؟ گفت: بله، دارم. گفت: چند است؟ گفت: بیست درهم است. گفت: یک بره بد. گفت: من مالک نیستم! من کارگر و چوپان گله هستم. صاحب این گله در این ده کنار کوه زندگی می‌کند. من روزها این گوسفندها را برای چرا می‌آورم و شب هم برمی‌گردانم. این شخص گفت: چهل درهم به تو می‌دهم. گفت: نه، نمی‌دهم! گفت: شصت درهم می‌دهم. سه برابر به تو می‌دهم، در جیبت بگذار و بخور. وقتی غروب برگشتی، اگر صاحب گوسفندها گفت بره کجاست، بگو گرگ حمله کرد، این بره را پاره کرد و خورد. چوپان گفت: من می‌توانم این را بگویم. صاحب گله هم خیلی به من اعتماد دارد و قبول می‌کند. نهایتاً می‌گوید بیشتر مواضع باش! من می‌توانم این دروغ را به صاحب گله بقولانم. شما به من بگویید که روز قیامت، چطوری این دروغ را به پروردگار بقبولانم؟

بی‌دینی، عامل مشکلات در جامعه

اگر هشتادمیلیون جمعیت و تک‌تک دولتی‌ها این جور موحد بودند که جواب خدا را چه بدهم، آیا کسی در این مملکت مشکل داشت؟ همه مشکلات برای بی‌دینی است. دینداری که مشکل ایجاد نمی‌کند. این صریح قرآن است: «**فَإِنَّمَا يَأْتِنَّكُمُّنِي هُدًى**^۱»^۱ دستورات، هدایت و حلال و حرام من با شروع زندگی‌تان برایتان می‌آید. «**فَمَنْ تَبَعَ هُدًى أَيْ فَلَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْرُثُونَ**» کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی در زندگی‌شان هست و نه

۱. بقره: ۳۸.

غصه‌ای؛ اما الان جهان پر از ترس و غصه است. آیا این گونه نیست؟ شما الان بی‌ترس و بی‌غضه زندگی می‌کنید؟!

مرجع بزرگی که حوزه علمیه قم را بنا کرد، مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج‌شیخ عبدالکریم حائری بود. پدر ایشان چوبدار بود؛ یعنی چند بره می‌خرید و می‌فروخت یا یکی از آنها را سر می‌برید و گوشتیش را می‌فروخت. یکی از نزدیک‌ترین اقوام ایشان این مطلب را چهل سال پیش برای من تعریف کرد که حاج‌شیخ را دیده بود. عمه‌زاده حاج شیخ بود. ایشان گفت: این بزرگوار، این قصاب و چوبدار، پانزده سال بچه‌دار نشد. یک شب که به خانه آمد، خانمش به او گفت: من روز قیامت تحمل رفتن در دادگاه پروردگار را برای پاسخ‌دادن به دلسوزی تو ندارم. تو دلت خیلی بچه می‌خواهد، اما من بچه‌دار نمی‌شوم. برای اینکه من در قیامت گرفتار نباشم، خودم به خواستگاری می‌روم و خانم متدين پاک‌دامنی را برایت می‌گیرم. حاج‌شیخ گفت: خانم! من از تو ناراضی نیستم. خدا بچه به ما نداده است؛ حتماً نخواسته، مصلحت نبوده و عشقش نکشیده است به من و تو بچه بددهد. زن گفت: من پانزده سال است در خانه تو هستم و حس می‌کنم بچه می‌خواهی. گفت: آری، می‌خواهم؛ اما نه به قیمت اینکه دوزنه بشوم! گفت: مگر این خلاف قرآن و روش انبیاست؟! من خودم برایت خواستگاری می‌روم و کنار همسر دومت هم با کمال محبت زندگی می‌کنم. قول الهی هم به تو می‌دهم که حتی یک بار نیق نزنم. این مرد هم گفت: حال که خودت دلت می‌خواهد برای من همسر بگیری، حرفی ندارم.

چند روز گذشت. به او گفت: من در همین محل نزدیکمان، دهیست کیلومتری (هر دو محل را دیده‌ام) اردکان، خانم بسیار بزرگواری است که شوهرش از دنیا رفته و یک دختر سه‌ساله دارد. من از او خواستگاری کرده‌ام، حاضر شده است با شما ازدواج کند. این هم آدرس اوست. این مرد خانم را عقد می‌کند. پدر آقا شیخ عبدالکریم در شب عروسی می‌بیند که این دختر سه ساله می‌خواهد با مادرش در حجله بیاید. بچه که نمی‌دانست موضوع از چه قرار است. عمه و خاله دختر، دختر را بغل کردند که ببرند؛ اما دختر ناله می‌زد که مادرم را می‌خواهم. این مرد با کرامت به او گفت: خانم! من نمی‌توانم در روز قیامت جواب سوختن



دل این بچه را بدhem. hemین الان طلاقت می دهم. خرجت را hem می دهم. تو با hemین بچه زندگی کن. همان شب به اردکان برمی گردد و بعد از پانزده سال، نطفه حاج شیخ عبدالکریم بسته می شود. خدا پسری به این قصاب می دهد که کل خیر دنیا و آخرت نصیب این پسر می شود و از این پسر نیز نصیب پدر و مادرش می شود. تمام مراجع بعد از خودش در قم، مثل امام، آیت‌الله العظمی گلپایگانی و مراجع دیگر، از شاگردان خودش بودند. اینها نفس خوردهای آقا شیخ عبدالکریم بودند، به خاطر اینکه پدر و مادرش خدایی بودند.

حقیقت معنایی توحید

توحید یعنی وجود مقدس او را در تمام لحظات زندگی ام لحظات بکنم؛ اما الان این جور نیست! واقعاً گاهی آدم باید با حسرت بگوید که خدا در زندگی مردم، ادارات، بدنۀ حکومت، وزارت خانه‌ها، صنعت، کشاورزی و دامداری کجاست؟ نهایتاً نیز باید بگوید زکات کجاست که امرالله است و جزء چیزهایی (زکات، خمس، انفاق، صدقه و حق سائل و محروم) است که خدا گفته انتخاب کن. خدا با شئونش و دینش کجاست؟ آدم باید با غصه بگوید که محبوب و معشوق کجاست؟ چرا این قدر جای او در زندگی من خالی است؟! واقعاً زن و شوهری من با توحید و با ایمان به قیامت جلو می‌رود؟ رفتار من با زن و بچه‌ام، اقوام، فقیر و مستحق، عالم و عامی براساس ارتباطیم با خدا و قیامت است؟

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست	منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست
شب تار است و ره وادی ایمن در پیش	آتش طور کجا، وعده دیدار کجاست
هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد	در خرابات بگویید که هوشیار کجاست
عقل دیوانه شد، آن سلسله مشکین کو	دل ز ما گوشه گرفت، ابروی دلدار کجاست
ساقی و مطرب و می جمله مهیا است ولی	عیش بی یار مهیا نشود، یار کجاست
تا دلت بخواهد، هواییما، قطار، تجارت، خانه‌های شصت طبقه، ویلاهای میلیاردی و	
ماشین‌های صفر کیلومتر برای خودم و زنم و بچه‌ام مهیا است؛ ولی «عیش بی یار مهیا نشود،	
	یار کجاست؟».



حافظ از باد خزان در چمن دهر منج فکر معقول بفرما، گل بی خار کجاست همه گل‌ها که دستمان را گزیده‌اند، گل بی خار کجاست؟ آن که به درستی عاشق آدم است، خود انسان و سعادت دنیا و آخرتش را می‌خواهد و وقتی بعد از چهل سال گناه به او می‌گوییم غلط کردم، اشکم هم می‌ریزد، می‌گوید گناهان همه چهل سالت را بخشنیدم؛ او کجاست؟ ساقی و مطرب و می‌جمله مهیا است ولی عیش بی یار مهیا نشود، یار کجاست دین و قرآن، حذف و انتخاب است. او که ما را آفریده است، می‌گوید یک سلسله مسائل را در زندگی انتخاب کن و یک سلسله مسائل را حذف کن؛ چون به ضررت است و سودی ندارد. این پنج مسئله برای دل بود. ده مسئله هم در همین آیه، مسائل عملی و اخلاقی است که آخر آیه می‌گوید: آنهایی که این پانزده مسئله را دارند، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۱ اینها در دینداری راست می‌گویند و از متقین هستند. این یک آیه درباره حذف و انتخاب بود.

ب) ده آیه اول سوره مؤمنون

همه این آیات را شنیده‌اید: ﴿قَدْ أَفَلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُرُفُوا صَلَّاكُهُمْ حَاطِشُونَ﴾^۲ تا ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرَدَوْسَ هُرُفِيهَا حَالِدُونَ﴾^۳. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «أَنْلُلَ عَلَيَّ عَشْرُ آيَاتٍ مِّنْ أَقَامَهُنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۴ خدا ده آیه برای من فرستاده است (همین ده آیه اول سوره مؤمنون) و کسی که این ده آیه را در زندگی‌اش عملی کند، اهل بهشت است. در این ده آیه، نه آیه انتخابی است و یک آیه هم حذفی که آن هم در رابطه با غریزه جنسی حرام (زنا) است.

۱. بقره: ۱۷۷.
۲. مؤمنون: ۲-۱.
۳. همان: ۱۰-۱۱.
۴. اسباب التزول، ج ۱، ص ۳۱۲.



ج) آیات آخر سوره فرقان

از این آیه شروع می‌شود: «وَعَبَادُ الرَّحْمَنِ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَؤُنَا».^۱ اول اخلاق عبادالرحمن را توضیح می‌دهد. خدا چرا بندگان رحمان می‌گوید، نمی‌گوید عبادالله؟ آیه می‌خواهد آن مهر، محبت و کرامت شخصیتی عباد رحمان را بگوید، برای همین می‌گوید: اینان روی زمین بی‌تکبر، بی‌بَخْشُر،^۲ بی‌غرور، بی‌منیت و بی‌منمیت، همچنین نمایش بی‌خودی خود به دیگران که من آفابالاسر تو هستم، زندگی می‌کنند. زندگی اینها خیلی آسمانی، سبک، آرام، راحت و آسان است.

رئیس جمهور است، برای کاری به جایی رفته‌اند و حالا تنها در بیابان برمی‌گردند که می‌بینند بار (گندم یا جو) یک نفر از قاطر یا آسترش افتاده است. سلام می‌کنند و به او می‌گویند: چرا اینجا مانده‌ای؟ می‌گوید: بارم افتاده است و تنها بی نمی‌توانم بار را بلند کنم. منتظر هستم یکی برای کمکم بیاید. می‌گویند: من الان کمکت می‌دهم. گونی صد کیلویی را به تنها بی بلند کرد و روی مرکب گذاشت، بار را بست و گفت راه بیفت. به او گفت: کجا می‌روی؟ فرمودند: به کوفه می‌روم. گفت: چه کاره هستی؟ فرمودند: عبدالله. دهانش را پر نکرد که بگوید من رئیس جمهور حاکم این مملکت هستم! این شخص گفت: اگر به کوفه بیایم، تو را می‌بینم؟ فرمودند: آری، به مسجد بیا. سر دوراهی رسیدند. صاحب بار به این راه پیچید و حضرت به دنبالش راه افتادند. مرد گفت: مگر شما نگفتی به کوفه می‌روم؟! فرمودند: به گفت. گفت: پس چرا به دنبال من می‌آیی؟ این راه که به کوفه نمی‌رود! فرمودند: پیغمبر ما فرموده‌اند که وقتی با یکی رفیق شدی، موقع خداحافظی دوسه قدم بدرقه‌اش کن. مرد گفت: عجب پیغمبری و عجب دینی! من مسیحی هستم. مرا مسلمان کن.

«وَعَبَادُ الرَّحْمَنِ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَؤُنَا» زندگی اینها خیلی آسان، ساده، بی‌پیرایه، با محبت، راحت، با همه بودن و به همه کمک کردن است. این نیست که چون

۱. فرقان: ۶۳

۲. خرامیدن به ناز و غرور.

ارزش تفکر در آموزه‌های دینی

ارمنی هستی، بارت را بلند نمی‌کنم. هیچ وقت هم به او نگفت مسلمان شو تا بارت را بلند کنم! حالا چون هنر انقلابی بودن نداری، باید از همه‌چیز محروم بشوی. خودشان می‌فرمایند: ارمنی هم اگر باشد، همنوعت است. اگر برادر دینیات نیست، اما در انسان‌بودن همنوع توست. این آیات سوره فرقان که اگر خودتان امشب در قرآن ببینید، متوجه می‌شوید چند آیه است. در این آیات، خدا سه چیز را گفته حذف کن: شرک، زنا و خون‌ریختن. بقیه‌اش را هم انتخاب کن.

د) آیات سوره مبارک معراج

این آیات از اینجا شروع می‌شود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ حُلْقَ هَلْوَعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَرُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَهْوَعًا * إِلَّا الْمُصَلَّيْنَ﴾.^۱ قرآن در تعریف نمازگزاران غوغای کرده است! حتی این آیات را ببینید که نمازگزار واقعی چه ویژگی‌هایی دارد.

اخلاق پیغمبر ﷺ، اخلاق قرآنی

خانم به او گفت: مگر قرآن نمی‌خوانی؟ او گفت: بله، می‌خوانم. خانم گفت: حالا که آمده‌ای و از من می‌پرسی اخلاق پیغمبر ﷺ چه بوده است! پیغمبر ﷺ از دنیا رفته‌اند، اما «کان حُلْقُهُ الْقُرْآن». از اول تا آخر قرآن را بخوان، آن اخلاق پیغمبر ﷺ است. قرآن چیست؟ انتخاب و حذف است. خدا هرچه گفته انتخاب کن، کامل آن را در زندگی پیغمبر ﷺ می‌بینید. همچنین هرچه را که گفته حذف کن، یک ارزن در زندگی پیغمبر ﷺ نمی‌بینید. آن وقت این پیغمبر چنان غرق در اندیشه، تفکر و تعمق در قرآن کریم بودند که نهایتاً وجودشان وجود عینی قرآن شده بود. در واقع، شما یک بار قرآن را روی صفحه می‌بینید و یک بار هم کل قرآن را در پیغمبر ﷺ می‌بینید؛ یعنی قرآن انسانی، قرآن عملی و قرآن عینی. این پیغمبر ﷺ است.



ارذش قرآن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

اکنون برای نورانی‌تر شدن جلسه، من روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کنم که درباره قرآن است. حضرت در خطبه ۱۷۶ «نهج‌البلاغه» می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ سَبَحَانَهُ لَمْ يَعْظُمْ أَحَدًا بِمِثْلِهِ الْقُرْآنِ» خدا موضعه‌گری است که احدي را مانند اين قرآن موضعه نکرده؛ یعنی موضعه خدا با قرآن، کامل و جامع است و دیگر من گدای روان‌شناس خارجی و داخلی و... نیستم. اگر من پندپذیر از قرآن باشم، همه چیز من روی حساب می‌شود. «فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ» قرآن رشته اتصال استوار خدا بین خودش و مردم است. «وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ» قرآن وسیله امینی است که صدرصد می‌توان به آن اطمینان پیدا کرد. «وَ فِيهِ رَيْبُ الْقَلْبِ» بهار دل‌ها در این قرآن است. «وَ يَنَايِيعُ الْعِلْمِ» تمام چشم‌های دانش در این قرآن است.

اتصال به اندیشه در کل شیء با قرآن

چهبا اگر می‌خواهی در هر چیزی در این عالم اندیشه کنی، قرآن مجید تو را به اندیشه در «کل شیء» وصل می‌کند. یک نمونه بگوییم و حرفم را تمام کنم. خدا در قرآن می‌فرماید: «فَلَيَنْتُرِ إِلَيْكُمْ إِلَيْهِ الْأَنْسَانُ طَعَامِهِ»^۱ واجب است که انسان در غذایش اندیشه کند. حالا به خانه می‌روم و یک لقمه نان را سر سفره می‌بینم. غذاهای دیگر مثل گوشت، کباب، ماست، شیر، لبنیات و مرباچات نه؛ فقط یک لقمه نان. این نان از چه‌چیزی درست شده است؟ از گندم درست شده است. گندم چه شد که نان شد؟ خورشید به اقیانوس‌ها تابید، مقداری از آب را بخار کرد و بالا برد. این بخار آب نیز ابر شد. بعد آب ریخت و چشمه، رود و رودخانه پر شد. وجود مقدس او دانه‌های نباتی را پیش از آفرینش انسان آفرید که وقتی مهمان‌هایش روی کره زمین می‌آیند، گرسنه نمانند. در معدن نیز، آهن و آهنگر و آهن‌یاب گذاشت. مهندس آهن‌یاب هم معدن را دید، آهن را پیدا کرد و درآورد. خدا آتش را گذاشت که آهن نرم بشود.

۱. عبس: ۲۴.

آهنگر هم گذاشت که داس، تبر و گواهن درست کند. صنعتکار هم گذاشت که تراکتور درست کند.

در نهایت، خداوند میلیاردها چرخ را به حرکت آورد که این گندم زیر خاک برود. آب آسمان روی آن بریزد و آب چشمے به پایش بیاید. خودش گندم را زیر خاک شکافت: «إِنَّ اللَّهَ فَالَّقُ
الْحَتِّ وَالْتَّوِي».^۱ گندم را شکافت و به گندم گفت ریشهات را پایین و ساقهات را برخلاف جاذبه زمین، بالا بده. اگر ساقه گندم می‌خواست به جاذبه گوش بدهد، ساقه هم باید فرو می‌رفت؛ اما خداوند به ساقه گفت بالا بیا و به ریشه گفت پایین برو. به بهار گفت نسیم بهاری بوز و به خورشید گفت خودت را هزینه کن. آنگاه که خوش بیدا شد، یواش یواش به هوا گفت خوش را خشک کن. تراکتوری و کمباین آمد و همه را درو کرد. گندم را از کاه جدا کرد و گندمها را به آسیاب داد. به برق گفت آسیاب را بچرخان و گندم را آرد کن.

آرد را به نانوا داد و گفت با آب قاتی کن و چانه بگیر. به تنور گفت آتش را برافروز. گندم خمیرشده را به تنور زد و به آتش گفت در حد معتدل بپز. خریدار نان را خرید، به خانه آورد و خورد. به دندان‌ها گفت آن را خرد کن. به مری گفت فرو ببر. به معده نیز گفت به آن اسید بپاش. کار معده یک میلیون کار است! وقتی هضم شد، گفت در روده بزرگ و روده کوچک برو. حالا تقسیم بشو؛ خون، پوست، مژه، ابرو، رنگ پوست و نیروی بدن بشو و به استخوان‌بندی کمک بده. او را سیر کن که از تو لذت ببرد.

درباره یک دانه گندم فکر کن، بین عالم چه هزینه‌ای کرده که این یک گندم را درست کرده است! اگر می‌خواهی اندیشه بکنی، آیات قرآن راه اندیشه را نشان می‌دهد: «فَلَيُظْرِ
الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ».

خدایا! نمی‌دانم به تو چه بگویم؟ امشب می‌توانم یک کلمه از عمق دل و به راحتی به تو بگویم. سال‌هاست نمک تو را خورده‌ام و نمکدان شکسته‌ام. هیچ‌چیز دیگری بلد نیستم که به تو بگویم. عمری است اشتباه کرده‌ام! اگر دلت می‌خواهد، مرا ببخش. من بدخت هستم.



من غافل و بیچاره و بی‌تو زندگی کردم. می‌خواهم بمیرم، از تو خجالت می‌کشم که جوابت را چه بدhem! من که خودم دیگر حرفی بلد نیستم.

الهی دلی ده که جای تو باشد
لسانی که در روی شنای تو باشد
که سعی‌ام وصول بقای تو باشد
که آن گوش پر از صدای تو باشد
که بینایی‌اش از ضیای تو باشد
که دائم سرم را هوای تو باشد
که هر کار کردم، رضای تو باشد
که هم عاشق، هم گدای تو باشد
الهی بده همتی آن چنانم
الهی عطا کن مرا گوش قلبی
الهی عطا کن بر این بندۀ چشمی
الهی چنانم کن از فضل و رحمت
الهی مرا حفظ کن از مهالک
الهی ندانم چه بخشی کسی را

کلام آخر؛ در ددل ابی عبد‌الله ﷺ با پیکر قمر بنی هاشم

که داد از فرط مستی هر دو دستش
زبان حال با معشوق، این داشت
سرم را غرق خون چون پیکرم کن
که غیر از دوست چیزی را نبینم
سرم را می‌دهم، که‌از دست کم نیست
چنان ساقی نمود از باده مستش
در آن مستی که حالی این چنین داشت
الهی! عاشقم، عاشق‌ترم کن
بزن تیری به چشم نازنینم
اگر دستم ز دست رفت، غم نیست

حضرت این جملات را فقط کنار بدن قمر بنی هاشم ﷺ گفتند: «أَلَا إِنْكَسَرَ ظَهْرِيٌّ وَ قُلْتَ
حِيلَتِيٌّ وَ انْقَطَعَ رَجَائِيٌّ وَ شَمْتَ بِي عَدُوِيٌّ وَ الْكَمْدُ قاتِلِيٌّ»^۱ این جمله کنایه است و
معنی‌اش این است: عباس! بلند شو و ببین ستون زندگی‌ام شکست و دیگر امیدی برایم
نمانده است. اگر امروز این مردم من را تا غروب نکشند، داغ تو مرا زنده نخواهد گذاشت.
برادر! می‌خواهم بلند شوم و به خیمه‌ها برگردم، جواب بچه‌هایم را چه بدhem؟ اگر عمومیشان
را از من خواستند، به آنها چه بگوییم؟ مگر اینکه اگر از من پرسیدند عموم کجاست، کنایتاً
بگوییم دیگر برای اسیری آماده بشویم.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱-۴۲، باب ۳۷.

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَحْبِبْنَا حَيَاةً مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَمْتَنْا مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَرْزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَةً مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَفِي الْآخِرَةِ شُفَاعَةً مُحَمَّدًا
وَآلِ مُحَمَّدٍ».

در این اوضاع شدید کرونا، خیلی محبت فرمودید که جلسات سیدالشهدا علیهم السلام را سرپا نگه داشتید و کمک کردید. در روایاتمن داریم که کار برای ابی عبدالله علیهم السلام عمر را طولانی و مغفرت و رحمت خدا را جلب می‌کند. همچنین انسان را لایق شفاعت قیامت اهل بیت علیهم السلام می‌کند. ان شاء الله که خدا این جلسات، گریه‌ها و عزاداری‌ها را برای همه شیعیان حفظ کند.

